Rahe Tudeh
راه توده
۴۴ صفحه
دوره دوم «۱۱۲» آبان‌ماه ۱۳۸۰

تجزیه افغانستان یعنی انفجار جغرافیای سیاسی منطقه! (ص ۱۷)

گفتگوی
یک مقام دولت دمکراتیک افغانستان
امریکا می‌خواهد از میان عده‌ای جنایتکار میانه‌رو بیرون بیاورد!←

دست پروردگان امریکا و انگلستان در افغانستان!

عبدالحق دست در دست مارگارت تاچر (ص ۲۲)

نماینده رهبر در امریکا با نمایندگان کنگره امریکا ملاقات می‌کند و رهبر در اصفهان علیه مناسبات با امریکا سخن می‌گوید!

امریکا از کدام پنجره وارد ایران می‌شود؟

آتش و دود ناشی از رویداد ۱۱ سپتامبر نیویورک فرو نشسته، اما دولت ایالات متحده که با این رویداد فصل جدید و پیش بینی شده‌ای را در مناسبات سیاسی–نظامی جهان آغاز کرده است، با گام‌های بلند به سوی هدف پیش می‌رود. نامه‌های آلوده به باکتری سیاه زخم" بعنوان برگ دوم بر زمین زده شده، شایعات پیرامون انفجار پل‌های کالیفرنیا بسرعت رو به گسترش است و باید در انتظار حوادث و شایعات دیگری نیز بود. دستگاه‌های تبلیغاتی با تمام نیرو می‌کوشند تا افکار عمومی امریکا و اروپا را برای پذیرش محدودیت‌های سیاسی و قبول هر جنایتی که برای منطقه خاورمیانه، خلیج فارس و ماوراء قفقاز پیش بینی شده آماده سازند. از یک دست پرورده خود بنام "اسامه‌بن‌لادن" قهرمان مبارزه با امریکا ساخته‌اند و او که اکنون خبرگزاری‌های فرانسه فاش ساخته‌اند پیش از رویداد نیویورک با دیپلمات‌های امریکائی در "دوبی" ملاقات و مذاکره داشته فرمان جنگ بین اسلام و مسیحیت را صادر کرده‌است. در امریکا و اروپا، پیش از آنکه اسامه‌بن‌لادن فرمان چنین جهادی را صادر کند، به بهانه رویداد نیویورک و دست داشتن مسلمانان و آسیائی‌ها در این حادثه عملا چنین جنگی را در ابعاد تبعیض نژادی و مذهبی آغاز کرده‌اند!

در حالیکه دو کشور مسلمان ازبکستان و تاجیکستان پایگاه‌های نظامی در اختیار ارتش امریکا و انگلستان قرار داده‌اند، هزاران نظامی امریکا در ازبکستان مستقر شده‌اند و واحدهائی از ارتش ترکیه در حمایت از طرح‌های امریکا خود را آماده ورود به افغانستان می‌کنند، در پاکستان، ارتش این کشور که عمدتا پشتون هستند خود را آماده تشکیل کشور واحد پشتونستان می‌کنند. آنها برای نجات ثروت افسانه‌ای ناشی از فروش مواد مخدر و سلاح قاچاق در مناطق پشتون نشین افغانستان مشوق مسلمانان پشتون پاکستان در دفاع از اسامه‌بن‌لادن شده‌اند! فیلم‌های خبری مربوط به تظاهرات این مسلمانان در دفاع از طالبان افغانستان بی وقفه از شبکه‌های بزرگ تلویزیونی جهان، باهدف تلقین جنگ اسلام با مسیحیت پخش می‌شود و اسامه‌بن‌لادن در نقش مظهر مبارزه با امریکا توسط همین شبکه‌های تلویزیونی تبلیغ می‌شود!

در ایران، توطئه‌ای در اشکال دیگری، توسط کسانی پیش برده می‌شود که ظرفیت‌های عظیم انقلاب ۵۷ برای دفاع از کشور، در برابر امپریالیسم جهانی را به نابودی کشاندند. آنها اکنون همانند طالبان افغانستان، مبارزه با امریکا را یک مبارزه دینی و مذهبی تبلیغ می‌کنند و همان سیاستی را پیش می‌برند که امریکا و انگلستان برای ترویج فاشیسم نوین در جهان مبلغ و تئوریسین آن هستند. **بقیه در صفحه ٤٤**

"رهبر"
مواضع ضد امپریالیستی و ضد امریکائی دارد؟ (ص ۲)

از "شاه" تا "ظاهرشاه" (ص ۴)

"طبقه متوسط" تئوری‌های انحرافی درمیان چپ مذهبی (ص۳۳)

انصار از نفس افتاده حزب‌الله (ص ۵)

«دوبی» پایتخت اطلاعاتی–تجاری (ص ۱۴)

شرکت نماینده رهبر درامریکا در میهمانی نمایندگان کنگره امریکا!

"رهبر" مواضع ضد امپریالیستی دارد؟

رهبر جمهوری اسلامی در جریان سفر به اصفهان طی سخنانی نه تنها مناسبات با امریکا، بلکه مذاکرات با این کشور را هم به ضرر ایران اعلام کرد.

این سخنان در آستانه سفر محمدخاتمی به امریکا جهت شرکت در اجلاس عمومی سازمان ملل متحد مطرح شد و روزنامه‌های ایران نیز آن را وسیعا منعکس کردند.

آیا این سخنان و موضع‌گیری‌ها، سخنان و مواضعی ضد امپریالیستی است و می‌توان برای آن ارزشی در حد دفاع از استقلال کشور قائل شد؟ آیا در جمهوری اسلامی کس، کسان و یا جریاناتی هستند که قصد برقراری مناسبات و ایجاد زمینه مذاکرات با امریکا را دارند؟

آنچه در همان ابتدای امر و بدون کوچکترین تردیدی می‌توان گفت آنست که برای سخنان و مواضع "رهبر" نباید و نمی‌توان ارزش و اعتباری در حد مبارزه با امریکا و امپریالیسم قائل شد. علاوه بر مناسبات و زدوبندهای سیاسی که میان جمهوری اسلامی و امریکا برقرار است، باید دید در ایران امروز مردم می‌خواهند از حاکمیت و اراده خویش و استقلال کشور دفاع کند و یا کسانی که اهرم‌های قدرت حکومتی را دراختیار دارند؟

حاکمیتی که بخواهد از استقلال کشور دفاع کرده و در برابر قدرت‌های خارجی بایستد، بیش و پیش از هر امری برای وحدت ملی، بسیج مردم و گسترش آگاهی مردم ارزش قائل می‌شود. طبعا، ترکیب چنین حاکمیتی نمی‌تواند مرکب از مشتی غارتگر، مدافعان تقسیم جامعه به "خودی" و "غیرخودی"، سوداگران اقتصادی، تجار بزرگ، مرتجعین مذهبی، سازماندهندگان قتل و جنایت و زندان و چپاولگرانی باشد. کسانی که با سرکوب مردم و مخالفت با رای و اراده مردم از منافع اقتصادی و قدرت حکومتی خویش و حداکثر از توهمات و تخیلات خویش دفاع می‌کنند.

از سوی دیگر، مردمی مصمم به دفاع از استقلال خویشند که از آگاهی خویش دفاع‌کنند، بکوشند اراده سیاسی حاکمیت را تابع خواست و اراده خود کنند، روبروی غارتگران حکومتی بایستند و از هویت ملی خویش دفاع کنند.

امروز همگان در ایران شاهد رویاروئی این دو گروهند و مواضع سیاسی هر فرد حکومتی آنجا روشن می‌شود که در کنار یکی از این دو جناح و جبهه قرار گیرد. آنکه از استقلال کشور، هویت ملی و آزادی خود دفاع می‌کند توده دهها میلیونی مردم‌اند و آنکه در برابر این توده مردم ایستاده است، هر شعاری هم بدهد، در عمل در برابر استقلال کشور قرار گرفته و نقش جاده صاف‌کن برای برباد رفتن تمامیت ارضی کشور را ایفاء می‌کند.

زمینه شفاف شده سیاسی در ایران امروز، جائی برای لفاظی و مانورهای سیاسی باقی نمی‌گذارد و از آنجا که جنبشی برای تحولات در کشور جریان دارد، مردم با معیارهای این جنبش قضاوت می‌کنند و نه بر اساس ادعاها!

مذاکره و ارتباط

در ارتباط با مذاکره و ارتباط سیاسی با امریکا نیز آنچه که با صراحت می‌توان گفت آنست که به این ارتباط و مذاکره، مخالفان پرخاشجوی حاکمیت به بعنوان یک معامله زیر میزی و زدوبند سیاسی نگاه می‌کنند و به همین دلیل نیز می‌کوشند آن را بعنوان یک برگ برنده در دست خویش نگهدارند. همین امر موجب نوعی مسابقه در حاکمیت جمهوری اسلامی شده است. مسابقه‌ای که اگر اینگونه پیش برود و مردم از جزئیات امور پشت پرده اطلاع نیافته و برای یک مناسبات معمولی و متداول در تمام جهان با امریکا راه چاره‌ای منطقی و پارلمانی یافت نشود، قطعا برنده تام و تمام آن امریکا خواهد بود. آشفته اندیشی و پراکنده گوئی‌های پس از حادثه نیویورک و انتشار مطالب تحریک آمیز در مطبوعاتی نظیر کیهان و رسالت در همین دوران نشان داد که هرچه سریع‌تر باید موضوع این مناسبات برخلاف توصیه‌های رهبر- نه در محافل پشت پرده، بلکه در صحن علنی مجلس و زیر نظارت عمومی مردم پیش برده شود. نوع و سطح این مناسبات و اساسا قطع و یا وصل آن به هیچ روی نمی‌توان به اراده رهبر و یا این و آن بستگی داشته باشد، چرا که در اینصورت به همان برگ برنده‌ای تبدیل می‌شود که برای معاملات زیر میزی در لحظات مورد نظر خویش حفظ می‌کنند!

مردم ایران در هفته‌های اخیر نشانه‌های آشکاری در ارتباط با این نوع زدوبندها و زمینه چینی برای اینگونه معاملات را شاهد بوده‌اند. آگاهی سیاسی مردم و حضور آنها در صحنه سیاسی کشور اجازه پنهانکاری را نمی‌دهد و باید کوشید که این آگاهی و حضور نه تنها حفظ شود، بلکه گسترده‌تر نیز بشود. امری که در درجه نخست و بعنوان یک وظیفه ملی برای همه نیروهای طرفدار تحولات ملی در ایران از افشاگری و سخن گفتن صریح با مردم آغاز می‌شود. افشاگری یعنی آگاهی و آگاهی یعنی حضور سیاسی! و این همان امری است که در دوران اخیر، حتی با در نظر داشت انواع محدودیت‌هائی که از جانب بیت‌رهبری و قوه قضائیه اعمال شده و می‌شود، طرفداران تحولات در داخل کشور یا از آن غافل مانده‌اند و یا نسبت به کاربرد آن دچار یاس شده‌اند. تا این افشاگری و آگاهی توام با ارائه راه‌حل وجود نباشد، امکان سازماندهی وسیع جنبش مردم فراهم نخواهد شد و تکرار و باز تکرار ضرورت سازماندهی جنبش به بزرگ‌گوئی‌های ناشی از انفعال و حاشیه‌نشینی معنای دیگری نخواهد داشت. امری که مدعی‌ترین نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور را نیز در بر گرفته‌است. همان نیروها و نشریات وابسته به آنها که نسخه برای این و آن در داخل کشور می‌پیچند و خود بیش از هر جریان و نیروی دیگری منفعل‌اند و نقشی نمی‌توانند در پیشبرد جنبش ایفاء کنند. حتی در حد نقد آن مسائلی که بعنوان تئوری از سوی اصلاح طلبان و مخالفان آن‌ها در جامعه مطرح می‌شود! این در حالی است که افشاگری و آگاه سازی است که زمینه‌های سازمان‌یابی جنبش مردم براساس منافع طبقاتی آنها و میزان درک و آگاهی‌شان از مجموع حاکمیت و طیف‌بندی‌های آن را فراهم می‌سازد.

آنچه که در ارتباط با برگ "مذاکره و ارتباط با امریکا" و خیز برداری دسته بندی‌های حکومتی در این ارتباط می‌توان براساس شواهد موجود گفت آنست که:

پس از حوادث نیویورک رهبر جمهوری اسلامی متعهد به بیان همان مواضعی شد که شورای عالی امنیت ملی در یک جلسه طولانی و پرتنش آن را تصویب کرده بود۰ این سخنان همان بود که برای نخستین بار از جانب "علی‌خامنه‌ای" در دیدار با خانواده شهدای جنگ بیان شد۰ (مراجعه کنید به صفحه اول راه‌توده شماره ۱۱۱ و خبر مربوط به این جلسه)

پس از آن جلسه و این سخنرانی، هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران، نرم گوئی آیت‌الله امامی کاشانی را که رئیس جمهور امریکا را "جناب آقای دبلیو بوش" خطاب کرده بود دو چندان کرد! چنان که در محافل سیاسی تهران این سخنان را باز کردن در سمت راست اتاق شورای عالی امنیت ملی تلقی شد!

پس از سخنان هاشمی رفسنجانی، حادثه مهم دیگری در نیویورک اتفاق افتاد۰

همگان در جمهوری اسلامی می‌دانند که "هادی نژاد حسینیان" با آنکه بعنوان نماینده ایران در سازمان ملل متحد در امریکا مستقر است، نقش سفیر ویژه جمهوری اسلامی در امریکا را نیز ایفاء می‌کند و دم و دستگاه و ساختمانی که در اختیار دارد بیش از یک سفارتخانه است۰ نژاد حسینیان نه تابع وزارت خارجه دولت خاتمی است و نه گزارش فعالیت‌های خود را به دولت خاتمی می‌دهد۰ او مستقیما با بیت رهبری در ارتباط است و در واقع نماینده ولی‌فقیه و رهبر در امریکاست!

روزنامه واشنگتن پست، در تاریخ ۲۹ اکتبر گزارشی را پیرامون یک میهمانی با حضور نژاد حسینیان پخش کرد که شرکت وی در آن بدون کوچکترین تردیدی نمی‌توانست بدون کسب اجازه از رهبر جمهوری اسلامی باشد۰ چنانکه در زمان حضور سعید حجاریان در امریکا (برای معالجه) از بیت رهبری به هادی نژاد حسینیان اجازه داده نشد تا در سمیناری که پیرامون مسائل ایران، در همان دوران تشکیل شده بود شرکت کند۰ این سمینار با حضور تعدادی از سناتورهای یهودی امریکا و برخی اعضای کنگره امریکا برپا شده بود و شرکت نژاد حسینیان در آن از قبل اعلام شده بود!

حال ببینیم نژاد حسینیان در میهمانی تعدادی از اعضای کنگره امریکا، که نمی‌توانست به اجازه رهبر باشد چه شنیده و چه گفته و این نوع مناسبات با سخنرانی اخیر رهبر در اصفهان پیرامون رد هر گونه مذاکره و مناسبات با امریکا چگونه می‌تواند همخوانی داشته باشد!

بخشی از گزارش آن میهمانی، که ابتدا روزنامه واشنگتن پست فاش کرده و سپس روزنامه "هرالدتریبیون بین‌المللی" در تاریخ ۳۰ اکتبر آن را تجدید چاپ کرد را در زیر می‌خوانید:

شرکت در یک میهمانی!

«دو هفته پیش، یک میهمانی شام غیر عادی در مهمانسرای خصوصی سنای امریکا برگزار شد۰ در این میهمانی تعدادی از اعضای کنگره امریکا و "نژاد حسینیان"، سفیر ایران در سازمان ملل متحد که کشور متبوع او هنوز هم بطور رسمی در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار دارد شرکت داشتند۰ این میهمانی به نحو تعجب آوری گرم بود۰ هیات قانونگذاری امریکائی را سناتور "آرلن اسپکتر" جمهوریخواه از پنسیلوانیا سرپرستی می‌کرد که یهودی الاصل و یکی از حامیان شناخته شده اسرائیل است۰۰۰ اسپکتر امیدوار است این میهمانی به ملاقات رسمی بین قانونگذاران امریکائی و ایرانی بیانجامد۰ اسپکتر گفت: «این اقدام بی‌سابقه‌ای بود۰ فکر می‌کنم اینکه ما و ایرانی‌ها بتوانیم ملاقات‌هائی از این دست داشته باشیم تحول مهمی است۰ در ایران هواداران اعتدال وجود دارند که خواهان ورق زدن صفحه جدیدی هستند و افغانستان می‌تواند موجب آغاز این روند شود۰» ایران دست به اقدامات بی‌سابقه‌ای زده و پیشنهاد کرده است که ماموریت جستجو و نجات خلبان‌های سرنگون شده امریکائی را انجام داده و اجازه بدهد بالغ بر ۱۶۵ هزار تن گندم امریکائی در بنادر ایران (بندرعباس) تخلیه شده و با کامیون و از طریق شمال شرق ایران به آوارگان افغانی منتقل شود۰ یک مقام رسمی ایران در نیویورک، که به شرط انتشار نیافتن نامش حاضر به صحبت شد به ما گفت که میهمانی شام حسینیان کوششی بود در جهت رسمیت بخشیدن به تماس‌های مثبت بین دو کشور از زمان حملات تروریستی اخیر۰«ایران دانسته و هدفمند کارهای زیادی کرده‌است۰ ما خواهان ادامه جو مثبت و مشاهده برخی اصلاحات در سیاست امریکا نسبت به ایران هستیم۰» ۰۰۰یک مقام بلند پایه رسمی امریکا، در نشست شورای روابط خارجی امریکا، روابط دو کشور را چنین توصیف کرد: امریکا به سیاست کج‌دار و مریز با ایران ادامه می‌دهد و هر چند وقت یکبار از اظهارات محمدخاتمی رئیس جمهور ایران که فرد معتدلی است دلگرم می‌شود۰۰۰»

گزارش بالا، به زبان بسیار ساده دیپلماسی، یعنی اینکه نژاد حسینیان به نمایندگی از رهبر در میهمانی فوق شرکت کرده، اما میهمانان و کنگره امریکا خاتمی را فرد معتدلی برای مناسبات می‌شناسند۰ بنابراین، آن سخنان پرخاشجویانه رهبر در اصفهان را می‌توان ناشی از خیز ناکام وی برای مذاکره مستقیم با امریکا دانست و نه مبارزه علیه امپریالیسم! این کوششی بود برای نشان دادن نقش برتر به نسبت خاتمی در تصمیم‌گیری‌های جمهوری اسلامی!

در عربستان چه خبر بود؟

رویداد بسیار قابل توجه دیگر، که آنهم باز می‌گردد به "شعارهای ضد امریکائی"، اما تلاش برای بازی با "برگ مذاکرات با امریکا" بازگشت رئیس قوه قضائیه از سفری است که وزارت خارجه جلوی آن را گرفت!

هاشمی شاهرودی، رئیس قوه قضائیه همزمان با همان میهمانی که در بالا گزارش آن را خواندید عزم سفر دیپلماتیک به عربستان سعودی را کرده بود۰ وزارت خارجه به وی برای این سفر پاسپورت نداد و گفت که وی نمی‌تواند بعنوان دیپلمات و یا وزیر کابینه خاتمی به عربستان رفته و مذاکره کند۰ رئیس مسئله‌دار قوه قضائیه نه برای زیارت به عربستان سعودی می‌رفت و نه روحانیون وهابی عربستان سعودی چشم دیدن روحانیون شیعه را دارند۰ بنابراین سفر انجام نشده رئیس قوه قضائیه نیز فقط می‌توانست با هدف تبدیل عربستان سعودی بعنوان پل پیوند با امریکا انجام شود که جلوی آن گرفته شد۰ اگر او نیز با اجازه رهبر به عربستان سعودی می‌رفت، وزارت امور خارجه که رهبر جمهوری اسلامی در تمام امور آن دخالت می‌کند دستور صدور گذرنامه او را صادر می‌کرد؛ بنابراین باید حدس زد که رهبر جلوی یک باند دیگر را برای معاملات پشت پرده با امریکا گرفته است، که از روی سر وی در تدارک آن بودند۰ ارتباط رئیس قوه قضائیه با آیت‌الله واعظ طبسی این احتمال را قوی می‌کند که او

بعنوان سفیر واعظ طبسی عازم عربستان بـرای پیـام بـردن و پیـام آوردن بوده‌است۰

پس از جلوگیری از سفر شاهرودی به عربسـتان سـعودی، قـوه قضائیه خـود بـه بهانـه نظـارت بـر مناسـبات خـارجی و پیگـیری مسـائل افغانستان اعلام کرد که یک دفتر ویژه دایر می‌کند! یعنی یک سازمان امور خارجه، در کنار سازمان اطلاعات و امنیت غـیر قـانونی کـه درسـت کـرده است۰

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که چرا "رهبر" مجلـس و دولـت را از بردن بحث پیرامون مذاکرات و یا مناسبات با امریکا بـه میـان مـردم منـع می‌کند۰ یعنی امور مردم را از مردم پنهان کردن و بازی با کارت "مذاکرات پنهان" و " شعارهای آشکار"!

کسـانی کـه عملکـرد و سیاست‌هایشـان همـآهنگ اسـت بـــا استراتژی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم جهانی و مبارزه با امپریالیسم را نه در دفاع از اراده مردم، بلکه در شعار نمایشی و توخـالی" مـرگ بـر امریکـا" دنبال می‌کنند و پشت این نوع عوامفریبی‌ها پنهان می‌شوند جز "مذاکـرات پنهان" و زدوبندهـای پشـت پـرده کـار دیگـری نمی‌تواننـد بکننـد۰ ایـن شیوه‌ایست که در باره بستن مطبوعات، یورش بـه اصـلاح طلبـان، نقشـه برای بستن مجلس، پیش انداختن کاندیداهای ریاست جمهوری، حمله بـه کوی دانشگاه، سازماندهی و تائید واحدهای ویژه "لباس شخصی"، مخـالفت با جشن و شادی مردم، به زندان افکندن مبارزان واقعـی علیـه امپریالیسـم و۰۰۰ نیز دنبال می‌شود!

از شاه حسین
تا "ظاهر" بی "شاه"

ظاهرشاه، نام **پادشاه** سابق افغانستان اسـت۰ در افغانسـتان از این نوع نام‌ها بسیار است۰ مثل احمدظـاهر، ظـاهرطنین، احمدشـاه و۰۰۰ یعنی اگر ظاهرشاه افغانی، شاه سابق افغانستان هم نبود نامش همیـن بـود که حالا هست، مثل احمد شاه مسعود که اگر یکی از جنگجویان ۲۵ سـال اخیر افغانستان نبود هم باز نامش احمدشاه بود!

مطبوعات ایران بموجب یک دستور صـادر شـده از بـالا، بـرای انتشار اخبار اخیر مربوط به افغانستان آنجا که به فعالیت‌های در حال جریان پادشاه سابق افغانستان می‌رسند حق ندارند نام کامل او را بیـآورند۰ یعنـی چون تصور کرده‌اند ظاهرشاه، یعنی آقـای ظـاهری کـه شـاه اسـت، لقـب شاهش را باید بردارند! آقایان چنین دستوری را بـرای جلـوگـیری از تبلیـغ شاهی و پادشاهی صادر کرده‌اند و اوج این سانسورکه نه تنها بـاعث خنـده مردم شده، بلکه به نوعی موجب تبلیغ پادشاهی در ایـران شـده زمـانی در مطبوعات توجه همگان را جلب کرد که اظهارات اخیر عطاءالله مهاجرانی را پس از بازگشت از سفر اخیرش به کشور آلمان مطبوعـات اصـلاح طلـب و غیر اصلاح طلـب منتشـر کردنـد۰ مـهاجرانی در سـفر بـه آلمـان پـاره‌ای رایزنی‌ها را پیرامون اوضاع جاری افغانستان کرده بود و طبعا در گفتگـو بـا مقامات آلمانی مسئله اتحاد شمال و نقش احتمالی پادشاه سابق افغانسـتان در این کشور نیز مطرح شده بود۰ مطبوعات، مطابق دستور صادره همه جـا کلمه شاه و پادشاهی را از متن گفتگوی مهاجرانی پـاک کردنـد و بـه ایـن ترتیب نیمی از نام واقعی و معمولی ظاهرشاه هم به قیچی سانسور سـپرده شد۰ به این ترتیب، سخنرانی و اظهارات دیپلماتیک مهاجرانی در آلمان که حتما فارغ از سانسور مطبوعاتی انجام شده بود، در مطبوعات داخـل کشـور شد "حکومت ظاهر" و "آقای ظاهر"!

از این نوع سانسورها در زمان شاه سابق ایران هم معمول بـود۰ مثلا مطبوعات حق نداشتند اشعاری از این نوع را منتشر کنند «رضا به داده بده و ز جبین گره بگشا»۰ می‌گفتند چون این رضا پیـش از آنکـه معنـای رضایت داشته باشد، نام رضاخان را در تداعـی می‌کنـد و گـره گشـودن از جبین به معنای دست برداشتن از دیکتاتوری است، بنابراین مطبوعات مجاز به انتشار این نوع اشارات و تداعی‌ها نیستند!

داستان سانسور مطبوعات در ایران داستان ادامه داری است، که باید امیدوار بود سرانجام یکی از اهل قلم قدیمی مطبوعات این مجموعه را از سال‌های آخر سلطنت اهل قجر که مطبوعات به معنای آن روزی آن پـا به عرصه سیاسی ایران گذاشت را تا به امروز جمع کـرده و جنگـی بسـیار خواندنی را فراهم آورد۰

در اینجا بحث نه بر سر سانسور در مطبوعات ایران، بلکه بحـث بر سر سرگذشت دردانگیزی است که روحانیون حاکم بر جمهوری اسلامی به یک انقلاب عظیم تحمیل کرده و کار را بجائی رسانده‌اند کـه خـود، در حالیکه احیاء کننده مناسبات سلطنتی در ایران شده‌اند، از نام "شاه" بیـش از مردم می‌ترسند! و از رقیب گریزانند۰

هم مردم از خود می‌پرسند، هم نسل انقلاب چه مذهبی و چه غیر مذهبی- از خود سئوال می‌کند و هم حاکمیتی که هنوز ادعای وراثـت انقلاب ۵۷ را دارد باید از خود سئوال کند:

چه شده؟ چه گذشته؟ و چه کرده‌ایم که امروز نام ظاهر شاه هم برای حاکمیت وحشت آور شده و مطبوعات از انتشار آن منع شده‌اند؟

بعد از پیروزی انقلاب، تا سال‌ها از "شاه" بعنوان یـک توهیـن و تداعی‌کننده دیکتاتوری، وابستگی به امریکا وانگلیس، برباد دهنده استقلال کشور، سرکوب کننده مردم و مخالف هـر نـوع تحـول و انقلابـی اسـتفاده می‌شد۰ مثلا وقتی می‌خواستند پادشاه عربستان، یا پادشـاه اردن و پادشـاه مراکش را تحقیرکننده و آن‌ها را در ردیف شاه سرنگون شده و مورد نفـرت مردم ایـران قـرار دهنـد، در همیـن نمـاز جمعـه‌های تـهران مـی‌گفتنـد و مطبوعات نیز با عناوین درشت می‌نوشتند : شاه حسین اردنـی، شـاه فـهد، شاه حسن مراکشی و۰۰۰ حتی وقتی مردم علیه رفسنجانی سخن می‌گفتند و یا شعار می‌دادند او را "**اکبرشاه**" می‌نامیدند و یا وقتی علیه واعظ طبسی شعار دادند فریاد کشیدند «**طبسی حیاء کن- سلطنت رو رها کن**»

"**شاه**" که تا سال‌ها در جمهوری اسلامی یک توهین بود و هـر مقام جمهوری اسلامی که روش و منش سـلطنتی داشـت بـا توهیـن او را "شاه" خطاب می‌کردند، چگونه است که حالا چاپ آن در مطبوعات سانسور شده‌است؟

رهبر از فتح نجف‌آباد اصفهان بازگشت!

مردم که می‌دانند کار از کجا به کجا کشیده شده‌است۰ آقایانی که خلق و خوی سلطنتی یافته‌اند هم می‌دانند کار به کجـا کشـیده شـده؟ می‌دانند که اگر قرار باشد سلطنت در ایران احیاء شود (آنگونه که زیـر نـام ولایت مطلقه تلاش می‌شود و روش و منشی که "**رهبر**" از خود بـروز داده و روز به روز بیشتر بروز می‌دهد) مردم همـان شـاه و پادشـاهی را ترجیـح خواهند داد که حداقل ادعای انقلاب و اسلام نداشت و مامورانش روی بـام صدها هزار خانه در تهران از این بـام بـه آن بـام دنبـال بشـقاب مـاهواره نمی‌پریدند و کاری هم به حجاب و پوشش مردم نداشت۰

(بقیه در ص ۲۷)

راه ناهموار اما متوقف نشدنی جنبش اصلاحات در ایران!

شکاف در جبهه مخالفان اصلاحات ناگزیر است!

نشانه شکاف در جبهه مخالفان اصلاحات را نباید در لفاظی‌ها و مقالات تحریک آمیز امثال امیر محبیان در روزنامه رسالت، بلکه در زمینه‌های اقتصادی- سیاسی این شکاف جستجو کرد!

آنها که امثال محسن کدیور را بدلیل طرح خطر «بازتولید سلطنت زیر شعار ولایت مطلقه» به زندان افکندند، حالا با شعار "مرگ بر خامنه‌ای" در خیابان‌های تهران، تبریز، اصفهان و... روبرو هستند.

م. محمود

«عمل انقلابی (دگرگون سازی) از تونل پر پیچ و تاب امکانات به سوی هدف راه می گشاید، هر نوع مطلق کردن راه‌ها و ندیدن امکانات واقعی موجود، کم و یا پر بها دادن به امکانات خطاست!» (احسان طبری، مقالات فلسفی ص۳۰)

جنبش مردم پس از پشت سر گذاشتن سه مرحله بسیار مهم از تکامل خود، یعنی انتخابات دوم خرداد ۷۶، انتخابات دوره ششم مجلس و انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری، در هر سه مرحله موانع و دشواری‌های بسیاری را همراه داشته است. شواهد بسیاری حکایت از آغاز مرحله‌ای نوین از حیات سیاسی-اجتماعی مردم ایران دارد. مرحله ای به مراتب بغرنج‌تر از گذشته. در حالیکه جنبش مردم مصمم به شتاب بخشیدن به گردش آرام چرخ اصلاحات است، در اردوی مخالفان اصلاحات، بخش پرقدرتی نه تنها بر مقاومت‌های خود افزوده، بلکه عملا می‌کوشد به همگان بفهماند که جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر است و هر نوع پیش‌روی اصلاحات به معنی سرنگونی نظام است!

آنها که اصلاحات را سرنگونی نظام جمهوری اسلامی معرفی می‌کنند بی‌وقفه دایره "خودی"ها را تنگ‌تر کرده و با هر فرد و گروه و تشکلی که با اندیشه مقابله با جنبش اصلاحات تا آخرین نفس دفاع نکند، وداع می‌کنند. تراکم در مرزهای فاشیستی خودی و غیرخودی بی وقفه افزوده می‌شود. این جان سختی در برابر خواست و اراده مردم و تراکم رو به افزایش در مرزهای خودی و غیر خودی، در عین حال که از عزم بخشی از مخالفان اصلاحات خبر می‌دهد، صحنه دیگری را هم در برابر ما قرار می‌دهد و آن نازک شدن پوسته حبابی است که این مخالفان در آن سنگر گرفته و در رویای سرکوب خونین مردم به این پوسته نازک و انزوای خویش نمی‌اندیشند.

در اینسوی مرز و در اطراف حباب و سنگرگاه مخالفان اصلاحات نیروهائی به اصلاحات می‌پیوندند که دیگر صلاح خویش نمی‌دانند که سرنوشت خود را با اصحاب داخل حباب حکومتی پیوند بزنند. آنها در اینسوی مرز خودی و غیر خودی می‌کوشند اصلاحات را نیز مهار زده، ابتکار عمل را خود در دست گیرند و صف غیر خودی را به دو و یا چند بخش خودی و نیمه خودی و غیر خودی تقسیم کنند. می‌کوشند ضرورت استحاله را به رادیکال‌ترین نیروها نه تنها تفهیم، بلکه تحمیل کنند، صف اصلاحات را شقه شقه کرده و ابتکار عمل را بدست گیرند.

اینکه متزلزل‌ترین همراهان تازه از خواب برخاسته اصلاحات با چه هدف و اندیشه‌ای آهسته و بیمناک حاضر شده‌اند در کنار صف طویل اصلاحات گام بردارند آنقدر اهمیت ندارد که شکاف در جبهه مخالفان اصلاحات و انزوای مصمم‌ترین بخش آنها اهمیت دارد!

بازشناسی جزئیات این شکاف، انگیزه‌ها و دلائل جدائی‌ها و پیوستن‌ها و هنر استفاده از فرصت‌ها برای پیشبرد امر جنبش، از همین گذرگاه‌ها عبور می‌کند. گذرگاه‌هائی که گاه سازش‌ها و گاه تن نسپردن به هیچ نوع سازشی، پذیرش یاری و اتحاد این نیرو و پس زدن و منزوی ساختن آن نیروی دیگر را در دستور کار جنبش قرار می‌دهد.

آیا نشانه‌های این جدائی‌ها و پیوندها، سالوسی‌ها و واقعیت پذیری‌ها آنقدر هست که بتوان آنها را باز شمرد؟ انگیزه‌ها آنقدر روشن هست که بتوان بر مبنای آنها صف‌آرائی‌های نوینی را متصور شد؟

بی اعتناء به لفاظی‌ها و تحریکات اخیر امثال "امیرمحبیان" سرمقاله نویس روزنامه رسالت که عمدتا نیروی خود را صرف ایجاد جدائی‌ها، تحکیم مرز خودی و غیر خودی به نیروهای طرفدار اصلاحات در حاکمیت و تحمیل استحاله به جناح چپ مذهبی حاکمیت دارد و نمی‌توان آن را مبنای واقعیت پذیری در جبهه مخالف اصلاحات دانست، با جسارت می‌توان به مجموعه سئوالات بالا پاسخ مثبت داد. بعنوان زیربنا و زیر ساخت این پاسخ مثبت می‌توان نه به مقالات منتشره در روزنامه رسالت، بلکه به تشدید تضاد جنبش مردم و حاکمیتی که خیال عقب نشینی ندارد اشاره کرد؛ به ناهمگونی صف مخالفان جنبش که بویژه در عرصه اقتصادی به نقطه انفجار نزدیک می‌شود، به تصمیمات و عکس‌العمل‌های شتابزده، وحشتزده و مقطعی مخالفان جنبش که تشدید کننده مجموعه تضاد جنبش با حاکمیت و... می‌باشد، می‌توان اشاره کرد. اگر بحثی بر سر تفاهم و توافق با بخشی از نیروهای متزلزل جبهه مخالفان اصلاحات وجود داشته باشد، تکیه‌گاه و معبر این تفاهم، توافق و حتی سازش در اینجا نهفته است! همچنان که کاستن از هزینه و باری که عبور از سدی که مخالفان جنبش در برابر اصلاحات ایجاد کرده‌اند از این معبر عبور می‌کند.

ابتدا ببینیم صف نیروهای مخالف تحولات و اصلاحات مرکب از چه نیروهائی است و شیوه‌های عمل و امکانات اقتصادی و سیاسی آنها چیست.

مخالفان حکومتی جنبش، نیروهائی هستند که به لحاظ سابقه تاریخی‌شان در حکومت، بیشترین سهم قدرت حکومتی را دارند. آنها در عرصه‌های گوناگون از جمله عرصه هائی مثل عرصه مافوق قانونی (نهاد رهبری، شورای مصلحت نظام، شورای نگهبان، قوه قضاییه) و درعرصه اقتصادی (تجارت، زمینداری و غارتگری اقتصادی). عرصه سیاسی – اجتماعی (اجتماعات سیاسی، عبادی ـفرهنگی و حوزه‌های دینی) آنچه در توان داشته‌اند، در سال‌های اخیر علیه جنبش به کار گرفته‌اند. آنها در این سال‌ها کوشیدند در سه محور جنبش را فلج سازد ۱ـ گفتمان آمرانه متکی به مبنای فقهی۲ـ نفوذی و استحاله ۳ـ خشونت های شبه قانونی و غیر قانونی.

کاربرد تمامی این شیوه‌ها و به میدان آوردن تمامی امکانات بر شمرده شده در بالا در سال‌های اخیر دستآوردی آشکارتر از شورش‌های اخیر خیابانی از سوی جوانان نداشته‌است. شورشی که امروز بهانه‌اش فوتبال است و فردا می‌تواند هر حادثه و رویداد دیگری باشد. حتی همین رویدادها نیز نشان می‌دهد که آنچه فروکش کرده جنبه‌های مسالمت آمیز گذار به سوی اصلاحات بوده‌است و نه جنبش اصلاحات و آنچه رشد کرده نه انفعال و نا امیدی، بلکه خشونت و بیان صریح‌تر مطالبات بوده‌است. بحث چند ساله‌اخیر در باره ضرورت نظارت بر عملکرد رهبر، ضرورت پاسخگو بودن وی به مردم، داشتن مجلس خبرگانی که حتی مطابق همین قانون اساسی موجود بتواند مقابل عنان گسیختگی وی و دست‌های پشت پرده بیت رهبری را بگیرد، امروز بصورت "مرگ بر خامنه‌ای" بر در و دیوار شهرها نوشته می‌شود. زندانی کردن محسن کدیور به این جرم که چهار سال پیش گفته و نوشته بود ولایت فقیه باز تولید سلطنت در ایران است، امروز نه فقط در شعار مرگ بر خامنه‌ای بازتاب یافته بلکه حتی به اعتراف خفت‌بار طرفداران استبداد دینی– اگر قرار باشد سلطنت در ایران تجدید حیات پیدا کند مردم سلطنتی غیر از سلطنت روحانیت را ترجیح خواهند داد که حداقل از فساد موجود دینی می‌تواند مبرا باشد و مردم را با ایمان داشته و نداشته‌شان رها کند! بنام ضد انقلاب حکومت کند و نه بنام و با ادعای میراث داری انقلاب ریشه انقلاب ۵۷ را از زمین ایران بیرون بکشد.

حوادث و رویدادهای اخیر ایران، بدون تردید، بیش از همه رویدادهای چند سال گذشته، علیرغم همه چنگ و دندانی که مخالفان جنبش از خود نشان می‌دهند و برای مشتی جوان و نوجوان چنگ و دندان نشان می‌دهند، پیش از آنکه رکود را به اصلاحات و جنبش مردم تحمیل کند، شکاف را در جبهه مقابل تشدید خواهد کرد، چرا که عزم جنبش و ضرورت اصلاحات را آشکارتر از هر زمان دیگری به نمایش گذاشته‌است.

بحث نه بر سر شکاف در جبهه مخالفان اصلاحات، بلکه بر سر تشدید این شکاف است. این شکاف حتی در جریان رقابتی که بر سر معامله و زدوبند با امریکا میان مخالفان جنبش جریان دارد نیز خود را نشان می‌دهد. نمونه‌هائی از این تشدید شکاف را در ادامه این مقاله می‌آوریم، اما پیش از آنکه به این ادامه برسیم یکبار دیگر آن هنر و ظرافتی را یادآور می‌شویم که در ابتدای این یادداشت و به نقل از اندیشمند معاصر ایران آوردیم: هنر استفاده از فرصت‌ها در سیاست و مبارزه!

این هنر و ظرافت، تنها در جلب نیروهائی که از جبهه مخالفان اصلاحات جدا می‌شوند را شامل نمی‌شود، بلکه بخش بسیار مهم دیگر این ظرافت و هنر تحکیم اتحاد در جبهه اصلاحات است. این هر دو وجه هنر استفاده از فرصت‌ها زمانی کاربرد اجتماعی و جنبشی خود را خواهد داشت که دو نکته بسیار اساسی هرگز از نظر دور داشته نشود:

۱– حفظ اتحاد نیروها در عین تنوع خواست‌های اقتصادی و سیاسی در مرحله گذار جنبش،

۲– همراهی و همگامی با خواست‌ها و نیازهای رو به تکامل و مسلح به آگاهی توده‌های مردم و جنبش عمومی مردم. در این همراهی و همگامی است که آن هنر می‌تواند جلوه مردمی و حتی انقلابی داشته باشد، در غیر اینصورت در حد سازشکاری‌ها و زدوبندها و معاملات سیاسی و اقتصادی باقی خواهد ماند و زیر پای جنبش در حال عبور چیزی از آن باقی نخواهد ماند.

زیر فشار واقعیات جامعه و شکاف در جبهه مخالفان اصلاحات و جنبش

انصار حزب‌الله از نفس افتاده!

انصار حزب‌الله را برای حمله به سخنرانی‌ها، مجالس ختم، کتابفروشی‌ها، سینماها و... بوجود آورده بودند، اما حالا کار به تقابل با دهها هزار جوان و نوجوانی کشیده شده که ناگهان در محلات شهرها می‌ریزند در خیابان‌ها و با تندترین شعارها علیه مخالفان جنبش شعار می‌دهد!

انصار حزب‌الله را با چند هدف سازماندهی کردند:

۱– سرگرم کردن بخشی از نیروهای از جنگ بازگشته و مدعی سهمی از قدرت حکومتی،

۲– استفاده از آنها برای یورش به تجمعات سیاسی منتقد وضع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور،

۳– ایجاد سازمانی شبه نظامی اما غیر علنی و غیر قانونی برای تسویه‌حساب‌های حکومتی و خارج از حکومتی!

پایان جنگ، درگذشت آیت‌الله خمینی و عروج علی‌خامنه‌ای از درون مجلس خبرگان و نه از میان مردم بعنوان رهبر و جانشین آیت‌الله خمینی سرآغاز تشکیل گروه‌هائی نظیر انصار حزب‌الله، انصار ولایت، فدائیان ولایت موسوم به "نوپو" و... شد.

هاشمی رفسنجانی و اطرافیانش در دولتی که او بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی و در یک تقسیم قدرت سیاسی بین خویش و رهبر جدید تشکیل داده بود نخستین آماج‌های تبلیغاتی این گروه‌ها شد.

متحدان دولت هاشمی رفسنجانی که در جمعیت موتلفه اسلامی قرار داشتند و روحانیت مبارز که آنها نیز در کابینه هاشمی رفسنجانی شریک بودند، در اندک زمانی بعد از تقسیم قدرت بین رهبر و ریاست جمهوری خود دست به دسته‌بندی‌های جدید زدند. این دسته‌بندی‌ها عملا شورای نگهبان، هیات رئیسه مجلس خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام را در بر گرفت. این نهادها هرکدام کیسه‌ای برای دخل حاصل از یورش‌های انصارحزب‌الله به تجمعات دوختند.

از درون همین تشکل، بعدها و در همکاری با واحدهائی از سپاه پاسداران، ضد اطلاعات نیروهای انتظامی، وزارت اطلاعات و امنیت علی فلاحیان و تشکل مخفی مدرسه حقانی که زندان‌ها، دادگاه‌های انقلاب و اکثریت قوه قضائیه را دراختیار داشتند تیم‌های ترور، آدم ربائی، زدوبندهای اقتصادی با کشورهای اروپائی و امریکائی و حتی مناسبات مخفی و زیرمیزی با محافل سیاسی و اطلاعاتی امریکا و انگلیس و اسرائیل... بیرون آمد. نکته‌ای که در جریان دستگیری و قتل سعید امامی معاون سیاسی وزارت اطلاعات وامنیت که در زندان "خود کشی" شد با صراحت و از زبان رهبر و محسن رضائی دبیرمجمع تشخیص مصلحت نظام بیرون آمد.

با آنکه هزینه سازماندهی و عملیات تشکل‌های موسوم به انصار حزب‌الله از بودجه محرمانه وزارت اطلاعات، سپاه، بیت رهبری و شورای تبلیغات اسلامی پرداخت می‌شد، اجازه تجارت نیز به آنها داده شد. تجارتی که بعدها سر از قاچاق کالا، تسلط بر شبکه دستفروشی در شهرهای بزرگ و آنگونه که گفته می‌شود در قاچاق مواد مخدر، رشوه خواری، سرقت، فحشای رایج در جمهوری اسلامی و انواع قتل و جنایت نیز درآورد.

فساد و دسته‌بندی‌های درونی انصار حزب‌الله، که مستقیما تحت تاثیر دسته‌بندی‌ها در شورای نگهبان، مجلس خبرگان، شورای تبلیغات اسلامی، بیت‌رهبری و... بود، عملا چند انشعاب را در انصار حزب‌الله موجب شد. نکته‌ای که در جریان محاکمه یکی از رهبران انصارحزب‌الله در مشهد آشکارا بیان شد و پیش از آن نیز در چند اعتراف و بیان پشیمانی از سوی امثال فرشاد امیرابراهیمی و کیانوش مظفری زمینه‌ها و نشانه‌های آن آشکار شده بود. کاوه در اصفهان، حاجبخشی، الله‌کرم و ده‌نمکی در تهران و میلانی در مشهد هر کدام ساز جداگانه‌ای را به صدا در آوردند و از هم جدا شدند.

دوره اول ریاست جمهوری محمدخاتمی- بویژه دو سال اول آن- عرصه تاخت و تاز انواع گروه‌های انصار شد که با اسامی و رهبران مختلف در شهرهای مختلف به تجمعات، به اجتماعات دانشجوئی، به مجالس ختم و سخنرانی‌ها با چوب و پنجه بوکس و خنجر حمله کردند و این درحالی بود که سلاح کمری و حتی نارنجک را هم برای لحظه ضروری در جیب داشتند!

ناطق نوری پیش از برگزاری انتخابات خرداد ۷۶ به همه آنها وعده تشکیل یک حزب واحد نظیر "فدائیان اسلام" را داده بود که خود در ۲۳ سال حیات جمهوری اسلامی رهبری یکی از دو شاخه آن را دراختیار دارد. شاخه دیگر فدائیان اسلام به آیت‌الله خلخالی تعلق داشت که ستاره اقبالش پیش از درگذشت آیت‌الله خمینی افول کرده بود.

حرف‌ها وادعاهای نظامی ناطق نوری با همین رویکرد بر زبان وی جاری می‌شد. از جمله اینکه « من سرباز پا به پوتین رهبرم!» و یا شعار «ذوب در ولایت فقیه».

افشاگری‌های امثال کیانوش مظفری و امیرفرشاد ابراهیمی تزلزل در انصار حزب‌الله را بیشتر کرد و محاکمه سردار نظری(فرمانده عملیات حمله به کوی دانشگاه و فرمانده انتظامی تهران بزرگ) علیرغم همه حمایتی که قوه قضائیه از وی کرد و سرانجام نیز با حکم تبرئه از دادگاه بیرون آمد، نه تنها تقویت کننده روحیه در میان انصار حزب‌الله نبود، بلکه تاثیر معکوس از خود برجای گذاشت. در آنها که به کوی دانشگاه حمله کرده و انواع جنایات را آفریدند، آنها که عبدالله نوری و مهاجرانی را در نماز جمعه کتک زده بودند، آنها که دو بار تا آستانه قتل عبدالله نوری پیش رفته‌بودند، آنها که در تظاهرات ۳۲ و۲۴ تیرماه توانستند با انواع تخریب‌ها و آتش سوزی‌ها تحصن ۱۸ تیرماه دانشجویان در دانشگاه تهران را در هم بشکنند، آنها که می‌دانستند از درون شبکه‌های آنها هستند کسانی که در قتل‌عام زندانیان سیاسی و سالها آدم ربائی، قتل‌های سیاسی و یورش به بیت‌آیت‌الله منتظری دست دارند، در پایان ۱۵ سال حادثه آفرینی خونین و ضد فرهنگی سرانجام واقعیت رخنه یافت. از میان آنها کسانی در تردید فرو رفتند و بقول خود "مسئله‌دار" شدند. با شعار دفاع از ارزش‌های دفاع مقدس به صحنه آمده بودند و حالا در عمل و از نزدیک با زندگی فارغ از هر گونه ارزش رهبران خویش روبرو می‌شدند. گفته بودند فساد و تباهی و فحشا، زائیده ثروت و چشم داشتن به این جهان است و حالا به چشم سر می‌دیدند که فقر و مسکنت مادر همه فسادهاست و ثروت هم در اختیار آنهائی است که مشتی جوان و نوجوان را بنام انصار روانه خیابان‌ها کرده بودند تا از ارزش‌های جنگ و دین دفاع کنند و این پوششی بود برای مقابله با جنبش اجتماعی برای برانداختن فساد و تباهی، فحشاء و اعتیاد و نظارت عمومی بر ثروت و ثروت‌اندوزی!

به آنها گفته بودند مشتی روشنفکر مذهبی در روزنامه‌ها و در میان دانشجویان عامل تهاجم فرهنگی شده‌اند و باید با آنها مبارزه کرد و حالا می‌بینند حریق در دورافتاده‌ترین و محروم‌ترین محلات تهران، اصفهان، تبریز، مشهد و ... به هر بهانه‌ای- از جمله بازی فوتبال- زبانه می‌کشد. **انصار را برای بر هم زدن مجالس ختم و سخنرانی در سالن‌های در بسته آماده کرده و آموزش داده بودند و چند بار هم کارآمدی خود را در استادیوم‌های ورزشی آزمایش کرده بودند، اما حالا به ناگهان دهها هزار نفر در محلات می‌ریزند بیرون و مقابله با آنها دیگر کار انصار نیست!**

شک و تردیدها نسبت به آینده انصارحزب‌الله، بعنوان کارگزار دسته‌بندی‌های درونی مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی با حضور کیانوش مظفری در تحریریه روزنامه "صبح‌امروز" و افشای حوادث درونی انصارحزب‌الله برای هیات تحریریه روزنامه‌ای که سعیدحجاریان هدایت آن را برعهده داشت شروع شد. اعترافات امیرفرشاد ابراهیمی این تردیدها را کامل کرد.

این تزلزل‌ها، تردیدها و واریزهای درونی همزمان شد با استعفای بسیاری از روحانیون عضو شورای عالی قضائی، استعفای آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی از عضویت در شورای نگهبان، کناره گیری آیت‌الله مقتدائی از دادستانی کل کشور، سخنان و مواضع جدید آیت‌الله مومن نایب رئیس دوم مجلس خبرگان رهبری در تائید ضمنی خاتمی و اصلاحات و پیوستن فرزندان ذکور چند آیت‌الله و روحانی صاحب نام مانند موحدی ساوجی به مقلدان آیت‌الله منتظری.

سپاه ۱۶ هزار نفره پیشمرگان رهبر نیز همزمان با سازماندهی بسیج جدید تشکیل شد، که گزارش مستقل آن را در همین شماره راه‌توده می‌خوانید.

به این ترتیب، امثال "مسعود ده‌نمکی" که با ادعای برخی ارزش‌های اجتماعی و مخالفت با ثروت‌اندوزی و تجمل پرستی به میدان آمده و از نزدیک شاهد تجمل‌پرستی و ثروت‌اندوزی همان‌هائی بودند که در دفاع از آنها وارد میدان شده بودند ابتدا دچار رخوت و سپس مسئله دار شده و حاشیه نشین شدند.

شکاف در جبهه استوار مخالفان اصلاحات و جنبش عمومی مردم ایران، پس از چهار سال حادثه‌آفرینی‌های ضد ملی و جنایتکارانه، که ابتدا در شورای نگهبان، مجلس خبرگان رهبری، قوه قضائیه، شورای تبلیغات اسلامی و... بروز کرده بود، بسرعت به درون جبهه ماجراجویان خیابانی نیز سرایت کرد و برای سرسخت ترین و در عین حال منزوی ترین بخش مخالفان اصلاحات چاره‌ای باقی نماند جز روی آوری به تشکل‌های مستقل نیمه نظامی و نظامی: بسیج جدید، پیشمرگان حقوق بگیر و سازمان یافته رهبر!

به این ترتیب، سازماندهی بسیج جدید با هدایت سردار"علیرضا افشار" جانشین فرمانده سپاه پاسداران شتاب گرفت تا بتدریج ماموریت‌هائی که به انصارحزب‌الله محول می‌شد به این نیرو محول شود. نیروئی که فرماندهی واحد و انضباط نظامی بر آن حاکم است و سازماندهندگانش بر این تصورند که می‌توانند از واریزهای درون در آن جلوگیری کنند!

نه تنها تجربه گذشته در دوران انقلاب و در دوران سلطنت، نه فقط در جمهوری اسلامی، بلکه تجربه در تمامی حکومت‌ها و رهبرانی که برای خویش سنگری از سنگ خارا بنا کرده بودند این حکم قطعی بارها به نمایش درآمد:

با اوج گیری باز هم بیشتر جنبش مردم، در مطمئن‌ترین و نفوذ ناپذیرین سنگرهای مخالفان یک جنبش و یا یک انقلاب رخنه آغاز خواهد شد و ای بسا که از درون همین سنگرها کس و یا کسانی در کنار جنبش به بزرگترین و فداکارترین نیروها تبدیل شوند!

آنچه را در زیر می‌خوانید، بخش‌هائی از مصاحبه نسبتا مشروح مسعود ده‌نمکی یکی از چند چهره حادثه‌ساز انصار حزب‌الله در سال‌های اخیر است. این مصاحبه در تهران و در نشریه "شلمچه" منتشر شده‌است. ده نمکی متولد تبریز است. در سه ماهه آخر جنگ با عراق در جبهه‌های جنگ بوده است. بعد از جنگ و درگذشت آیت‌الله خمینی تا سال ۷۳ رهبر انصار حزب‌الله تهران بود. از سال ۷۳ تا ۷۵ عضو رهبری انصار حزب‌الله سراسر کشور و بنیانگذار نشریات جنجال برانگیز و ضد اصلاحات شلمچه، جبهه و صبح.

اکنون می‌گوید که در هیچیک از این دسته بندی‌ها و نشریات حضور ندارد. دفتری دارد در انتهای مغازه‌ای در طبقه دوم پاساژ مهستان در تهران. مغازه‌ای که در آن پوسترهای رنگی قربانیان جنگ، وصیت‌نامه‌های منتشر شده این قربانیان و خاطرات منتشر شده از جبهه بازگشتگان و یا در جبهه چشم بر جهان فروبستگان به فروش می‌رسد.

آمار قربانیان جنگ را رسما اعلام نمی‌کنند، اما ده‌نمکی برای نخستین بار در این گفتگو رقمی را بیان می‌کند که دو برابر رقمی است که تاکنون هاشمی رفسنجانی در مصاحبه‌ها و یا خطبه‌های نمازجمعه تهران آن را اعلام کرده‌است. ده نمکی آمار کشته شدگان جنگ با عراق را ۳۰۰ هزار نفر اعلام می‌کند و این در حالی‌است که همگان می‌دانند نزدیک به ۶۰۰ هزار معلول از جنگ با عراق باقی مانده و دهها هزار مفقودی که هر چند گاه یکبار اجساد چند صد نفر از آنها کشف، شناسائی و برای نمایش در نماز جمعه‌ها به تهران و برخی شهرستان‌ها انتقال داده می‌شود. یعنی رقمی حدود یک میلیون، که اگر خانواده‌های آنها را فقط چهار نفر حدس بزنیم، نزدیک به ۵ میلیون پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر و فرزند مستقیما بار عوارض ناشی از جنگی که نباید بعد از فتح خرمشهر ادامه می‌یافت با خود حمل می‌کنند. صدها هزار بسیجی دیگر نیز که سالم از جبهه‌ها بازگشته و جان به سلامت برده‌اند، امروز شاهد و ناظر چنان فساد و تباهی، دروغ و تزویر و غارتی از سوی مدعیان ارزش‌های اسلامی و مدعیان دروغین انقلاب ۵۷ اند. این نیروی عظیم نه با حاکمیت روحانیون مرتجع و برباد دهنده دستآوردهای انقلاب ۵۷ که بالقوه‌ترین نیروی مخالف آنند. کافی است حق و حقوق‌های ناچیز، سهمیه‌های تحصیلی، درمانی که زجرکشی است تا نجات بخش قطع شود تا این نیرو نیز به حرکت در آید. تحصن چهار سال پیش صدها معلول جنگی با ویلچرهای خود در خیابان فردوسی تهران را هرگز نباید فراموش کرد!

این نیرو نمی‌تواند در کنار جنبش کارگری کشور، جنبش بیکاران، جنبش جوانان و دانشجویان، جنبش مبارزه با فساد حکومتی و... نباشد.

مصاحبه مسعود ده‌نمکی، به این دلیل دارای ارزش نیست که شخص اول استحاله شده و یا استحاله را پذیرفته باشد، بلکه ارزش آن در بیان جویده جویده آن بحث‌هائی است که در دایره خودی‌ها جریان دارد و زمینه‌های شکاف و انشقاق و انشعاب را در جبهه مخالفان اصلاحات به نمایش می‌گذارد. بخش‌های گزین شده مصاحبه ده نمکی را در ادامه می‌خوانید:

رهبر انصار حزب‌الله تهران:

یک‌انقلاب‌دیگر در راه است!

... کار از این حرف‌ها گذشته است، نمی‌شود با عکس و پوستر شهید آرمان‌ها و ارزش‌ها را زنده کرد. امام آمد و یک انقلاب ساخت و از جامعه فاسد و قرتی دوران سلطنت ۳۰۰ هزار شهید بیرون آمد. نباید نا امید باشیم، انقلاب دیگری هم در راه‌است که کاری خواهد کرد کارستان. بزرگترین عامل تهاجم فرهنگی خود نخبگان هستند. من سدی در برابر تهاجم فرهنگی نمی‌بینم. گناه را به گردن فرد یا سازمان خاصی نمی‌اندازم، نه وزارت ارشاد و مهاجرانی مقصر است نه صدا و سیما و لاریجانی. همه مسئولان و دست اندر کاران مقصرند. عکس و پوستر شهید مشکلی را حل نمی‌کند. مشکل با آرمان شهداست. رزمندگان دوران جنگ بعد از جنگ به چند دسته تقسیم شده‌اند:

۱- آنها که پشیمان شده‌اند، چون می‌بینند از زندگی عقب افتاده‌اند و کسانی دیگر، در دوران جنگ تخصص‌ها و مال دنیا را در پشت جبهه‌ها کسب کردند. امروز خیلی‌ها پشیمان هستند. این‌ها رفتند و جنگیدند و دیگران خوردند. ۲- کسانی که غرق در دنیا شده‌اند. این دسته مجبورند کار کنند. آنقدر که حتی فرصت فکر کردن به گذشته را ندارند. ۳- این گروه نه پشیمان هستند و غرق در دنیا، بلکه از فراغ دوستان از دست رفته دق می‌کنند کسانی که نه پشیمان شده‌اند و نه در دنیا غرق شده‌اند. غصه می‌خورند ولی برای تحقق آرمان‌ها و اعتقادات مبارزه می‌کنند و چون مبارزه می‌کنند از آنها به خشونت طلب، فاشیست و چماقدار یاد می‌شود. ۴- این دسته کسانی هستند که به زندان می‌افتند، روزنامه‌هایشان بسته می‌شود و به این نتیجه می‌رسند که مشکل جای دیگری است.

بعد از جنگ خیلی‌ها دنیائی و تجملاتی فکر کردند، مسئولان و مردم جامعه تجمل طلب و دنیائی شدند. من الان هیچ کدام از جناح‌های راست و چپ، اصلاح طلب و محافظه کار را قبول ندارم. جنگ جنگ قدرت است، رقابت برای کسب قدرت سیاسی است. من امروز به اینجا رسیده‌ام که انتقاد به افراد بر نمی‌گردد. شاید چند سال پیش مشکل من خاتمی، اصلاح‌طلبان، حجاریان‌ها و... بود، اما امروز به این نتیجه رسیده‌ام که مشکل افراد و اشخاص نیستند، مشکل مبانی تفکر این جریانات است. در این فضا سکوت را ترجیح می‌دهم، مگر روزی که تشخیص دهم بستر برای بیان حرف حق فراهم شده است.

در باره آزادی چیزی که می‌توانم بگویم اینست که انسان آزاد آفریده نشده‌است. باید ها و نبایدها همیشه هست و متعالی تر آن است که فقط بنده یکی باشیم. بنده چند نفر بودن استبداد را حاکم می‌کند. یکی بنده اصلاح طلبان است و یکی بنده موتلفه، یکی بنده مشارکت است و دیگری بنده کارگزاران. شاه می‌تواند ادعای خدائی کند، حزب می‌تواند ادعای خدائی کند، وزیر و رئیس هم می‌توانند.

تفکر ما افراطی‌است! مخالف تجمل طلبی و بخور بخور است. الان خیلی از جوانان و نوجوانان جذب ما شده‌اند. اینها اصلا جنگ را ندیده‌اند، بلکه شنیده‌اند. کجا تولید فرهنگی داشته‌ایم که جوانان را از دین گریزی نجات دهد. جایگزین پدیده‌هائی مثل رپ، متالیکا و هوی متال چه بوده‌است؟

آقای هاشمی رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه خویش نماد و سمبل حزب‌اللهی بودن را در شادابی و طراوت و دوری از اعمال زهد گرایانه عنوان کردند. خیلی خوب است که انسان به روی خانواده‌اش تاثیر گذار باشد! زیرا فرزندان ایشان شیک و تمیز ومرتب هستند واین نشان می‌دهد که گفته‌هایشان تاثیر زیادی لااقل بر فرزندانشان دارد!

در مورد فساد و فحشاء من فکر نمی‌کنم هیچکدام از مسئولان جرات آن را داشته باشند که زن و دختر خود را به تنهائی درخیابان‌ها رها کنند. بنده پیشنهاد می‌کنم برای حل این مشکل و همچنین مشکل ترافیک تهران فاحشه‌خانه‌ها را باز کنند. حتی برای حل مشکل آلودگی صوتی هم راه‌اندازی فاحشه‌خانه‌ها مفید است چون بوق زدن‌ها کمتر می‌شود. جدی می‌گویم. در حال حاضر فاحشه‌خانه‌ای بزرگ در شهر باز شده است! باید این مساله را قانونمند کرد! باید پرچمی تهیه کرد و به دست کسانی داد که سالمندند تا کسی کاری به کار آنها نداشته باشد، یا آنکه ماموری آنها را همراهی کند. در ضمن اشتغال زائی هم می‌شود، زیرا در آینده هر کسی برای حفظ ناموس خود باید محافظ استخدام کند.

(بقیه از صفحه ۱۳)

فرض کرده بود، با حکم رهبر شد دبیر شورای مصلحت نظام و پرچمدار مبارزه فرهنگی و اخلاقی برای ارشاد جوانان! مبارزه و ارشادی که اکنون با پرخاشگری نسبت به محمدخاتمی و مصاحبه‌هائی با مطبوعات عرب زبان برای اعلام برخی نظرات متمایل به مذاکره و زدوبند با امریکا ادامه دارد و بسیاری معتقدند حرف‌های بودار و جنجال برانگیزی را که هاشمی رفسنجانی و رهبر نمی‌توانند مستقیم بزنند به او اشاره می‌کنند تا مطرح کند!

در داخل کشور رضائی را آنقدر جدی نمی‌گیرند که حرفها و نظرات کج و معوجش را جدی بگیرند، اما آنجا که مسائل گرهی را در کمال ساده لوحی مطرح می‌کند، همگان می‌دانند که این حرف و نظر کیست که از دهان او خارج می‌شود!

در دهسال دوم جمهوری اسلامی هژبر یزدانی، علیرغم بهائی بودنش یکی از مورد اعتماد ترین چهره‌های بازمانده از دربار شاهنشاهی برای آیت‌الله واعظ طبسی، علینقی خاموشی، محسن رفیقدوست و محسن رضائی و دیگر هم‌اندیشان و هم کاسه‌های این عده شد. او نه فقط طرف تجاری، بلکه پل ارتباط با محافل مالی و حتی برخی نمایندگان کنگره امریکا نیز شد. از میان بازماندگان روابط هژبر یزدانی در زمان شاه، فرزندان آن فئودال ورشکسته سمنانی بیش از همه مورد عنایت قرار گرفتند.آن دو ابتدا در مشهد تحصیل کردند و بعد از تحصیل، درکنار آستانقدس رضوی مشغول تجارت شدند. تجارتی که همراه بود با کارگزاری برای آیت‌الله واعظ طبسی و حفظ ارتباطهای بین‌المللی او!

روی عرشه کشتی تفریحی!

سرمایه اولیه‌ای که آستانقدس در اختیارشان گذاشت ۲۵۰ هزار تومان بود! اما اکنون آنها را شیوخ خراسان می‌نامند. شیوخی که ثروتشان سر به میلیاردها می‌زند. انگشت شمارند کسانی که از محل سکونت آنها در مشهد با خبر باشند، اما همه می‌دانند که پایگاه آنها مشهد است. در کیش با پسر حسین ثابت، سرمایه‌دار و یکی از تجار بزرگ و قدیمی فرش ایران شریکند.

بخش وسیعی از زمین‌های جزیره آزاد کیش و خانه‌سازی‌های آن متعلق به کمال و ادریس است. پسر حسین ثابت برنده مناقصه فرودگاه کیش شد و سالی چند بار، همراه با دختر مطلقه یکی از سران جمهوری اسلامی در آبهای خلیج فارس قایقرانی می‌کند و در کشتی تفریحی‌اش مجلل‌ترین میهمانی‌ها را برای خیلی از مدافعان ارزش‌ها و رهبران چماقداران و محفل نشینان مافیای قدرت در ایران برپا می‌کند! زیر چتر "تعدیل اقتصادی" هاشمی رفسنجانی حاضر به سرمایه‌گذاری در بندر آزاد کیش شد و دست به آپارتمان سازی زد و بزرگترین آکواریوم دریائی را در این جزیره برپا کرد!

ادریس و کمال از میهمانان ثابت این نوع میهمانی‌ها و مناسبات‌اند. آنها با پول حاصل از تجارت در بسیاری از سرمایه‌گذاری‌ها در شیخ نشین‌های خلیج فارس شریکند و هتل‌های ۵ ستاره برای ورود چند شبه و پذیرائی از آنها لحظه شماری می‌کنند. آقازاده‌ها، فقط پسران رهبران مافیای قدرت در جمهوری اسلامی نیستند، امثال کمال‌ها و ادریس‌ها آقازاده‌هائی اند در کنار پدرخوانده‌هائی که پدر مردم ایران را در آورده‌اند!

۱- خسروشاهی در حال حاضر نماینده جمهوری اسلامی در "واتیکان" است و سرحدی‌زاده دبیر حزب کار اسلامی و نماینده مجلس ششم.

تدارک "دفتر مردمی" رهبر و شعار مردم در استقبال از رهبر!

سفر اول رهبر به اصفهان چگونه سازمان داده شده بود و چرا لغو شد؟

سپاه ۱۶ هزار نفره استقبال حرفه‌ای از رهبر!

سرما خوردگی "رهبر" خوب شد و برنامه سفر به یادمـاندنی وی به شهر اصفهان نیز انجام گرفت.

این سفر به یادماندنی است، چرا که یک هفته به تـاخیر افتـاد و آنچه بر اهمیت سفر می‌افزاید نه انجام آن، بلکـه دلیـل بـه تـاخیر افتـادن آنست!

تدارک طولانی سفر رهبر به اصفهان، آسان برگزار نشده بود که با یک سرماخوردگی جزئی بتوان آن را به تاخیر انداخـت. بویـژه سـفر بـه اصفهان، که پایگاه مطلق آیت‌الله منتظـری و آیـت‌الله طـاهری اصفـهانی است و خشن‌ترین گروه‌های فشار اصفهان به رهبری "کاوه" علـیرغم همـه حمایت حوزه علمیه دولتی اصفهان از وی تاکنون کاری نتوانسته‌اند از پیش ببرند! حوزه‌ای که بصورت سنتی، بعد از مشهد بـزرگـترین پایگـاه حجتیـه بوده‌است. رهبر، در آن زمان که هنوز رئیس جمهور بود، پـس از برکنـاری آیت‌الله منتظری و اعدام سیدمهدی هاشمی (رهبر گروه هدفی‌ها در زمـان شاه و مسئول دفتر نهضت‌های رهائی‌بخش اسلامی در سـال‌های نخسـت برقراری جمهوری اسلامی) به اصفهان سفر کرد و یکراست به سر قبر تازه ساز آیت‌الله شمس آبادی حضور یافته و برای وی فاتحه خواند! (۱)

اهمیت سفر این بار رهبر به اصفهان، هم برای وی و هم بـرای سازماندهندگان این سفر، حضور در پایگاه مذهبی آیت‌الله منتظری بود و به همین دلیل بیش از هر سفر دیگری تدارک صحنه سازی‌های خیابانی دیده شده بود. گزارش زیر، درهمین ارتباط به راه توده رسیده‌است:

سپاه ۱۶ هزار نفره نمایش‌های خیابانی

در بیت رهبری بخشی وجود دارد بنـام "دفـترمردمی". مسـئول این دفتر شخصی است بنام "مهدی مقدم" که اهل مشهد است و در زمـان تدریس علی‌خامنه‌ای در کلاس‌های مذهبی وابسته بـه حجتیـه از یـاران و مریدان وی بود و در تمام ۲۳ سال گذشته نیز در کنار وی بوده‌است.

دفتر مردمی ۱۶ هزار عضو دارد که هر کدام از آنها ۱۵۰ تا ۶۰۰ هزار تومان در مـاه حقـوق مـی‌گـیرند. ایـن حقوق‌هـا، مـانند بسـیاری از هزینه‌های دیگر خارج از کنترل دولت و نـهادهای بـانکی و تحـت عنـوان هزینه‌های دفتر از حساب ویژه نهاد رهبری پرداخت می‌شود، کـه از جملـه تامین‌کنندگان اصلی هزینه بسیار سنگین این نهاد آستانقدس رضوی است!

این افراد در طول سال‌ها تربیت شده و در واقع گارد مخصـوص رهبر به حساب می‌آیند. برخی از آنـها فرمـاندهی مـهاجمین معـروف بـه "لباس‌شخصی‌ها" را برعهده دارند، که در حمله به کوی دانشگاه و حوادث و تظاهرات ۲۳ و ۲۴ تیرماه ۷۷ نقش اصلی را داشتند.

اعضای ۱۶ هزار نفری "دفـترمردمی" مـانند تیپ‌هـای مختلـف مردم لباس می‌پوشند تا وقتی تحت عنوان مردم در صحنه حاضر می‌شـوند شناخته نشوند. در هر سفر ابتدا "مهدی مقدم" همـراه بـا فرماندهـان ایـن سپاه ۱۶ هزار نفره به شهر مورد نظر و هدف رهبر می‌روند و محل مناسبی را برای استقرار رهبر در یک محلـه انتخـاب می‌کننـد. خانـه‌های اطـراف محلی که برای اقامت رهبردر نظر گرفته می‌شود خالی می‌شـود و سـاکنان آن مجبورند در تمام مدت اقامت رهبر در محلی که برای او در نظر گرفتـه شده به محل دیگری بروند. پس از این مقدمات نیروی ویژه از راه می‌رسد و محله را باصطلاح خودشان "آهن سفید" می‌کشـند! یعنـی محلـه را قـرق می‌کنند. خانه محل اقامت را با وسائل ضد گلوله می‌پوشانند. این وسـائل که شیشه‌ها را می‌پوشاند برق خاصی دارد و به همین دلیل به آهـن سـفید معروف شده‌است.

پس از این مقدمات، که خود چند هفتـه طـول می‌کشـد، افـراد "دفترمردمی" دسته دسته به شهر مـورد نظـر منتقـل می‌شـوند و در نقـاط مختلف اقامت می‌کنند. فرماندهان به همراه نیروی ویژه دفتر حفـاظت در محله‌ای کـه محـل سـکونت رهـبر در آن قـرار گرفتـه اقـامت می‌کننـد. می‌گویند هزینه این اقدامات از بودجه ۵ میلیارد تومانی مخصوص هر سـفر پرداخت می‌شود. این همان رقم و موضوعی بود که آیـت‌الله منتظـری در آخرین سخنرانی علنـی خـود، پـس از انتخـاب محمدخـاتمی بـه ریاسـت جمهوری بعنوان سفرهای چند میلیونی از آن یاد کـرد و بعنـوان ریخـت و پاش‌هائی که مردم با آن مخالفند مطرح کرد. او در همان سـخنرانی، کـه بدنبال آن دفترش مورد یورش سنگین قرار گرفت و به حبس خـانگی وی انجامید توصیه کرد از این هزینه‌ها دست بردارند. بخشی از اعضـای دفـتر مردمی در حمله به خانه آیت‌الله منتظری نقش کلیدی داشتند و بـه همیـن

دلیل او در اعلامیه‌ای که به مناسبت این یورش منتشر کرد گفت که «ولایت چماقی مبارکتان باشد!»

پیش از انتخابات ۷۶ و به ریاست جمهوری رسیدن محمدخاتمی، برای بودجه سفرهای هاشمی رفسنجانی، که از سوی دفتر ویژه ریاست جمهوری پرداخت شده و سازماندهی مشابهی را داشت یک میلیارد تومان بود که خاتمی آن را حذف و دفتر مربوطه‌اش را منحل اعلام کرد!

وقتی اتومبیل رهبر از فرودگاه به حرکت در می‌آید اعضای دفتر وارد صحنه می‌شوند. آنها ضمن افزودن بر تعداد جمعیتی که معمولا از روستاها با اتوبوس آورده می‌شوند و دانش‌آموزانی که از تعطیل درس و مدرسه خوشحال می‌شوند، حلقه اول امنیت را تشکیل می‌دهند که به آنها سر حقله امنیت دیگری هم اضافه می‌شود: سپاه محل، ماموران وزارت اطلاعات و دفتر ویژه!

اعضای ۱۶ هزار نفره دفتر که خود را به ظاهر مردم عادی در آورده‌اند در طول مسیر خود را به اتومبیل حامل رهبر رسانده و شیشه‌ها را می‌بوسند و تلویزیون برای نمایش شبانه خود از این صحنه‌ها فیلم تهیه می‌کند. اعضای دفتر مردمی که از قبل همه گونه تمرین کرده‌اند چنان وانمود می‌کنند که می‌خواهند خودشان را زیر اتومبیل رهبر بیاندازند، گریه می‌کنند و دنبال اتومبیل می‌دوند. تمام این صحنه‌ها بارها و بارها، با این هدف که نشان دهد مردم عاشق و شیفته رهبرند از تلویزیون پخش شده و مردم حالا دیگر به تکرار آن می‌خندند!

در تدارک سفر رهبر به اصفهان که به بهانه سرماخوردگی به تعویق افتاد، دفتر مردمی انتخاب محل را به پایان برده بود که ناگهان با موج حملات مردم روبرو شد. این مردم به بهانه شکست در مسابقه فوتبال با بحرین به خیابان‌ها ریخته و ضمن شکستن شیشه‌های مغازه‌هائی که بعنوان استقبال از رهبر عکس‌های او را پشت شیشه چسبانده بودند روی دیوارها نوشتند "مرگ بر خامنه‌ای". علاوه بر این در شهر همه تابلوهای خوش‌آمد و تصاویر رهبر را پاره کردند. شیشه بانک‌ها را شکستند و حتی در و پنجره ادارات دولتی را که به آنها عکس رهبر چسبانده شده بودند شکستند.

آن انگیزه‌ای که باعث تعویق سفر اول رهبر شد، نه سرماخوردگی، بلکه این استقبال مردمی، پیش از ورود رهبر به اصفهان بود!

زیرنویس

خانه آیت‌الله منتظری را برایش مقبره کردند و جنازه رهبر حجتیه در اصفهان را یک متر از زمین بیرون آوردند!

۱- آیت‌الله شمس‌آبادی ارشد روحانیون اصفهان در زمان شاه و سرپرست حوزه علمیه این شهر بود. گروه هدفی‌ها که مقلد آیت‌الله منتظری بودند و چند روحانی نیز در جمع آنها بود، شمس آبادی را یک شب سوار اتومبیل پیکان سفید رنگ خود کرده و در جاده اطراف شهر اصفهان از وی خواستند تا از پول خمس و سهم امامی که از مردم دریافت می‌کند مقداری هم به آنها کمک کند تا خرج مبارزه با سلطنت و شاه کنند. شمس آبادی نپذیرفت و در جریان درگیری با سیدمهدی‌هاشمی در داخل اتومبیل کشته شد. گزارش تهیه شده توسط ساواک شاهنشاهی و اشارات ریشهری در کتاب خاطراتش حکایت از آن دارد که سیدمهدی هاشمی و دوستانش آیت‌الله شمس‌آبادی را با استفاده از عمامه وی در اتومبیل خفه کردند. بعد از انقلاب، وابستگان و رهبران حجتیه کوشش کردند تا پرونده این قتل را باز کرده و سیدمهدی هاشمی را به جرم قتل یک آیت‌الله به پای میز محاکمه بکشند. او پیش‌تر توسط دادگاه‌های زمان شاه به همین جرم محکوم به حبس ابد شده بود و با انقلاب از زندان بیرون آمده بود.

سرانجام، پس از دستگیری و اعدام سیدمهدی هاشمی مقبره‌ای برای آیت‌الله شمس‌آبادی در اصفهان برپا شد که بیش از یکمتر از سطح زمین بلندتر است و سنگ مرمر بسیار نفیسی با نوشته‌ای در تجلیل از مقام مذهبی وی بر آن قرار دارد.

در کتاب ریشهری عکس زیارت رهبر کنونی جمهوری اسلامی از مقبره شمس آبادی که در زمان حیاتش رهبری مذهبی انجمن حجتیه در اصفهان را برعهده داشت چاپ شده‌است!

گروه هدفی‌ها بر محور کتابی بنام "شهید جاوید" تشکیل شده بود که مطالب و دیدگاه مندرج در آن با تائید آیت‌الله منتظری و مخالفت شدید روحانیون طرفدار سلطنت روبرو شده بود و یکی از جرم‌های آیت‌الله منتظری که موجب شد وی تا آستانه انقلاب در زندان شاه بماند تقریضی (به معنای ستایش) بود که بر این کتاب نوشته بود.

رئیس جمهور و مدیرکل استانداری تهران با زبان دیپلماتیک همان را گفتند که مردم می‌گویند!

فوتبال بهانه‌است

مردم در پی فرصت برای تظاهرات می‌گردند!

چه کسی چند ساعت قبل از شروع بازی در بحرین، چند بازیکن معروف تیم ملی را پای تلفن خواست و گفت: امنیت ملی مهم تر از پیروزی در فوتبال است. اگر گل بزنید پاسپورت خروج از کشور و بازی در تیم‌های آلمان را از دست می‌دهید!

پیرامون مسابقه فوتبال بین ایران و بحرین که با شکست غیر منتظره تیم ملی فوتبال ایران خاتمه یافت، این اتفاق نظر در میان مردم و مفسرین فوتبال وجود دارد که این باخت عمدی و دستوری بود. حتی در برخی محافل سیاسی ایران گفته می‌شود که چند بازیکن برجسته تیم ملی

که در تیم‌های آلمان بازی می‌کنند، در روزی که بازی باید انجام می‌شد، از تهران تلفنی تهدید شده بودند که در صورت گل زدن و پیروزی تیم ملی فوتبال ایران دیگر رنگ آلمان را نخواهند دید و پاسپورت‌هایشان مسئله دار خواهد شد! چه کسی با این امکان که پاسپورت‌ها را توقیف کند و صدا و یا گفتگویش با این بازی کنان چنان آشنا و شناخته شده بود که جای تردید برای اجرای تهدیدش وجود نداشت؟ سئوال اصلی اینست!

این اخبار در شرایطی است که از صبح روزی که قرار بود مسابقه در بحرین انجام شود، نیروی انتظامی با یقین بر پیروزی تیم ملی فوتبال ایران همراه با دسته‌های موزیک در برخی از چهار راه‌های پر رفت و آمد تهران مستقر شده و قصد همراهی با جشن مردم را داشت و در بسیاری از محلات (بویژه در چهار صد دستگاه، که به قلب فوتبال ایران مشهور است) بشکه‌های شیرینی را پر کرده و در گذرگاه‌ها قرار داده بودند. جلسه شورای عالی امنیت ملی، روز قبل از مسابقه با پیشنهاد خاتمی که گفته بود با توجه به شرایط بسیار حساس و نظامی منطقه بهتر است با جشن و شادی ملی مردم موافقت شود و از آن بعنوان وحدت و عزم ملی مردم ایران برای دفاع از کشور تبلیغ شود موافقت کرده بود. در همین جلسه نظر رهبر آن بوده که «فوتبال را ببازیم بهتر است تا نظام را ببازیم!» اما سرانجام نظر خاتمی که با حمایت فرمانده نیروهای انتظامی همراه بوده غالب شد. غلبه این نظر را بعدا با تدبیر باخت تیم ملی و پاک کردن صورت مسئله از اصل مسئله جبران کردند! با این امید که جشنی برگزار نخواهد شد و امنیت نظام حفظ خواهد شد. ریختن مردمی که این باخت را ساختگی می‌دانستند به خیابان و ابراز خشمی که با تندترین شعارها همراه بود همه تدابیری که برای پاک کردن مسئله از صورت مسئله دیده بودند بر هم ریخت! دستگیر شدگان تهران را مقامات قضائی ۸۰۰ جوان و نوجوان اعلام کردند و در باره تظاهرات مشابه در شهرهای اصفهان، تبریز و دیگر شهرها و دستگیری‌ها خبری انتشار نیافت! ریختن جوان‌ها به خیابان‌ها بعد از باخت تیم ملی فوتبال ایران در برابر بحرین و تکرار آن بعد از پیروزی بر تیم امارات و وعده جوان‌ها به یکدیگر برای بازی بعدی، آن دوری را به یاد می‌آورد که چهلم به چهلم کشته شدگان تظاهرات منجر به انقلاب ۵۷ برپا می‌شد. آنها که جوان‌ها را سر چهار راه‌ها به شلاق بسته بودند و آنها که فرمان حمله به خوابگاه دانشجویان را صادر کرده بودند، حالا پاسخ خود را در تظاهرات نوبتی فوتبال دریافت می‌کنند.

بعد از تظاهرات پایانی دو بازی با بحرین و امارات و مستند به تحریکاتی که تلویزیون‌های فارسی زبان لس‌آنجلس در این زمینه می‌کردند دستور جمع آوری ۱۵۰ هزار آنتن ماهواره‌ای صادر شد. جنگ با واقعیت و مقاومت در برابر حقیقت که با قتل‌های زنجیره‌ای، بستن مطبوعات، حمله به کوی دانشگاه، یورش به تجمع دفتر تحکیم وحدت در خرم‌آباد، ترور حجاریان، محاکمه و زندانی کردن عبدالله نوری، سازمان دادن رسوای کنفرانس برلین، یورش به ملی-مذهبی‌ها برکناری معاون سیاسی وزارت کشور و دهها نمونه کوچک و بزرگ دیگر در سال‌های اخیر ادامه داشته، حال با جمع کردن آنتن‌های ماهواره‌ای و رد صلاحیت اصلاح طلبان در انتخابات میان دوره‌ای استان گرگان و گلستان ادامه می‌یابد!

آنها که امنیت را در باخت تیم ملی فوتبال و جمع آوری آنتن‌های ماهواره‌ای جستجو می‌کنند، فراموش کرده‌اند که ریشه ماجرا نه فوتبال و برد و باخت در آنست، بلکه فوتبال بهانه و فرصتی برای ریختن به خیابان‌ها و اعتراض به حکومت است. مگر در اسلام شهر وقتی مردم ریختند به خیابان تحت تاثیر ماهواره بودند که حالا باشند؟ ضمنا تظاهرات جوان‌ها و نوجوان‌ها در فقیرترین محلات تهران و شهرهای دیگر ابعادی وسیع‌تر از محلات شمال تهران داشته‌است. در شمال تهران آنتن‌های ماهواره روی بام‌هاست، در جنوب شهر که آنتنی در کار نیست.

تجربه نشان می‌دهد که در صورت ادامه مقاومت در برابر خواست و اراده مردم، واکنش‌های مردمی به بهانه‌هائی دیگر و در ابعاد دیگری ادامه خواهد یافت. با ماهواره یا بدون ماهواره!

چه کسی انتظار داشت با شکست تیم ملی فوتبال تظاهرات برگزار نمی‌شود؟

در باره ماجرای باخت تیم ملی فوتبال ایران در برابر بحرین، مطبوعات در سرمقاله‌های خود بارها و با صراحت کامل به یقین مردم به ساختگی بودن این باخت بعنوان شایعه غالب در سراسر ایران اشاره کرده‌اند. هیچ مقام رسمی در این باره تاکنون ابراز نظری نکرده‌است، اما چند خبر و رویداد موید همان نظری است که مردم دارند. نخست حضور رئیس مجلس ششم و نمایندگان این مجلس در تمرین‌های تیم ملی پس از بازگشت از بحرین و سپس حذف چند بازیکن محوری از تیم ملی فوتبال ایران که گفته می‌شود در بحرین پای تلفن احضار شده و تهدید به توقیف پاسپورت بودند و سپس مصاحبه مدیرکل سیاسی-انتظامی استانداری تهران در روز بعد از باخت تیم فوتبال ایران در برابر بحرین.

اظهارات مدیرکل سیاسی-انتظامی استانداری تهران، در جمله شکسته بسته‌ای که عینا در زیر می‌آوریم و سخنرانی محمدخاتمی که به نوعی دیگر شبیه به اظهارات مدیرکل سیاسی-انتظامی استانداری تهران است، عملا همان یقین عمومی مردم ایران در باره باخت تحمیلی و روحیه درهم شکسته چند بازیکن محوری تیم را تائید کرده‌است.

علی تعالی، **مدیرکل سیاسی- انتظای** استانداری تهران در گفتگو با خبرگزاری ایسنا گفت:

«**انتظار داشتیم** بعد ازشکستی که در بازی عایدمان شد در خیابان‌ها **مساله‌ای اتفاق نیفتد** ولی چنین نشد، به نظر می‌آید عمل مردم در جریان بازی دیشب نوعی "تظاهر به شادمان بودن" بود.»

محمدخاتمی:

بازیکنان انسجام روانی نداشتند!

محمدخاتمی نیز در نطق خود در مجلس شورای اسلامی، بمناسبت بررسی اجرای برنامه سوم گفت:

«تیم ملی فوتبال ایران در مجموع خوب عمل کرده اما در بازی آخر احتمالا به دلیل نداشتن آمادگی روحی و **انسجام روانی** نتوانست خوب بازی کند.»

ریسمان ارتباط سلطنت خواهان جمهوری اسلامی با کارگزاران سلطنت سرنگون شده پهلوی، با هر گرهی کوتاه‌تر می‌شود!

پدرخوانده آقازاده‌های دو قلو!

س۰ بردیا

هتل‌های ۵ ستاره دوبی و دیگر شیخ نشین‌های خلیج فارس، در صدر لیست میهمانان ثابت و پربرکت خود دو نام را ثبت کرده‌اند : کمال و ادریس۰ کمال و ادریس برادرند و نام آنها در پاسپورتی که در جیب دارند نه کمال است و نه ادریس۰ نه صاحبان هتل‌ها می‌دانند در گذرنامه‌های آنها چه نامی ثبت است و نه همه دیدارکنندگان و تجاری که با آنها معامله می‌کنند۰ کارشان معلوم است، اما نامشان خیر! آنچه را برایتان ارسال می‌کنم، درباره این دو برادر با زحمت بسیار تهیه کرده‌ام:

کمال و ادریس سمنانی‌اند و پدرشان از فئودال‌های ورشکسته سمنان، که با «هژبریزدانی» چوبدار سنگسری زمان شاه مناسبات بده بستان داشت۰ بعدها، در زمان شاه هژبریزدانی، بعد از مغضوب شدن "ولیان" (وزیر کشاورزی، استاندار و نایب تولیه آستانقدس و شهرداری تهران) انحصار گوشت وارداتی و ذبح داخلی را از دربار شاهنشاهی گرفت و لوناپارک را هم بدنبال آن راه انداخت۰

از لونا پارک تا فروشگاه ملاصـــدرا – فروشگاه گوشت ملاصدرا که دایر شد، دست دوستان قدیمی، چوبدارهای سنگسر و همشهری‌های اهژبر یزدانی هم به نوعی در آنها بند شد۰ گوشت یخی وارداتی را قصابی‌ها می‌فروختند و گوشت تازه را فروشگاه ملاصدرا۰ فروشگاهی که مشتری‌های آن خواص بودند و علاوه بر گوشت گاو و گوسفند و آهوی داخلی، از فرانسه هم گوشت تازه وارد می‌کرد!

پدر ادریس و کمال یکی از سنگسری‌های مورد عنایت اژبر یزدانی شد و کارش از فئوالی به چوبداری کشید۰

تبدیل بنیاد پهلوی به بنیاد مستضعفان و بنیاد بیت رهـــبری!

انقلاب ۵۷ همه آن نظم وابسته به دربار شاهنشاهی و بندبازی‌ها میان لژهای فراماسونی، خوش‌خدمتی برای اشرف پهلوی و بنیاد پهلوی و حضور در جمع هزار فامیلی که عقبه آنها به قاجاریه می‌رسید را بهم ریخت۰

فصل جدید، در ابتدا با دفاع از مستضعفان شروع شد و آنچه که از دربار شاهنشاهی و وابستگان به آن مصادره شده بود به بنیاد مستضعفان رسید تا محرومان و بی‌چیزان از آن سهم ببرند!

ابتدا علینقی خاموشی را سرپرست این بنیاد کردند و ابوالقاسم سرحدی‌زاده را در کنار دستش نشاندند۰ اولی عضو رهبری موتلفه اسلامی و مورد حمایت مستقیم بازار تهران بود و از بازار به ساختمان بنیاد نقل مکان کرده بود و دومی عضو رهبری حزب ملل اسلامی و تازه از زندان ۱۴ ساله بیرون آمده بود۰

بعدها بنیاد مسکن را هم در کنار بنیاد مستضعفان دایر کردند، که روحانی جوان و خوش سیمائی بنام خسروشاهی به نیابت از برادر بزرگش که سرپرست بنیاد مسکن بود در بنیاد مستضعفان به رتق و فتق امور مشغول شد۰ خانه‌ها و آپارتمان‌های مصادره‌ای را میان زندانیان سیاسی و مستمندان تقسیم می‌کرد و یک گروه ضربت برای تصرف خانه‌های متعلق به وابستگان فراری دربار شاهنشاهی در اختیار داشت۰

قانون تفنگ بود و لباس رزم انقلابی از یک شلوار کردی گشاد و یک اورکت سبز رنگ امریکائی تشکیل می‌شد۰ شلواری که در مچ‌پا بسته می‌شد و کفش کتانی فرد تفنگ بدست تماما دیده می‌شد!

مثلثی که زاویه‌هایش با هم نمی‌خواند! اختلاف میان مثلث علینقی خاموشی، خسروشاهی و سرحدی‌زاده ابتدا به حذف خسروشاهی و سپس سرحدی‌زاده انجامید۰ و این سرگذشت و مدل کوچکی بود از آنچه که بعدها با کل انقلاب شد!

برای اولی یک پرونده قطور عنایت به خانم‌ها درست کردند و خانه نشینش کردند و دومی را که هنوز با دم‌پائی قهوه‌ای رنگ و پلاستیکی زندان به بنیاد مستضعفان، بیت امام و حزب جمهوری اسلامی رفت و آمد می‌کرد چنان در منگنه روحی–روانی گذاشتند که مقابل بازاری‌ها لنگ انداخت و به خانه‌اش رفت! (۱)

بنیاد سروسامانی بازاری به خود گرفت و علینقی‌خاموشی بعد از نشاندن محسن رفیقدوست به جای خودش، رهبری اتاق بازرگانی و صنایع را در اختیار گرفت که نبض تجارت ایران در آن می‌زند!

سازمانی که قرار بود در خدمت مستضعفان باشد، بتدریج تبدیل به بنیادی در خدمت مستکبران شد و پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، تمام ساختار بنیادپهلوی در آن پیاده شد تا تشکیلاتی شود وابسته به بیت رهبری۰ همانگونه که بنیاد پهلوی تشکیلاتی بود وابسته به دربار شاهنشاهی۰

فقط تشکیلات بنیاد مستضعفان شبیه بنیاد پهلوی نشد، بلکه مناسبات آن نیز بر همین پایه شکل گرفت و در جریان خرید تسلیحات جنگی ارتباطهائی را با کارکشتگانی نظیر هژبر یزدانی نیز برقرار کرد۰

ارزش و اعتبار حرف‌هائی که محسن رضائی می‌زند!

از دل همین ارتباط، فرزند محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران که به امریکا گریخته بود، برای جلوگیری از فشار تبلیغاتی که با هدایت برخی فرماندهان سپاه از سوی بدنه سپاه بر محسن رضائی وارد می‌آمد توسط هژبر یزانی از امریکا به "ونزوئلا" در امریکای لاتین منتقل شد۰ این انتقال باید سروصداهای مربوط به فرار فرزند فرمانده سپاه به امریکا و ارتباطهای او در تهران با سازمان نظامی–فضائی "ناسا"ی امریکا را می‌خواباند، اما چنین نشد و چاره‌ای جز برکناری محسن رضائی از فرماندهی سپاه باقی نماند۰ رضائی که در کار تربیت فرزند و نظارت بر خانواده خود ناتوان مانده بود و از ارتباط چند ساله فرزندش با "ناسا" نتوانسته بود سر در آورد و یا می‌دانست و آن را پل ارتباطی خودش **(بقیه را در ص ۹ بخوانید)**

در آنسوی خلیج فارس کالا، سیاست و اطلاعات یکجا معامله می‌شود!

«دوبی»

پایتخت تجاری–اطلاعاتی مافیای تجارت و حکومت!

"دوبی" بزرگترین تجارتخانه خلیج فارس برای تجار جمهوری اسلامی است. آنها که تجارتخانه‌های خود را از ایران به این شیخ نشین منتقل کرده‌اند، وقتی وارد بانک‌های این شیخ نشین کوچک می‌شوند کارمندان سنی و چفیه بسر آن، تمام قد جلوی پایشان می‌ایستند. دلار با آنها می‌آید، کالا با آنها می‌رود! بانک‌ها و کارمندان آنها از صدقه سر همین تجار به نان و آبی رسیده‌اند که آن را به خواب هم نمی‌دیدند. هتل‌های دوبی نه تنها میعادگاهی برای تجار جمهوری اسلامی با تجار امریکائی، عراقی، انگلیسی، اسرائیلی و...است، بلکه در تمام سال‌های گذشته قرارگاهی بوده‌اند برای دیدارهای پنهان سیاسی! بخشی از مرودات اطلاعاتی نیز در خلال همین رفت و آمدها و تجارت‌های آشکار و پنهان دست به دست می‌شود.

خاتمی از ۲ تا ۳ میلیارد دلار کالای قاچاق می‌گوید و وعده افشای دست‌های پشت آن را می‌دهد، رقمی که اکنون مطبوعات آن را ۴ میلیارد دلار ذکر می‌کنند. نه کالائی که با این ۴ میلیارد دلار وارد کشور می‌شود، مانند مواد مخدر از راه‌های پنهان عبور می‌کند و نه واردکنندگان آنها ناشناسند. از دل شورای نگهبان این ۴ میلیارد دلار بیرون می‌آید و از کنار مذاکرات سران مجمع تشخیص مصلحت در فاصله جلسات مجمع عبور می‌کند. صاحبان نقدینگی نجومی ۲۴۹۱۱۰٫۷ میلیارد ریالی جمهوری اسلامی و هدایت کنندگان نهادهای خارج از کنترل دولت و تحت نظارت نهاد رهبری در این دو کانون جمع شده‌اند تا مصلحت خود و جیب خویش را بنام مصلحت مردم و کشور اعلام و تحمیل کنند و قانون اساسی را به میل خویش بالا و پائین!

اعضای همین مجمع و شورا، بخشی از کالائی که چون مالیات آن به دولت پرداخت نمی‌شود قاچاق نامیده می‌شود، از باریکه‌ای که بین ایران، افغانستان و پاکستان قرار گرفته به افغانستان و از آنجا به پاکستان منتقل می‌کنند. باریکه‌ای که طالبان در افغانستان و ارتش پاکستان در مرزهای افغانستان و پاکستان حمل و نقل آن را برعهده دارند. دفاع ارتش پاکستان از طالبان افغانستان، از جمله برای حفظ همین منافع است. از همین باریکه نفت قاچاق به افغانستان و پاکستان منتقل می‌شود و تریاک و هروئین به ایران انتقال داده می‌شود. دست‌های نه چندان پشت پرده قاچاق کالا در ایران، طالبان در افغانستان و ارتش در پاکستان در این حمل و نقل پر سود نیز آلوده‌است. حمل و نقلی که تنها در بخش مواد مخدر، گفته می‌شود سر به صدها میلیارد دلار می‌زند.(۱)

"س. بردیا" گزارشگری که برای راه‌توده از دوبی اخبار و مطالبی را ارسال می‌کند، می‌نویسد:

در آستانه حوادث اخیر نیویورک و واشنگتن و پیش از آغاز حملات نظامی امریکا و ورود ارتش این کشور به خاک افغانستان، حجم تجارت کالای مصرفی از دوبی به ایران، به طرز کم سابقه‌ای افزایش یافته بود. انتقال کالا به ایران، در یکی دو سال گذشته هرگز در چنین حجمی نبود. در محلی که لنچ‌دارهای بندر چابهار نوبت را ثبت می‌کنند آمار کانتینرهای تحویل شده به لچها را فقط در یک بندر ۵۶ کانتینر ثبت کرده بودند و خود از این رقم مبهوت بودند.

تا پیش از حوادث امریکا و ورود ارتش این کشور به افغانستان ارزیابی‌های محلی پیرامون روانه شدن سیل کالاهای مصرفی قاچاق به ایران در چارچوب مقررات جدید واردات تحلیل می‌شد. مقرراتی که از ۸۰٫۱ به اجرا گذاشته شده و به موجب آن مجوز وزارت صنایع برای اکثر کالاها برداشته شده‌است. دولت این تصمیم را برای نوعی نظارت بر واردات و جلوگیری از قاچاق کالا وضع کرد، اما هیچ تاجری در دوبی پیدا نمی‌شود که راه کارهای مانور میان این مصوبه و مقررات دیگر دولتی را نداند و از همان ابتدای تصویب این مصوبه راه‌های افزایش قیمت کالاها را نیافته باشد.

۳۰ در صد معافی مالیاتی و سود بازرگانی برای بنادر خرمشهر و آبادان، تعاونی‌ها و مرزنشینان و شایعه افزایش گمرک کالاها، در کنار آزاد شدن فروش ارز و تسهیلات بانکها برای ثبت سفارش و گشایش اعتبار سرمایه داران درون و بیرون حاکمیت، همگی شتاب برای استفاده از فرصت بدست آمده را ترغیب کرد. این ارزیابی همه دست اندرکاران تجارت از دوبی به ایران در تفسیرهائی است که پیرامون چند برابر شدن حجم انتقال کالای مصرفی به ایران ارائه می‌کردند. اما این تفاسیر مربوط بود به پیش از حوادث امریکا و ورود ارتش امریکا به افغانستان. اکنون همین تجار و دست‌اندرکاران تجارت از دوبی به ایران به این تفسیر خود، تفسیرهای سیاسی را نیز افزوده‌اند. اینکه کسانی حوادث را حدس می‌زدند و بر انتقال کالا به ایران و از طریق ایران به پاکستان و افغانستان افزوده بودند.

اوج افزایش بی سابقه انتقال کالای مصرفی از دوبی به ایران، درست زمانی بود که در شهرهای ایران اخبار شلاق زدن جوان‌ها همه را چنان به خود مشغول کرده بود، که تهدیدهای خاتمی برای افشای دست‌های پشت پرده ۲ تا ۳ میلیارد دلار ورود کالای قاچاق به ایران نیز فراموش شده بود. هنر شلاق زدن و هنر استفاده از فرصت برای ورود کالا از دوبی به ایران همزمان شده بود!

دولت مقررات جدید را با امید کاهش قیمت کالاهای وارداتی از تصویب گذراند، اما همه دست‌اندرکاران تجاری در دوبی نه تنها نگران این امر نیستند، بلکه یقین دارند که سودشان را می‌توانند از دل همین مقررات

و با حتی چند برابر کنند؛ و این در صورتی است که چند برابر شدن حجم صادرات کالاهای مصرفی از دوبی به ایران را ناشی از بیم و هراس از مقررات جدید بدانیم و انگیزه‌های سیاسی–اقتصادی مسئله را جدی نگیریم!

برای مثال، برنج تایلندی ظرف یکماه گذشته حدود چهار هزارتومان گرانتر شده و دلیل آن را مخارج بیشتر برای واردات اعلام کرده‌اند!

دوبی بیشترین حجم صادرات به ایران را دارد و بنادر دیگری مانند کویت، قطر و عمان به نسبت امارات متحده در درجات پائین‌تری قرار دارند. وقتی از دوبی صحبت می‌شود، بهتر است همه امارات متحده را در نظر بگیریم که به لنگرگاه بزرگ کالای مصرفی برای ایران تبدیل شده‌است و تجار بزرگ و مافیای تجاری ایران زیر سایه مبارزه با امریکا و قطع مناسبات با آن، از طریق این بنادر کالاهای امریکائی و غربی را گران‌تر و با سود بیشتر به ایران منتقل می‌کنند و بر ادامه تحریم‌های امریکا علیه ایران و ادامه وضع موجود پای می‌فشارد، چرا که فقط در اینصورت است که می‌توان هم شعار انقلابی داد و هم چپاول غیر انقلابی کرد! علاوه بر دوبی، از بنادر ابوظبی، شارجه، عجمان و راس‌الخیمه نیز کالا به ایران منتقل می‌شود و این بنادر کوچک نیز از کنار تجارت قانونی و غیر قانونی با تجار ایران آبی زیر پوستشان رفته‌است.

به این ترتیب و در حالیکه در اینسوی خلیج فارس باراندازها فعالند، در آنسوی آب‌های خلیج فارس، میعادگاه‌های سیاسی–اقتصادی در تمام شیخ‌نشین‌های کوچک خلیج رونق شبانه روزی دارند. بسیاری از روحانیون وابسته به حاکمیت و مافیای قدرت، در طول چند نوبت، در نقش کارگزاران سران مافیای قدرت و تجارت در این شیخ نشین‌ها به رتق و فتق امور مشغولند و در معیت آقازاده‌ها، عبا و عمامه را کنار گذاشته و در هتل‌ها پرسه می‌زنند. پرسه‌ای که آلوده به همه نوع مناسباتی است. از جمله مناسبات سیاسی و اطلاعاتی!

آن مناسبات سیاسی و اطلاعاتی که اکنون همطراز صدور کالای قاچاق به ایران رونق گرفته، تلاش و رقابتی است که با سفر آشکار و پنهان برخی مقامات روحانی و غیر روحانی جمهوری اسلامی برای تماس با کانال‌ها و لابی‌های عرب امریکا برقرار شده‌است. در این هفته‌ها، هیچ هتل چندستاره‌ای در امارات متحده و دیگر شیخ نشین‌ها نیست که چندین اتاق ویژه آن در اختیار میهمانان موقت ایرانی نباشد. می‌گویند اینها تجار جدیدند و برای معاملات تجاری آمده‌اند، اما نوع رفت و آمدها، نحوه تماس‌ها و دیدارها، بیرون نیآمدن این باصطلاح تجار ایرانی از اتاق‌هایشان و اتومبیل‌های ویژه‌ای که سرنشینان امریکائی وانگلیسی خود را به این هتل‌ها می‌رسانند و باز می‌گردانند، حکایت از معاملات دیگری دارد. معاملات سیاسی و مذاکرات پنهانی با امریکا!

زیرنویس:

۱- برخی مطبوعات غربی این رقم را تا ۶۰۰ میلیارد دلار تخمین می‌زنند!

زیر پوست شهر

احمد محمود و جایزه ادبی مهرگان!

"**مهر**" با نام **مهرگان** آمد و رفت. مهرگان که خود از مهر آمده بود و در نمایش تاریخ و حماسه، رنج و شهادت را با هم داشت از **حیدر** تا زاد روز مهرگان: دهم مهر!

در این ماه، برای سومین بار جایزه ادبی مهرگان که حالا معتبرترین جایزه ادبی ایران است اهداء شد. این بار احمد محمود به پاس یک عمر تلاش ادبی جایزه را گرفت. او بیمار بود و به جلسه نیآمد. محمود دولت‌آبادی جایزه را گرفت تا به یاور و همگام بزرگش برساند. او در برابر موجی که می‌خواهد ادبیات ایران را از زندگی دور کند هشدار داد.

امسال مهرگان فرهنگی و علمی هم به مهرگان ادبی اضافه شد تا این جایزه زمینه وسیع‌تری از خلاقیت را پوشش دهد.

آرش کمانگیر– جایزه در مراسمی اهداء شد که همه فعالین ادبی ایران از سه نسل در آن حضور داشتند.

مهرگان، اما در بادهای پائیزی می‌وزید و شهر را فتح می‌کرد. چاپ دیگری از آرش کمانگیر نیز به بازار آمد. روی جلد عکسی از اوین مراسم حزبی بعد ازانقلاب در دانشگاه تهران چاپ شده‌است. سیاوش کسرائی پشت میکروون است و انبوه جمعیت برایش بپا خاسته‌اند. کتاب که توسط "نشر کتاب نادر" چاپ شده در صفحه ۴۶ بخشی از کتاب "دیدار با آرش" را آورده‌است که یکی از ماندگارترین نقدهای ادبی–حماسی ایران است. این نقد را رحمان هاتفی (حیدرمهرگان) بر روی حماسه ماندگار "آرش کمانگیر" سیاوش کسرائی نوشته‌است. در ابتدای کتاب تازه چاپ آرش و در ابتدای نقل نقد رحمان هاتفی بر این حماسه نام کامل و مستعار نویسنده نقل "حیدرمهرگان" (رحمان هاتفی) و در پایان آن، مشخصات کامل ناشر آن در سال ۶۰، یعنی حزب توده‌ایران آورده شده‌است و به این ترتیب، نسل جدید ایران گام به گام به گذشته بازگشته و با حزب توده‌ایران، تاریخ آن، نقش و مشی آن در سال‌های پس از پیروزی انقلاب آشنا می‌شود.

بازگشت به آذین

م.ا.به آذین بعد از ۷ سال زندان انفرادی درجمهوری اسلامی و ۱۰ سال انزوا، با چاپ داستانی تازه به آنجا بازگشته‌است که قلب آن بی نام وی نمی‌تپد: **ادبیات ایران!**

شماره جدید "چیستا" که ویژه نامه زنده یاد دکتر امیرحسین آریان‌پور است، با عکسی زیبا از او بر روی جلد و چند سعر و مطلب خواندنی، که گزیده‌هائی از آن را در همین شماره راه‌توده می‌خوانید.

در صفحه ۶۷ چیستا داستان تازه‌ای از به آذین چاپ شده است تحت عنوان " چونان که در آینه‌ای شکسته" تاریخ داستان ۲۲ تیرماه ۱۳۸۰ است و پایان آن "جست و جوی مرگ" است توسط شخصیت داستان که از زندگی در شرایط کنونی جامعه به تنگ آمده: « آذرپاد می‌دانست و هراسی نداشت. این کار، از ملال تیره‌ی مکررات آزاد شدن بود؛ خود را یافتن و خود را داشتن بود؛ خود را باختن بود. باز بستن، گسستن و پیوستن بود رهائی!»

آستانقدس کوکاکولا!

کوکاکولا به ایران آمد. اعتراض هم نشد که سمبل سرمایه‌داری امریکا چگونه بازار ایران را قبضه کرد و هنوز یک ماه نگذشته که همه مردم متوجه شده‌اند علت چیست. شرکت "خوشگوار" در مشهد قرار داد را بسته و دست پرقدرت آیت‌الله واعظ طبسی پشت این شرکت است!

شرکت خوشگوار که تا یک ماه پیش در شیشه‌های قدیمی کوکاکولا این نوشابه را به بازار می‌فرستاد، با شکایت شرکت امریکائی روبرو شد. در دادگاه نمایندگان واعظ طبسی و شرکت کوکاکولا به توافق رسیدند تا این نوشابه با شرایط، استانداردها و لیسانس کارخانه کوکاکولا در ایران تولید و توزیع شود. سطح و سطوح و مدت زمان توافق معلوم نیست، اما شرکت خوشگوار سفارش ۴ میلیون بطری پلاستیکی را داده که در آن نوشابه‌های کوکاکولا و فانتا که آن هم متعلق به شرکت کوکاکولاست را بسرعت وارد بازار ایران کند. روی همه بطری‌ها این برچسب بزرگ دیده می‌شود: اصل –= تحت لیسانس کارخانه کوکاکولا– امریکا. تبلیغات این نوشابه امریکائی هم با وجود ممنوعیت تبلیغات کالاهای امریکائی در بلیبوردهای خیابانی و تبلیغات تلویزیونی مکرر در مکرر با تکیه بر روی اصل بودن آن دیده می‌شود.

همه در ایران بخاطر دارند که دو سال پیش خبر گشایش اولین رستوان "مک دونالد" در خیابان پهلوی سابق و ولی عصر کنونی باعث تظاهرات انصارحزب‌الله، زدو خورد و بسته شدن رستوران شد. به همین دلیل مردم حق دارند از خود سئوال کنند چه قدرتی سمبل امریکائی را به مغازه‌ها و خانه‌های مردم سرازیر کرده‌است و جواب می‌دهند: **طبسیه، انگلیسیه!**

دوست کیست؟

خیابان‌ها و میادین اصلی شهر را این شعار پوشانه‌است: **دوست کیست؟**

هزینه‌ای معادل ۴۰۰ میلیون تومان که فقط ۱۰۰ میلیون تومان آن به تبلیغات اختصاص داده شده خبر از آمدن نشریه تازه‌ای از جناح راست می‌دهد که قرار است پنجشنبه‌ها منتشر شود. ظاهرا از دل شکست سنگین و رسوای روزنامه "سیاست روز" که محمدرضا باهنر پشت آن سنگر گرفته بود قرار است یک روزنامه دیگر بیرون بیآید! "سیاست روز" با صرف هزینه‌ای کمرشکن به بازار آمد و سیمای جمهوری اسلامی با تمام امکانات خود به تبلیغ آن همت گماشت اما تیراژ آن از ۶ هزار نسخه بیشتر نشد و زمین خورد. حالا قرار است روزنامه جدیدی جانشین سیاست روز شود که هزینه آن را شورای تبلیغات اسلامی، روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی تامین کرده‌اند. چند میلیون نسخه روزنامه "سیاست روز" که فروش نرفت به کارخانه‌های مقوا سازی روانه شد، اگر قیمت مقوا بازهم در بازار پائین بیآید معلوم می‌شود سیل شماره‌های فروش نرفته روزنامه جدید جناح راست هم روانه کارخانه‌های مقوا سازی شده‌است.

حتی فوتبال!

تلاش بی نتیجه شکست خوردگان و طرد شدگان مردم، که حاضر نیستند از منبر قدرت پائین بیآیند همچنان ادامه دارد. روزنامه جدیدی که در بالا به آن اشاره شد ادامه آن تلاش است. همانگونه که آقایان به فوتبال هم چشم دوخته و از آن طلب یاری دارند!

فیلم‌هائی که در سفر بازیکنان تیم ملی به مکه گرفته شده به صورت‌های متنوع مونتاژ شده و روانه بازار شده‌است. در اوج مسابقات فوتبال، مرتب این فیلم‌های مونتاژی از تلویزیون پخش می‌شود. بازیکنان فوتبال در لباس احرام، کنار مکه، کنار منبر پیامبر وززپیچیده در شعارهائی به رنگ پرچم ایران می‌کوشد جوانان را جلب به اسلام آقای مصباح یزدی کند. کارناوال‌های شادی که در ایام تولد امامان براه می‌افتد- تیکشل کلاس‌های فوتبال، شنا، کاراته و نمایش فیلم در مساجد نیز بخشی دیگر از این برنامه‌ها و تلاش‌هاست!

انتشار پیاپی دفاتر شعر سیاوش کسرائی در ایران!

رویکرد به شعر، در یکسال اخیر شتاب گرفته‌است. این شتاب با بازخوانی اشعار شعرای شناخته شده و معاصر ایران شروع شده و در میان این شعرا استقبالی که از اشعار سیاوش کسرائی در ایران می‌شود تعجب برانگیزاست.

مجموعه آثار او در جزوه‌ها و دفاتر مستقل منتشر شده‌است و در میان این اشعار آنچه بیش از همه برای نسل جدید ایران جاذبه‌ای دو چندان یافته اشعاری است که او در دوران اختناق شاهنشاهی و سرکوب هر خیزش و حرکت جوانان کشور سروده بود.

تراشه‌های طبر، با دماوند خاموش، از قرق تا خروسخوان، به سرخی آتش به طعم دود، خانگی، دوبیتی ترانه سنگ و شبنم، مهره سرخ، آرش کمانگیر و مجموعه سخنرانی‌های ۱۰ شب شعر در انجمن فرهنگی گوته در سال ۱۳۵۶ همگی با عکس‌های مختلفی از کسرائی در تهران تجدید چاپ شده‌است. نشر کتاب "نادر" آثار کسرائی را منتشر می‌کند و در میان کتاب‌های تازه انتشار کسرائی سخنرانی‌های ۱۰ شب شعر، خانگی و به سرخی آتش به طعم دود با استقبالی بیش از دیگر آثار کسرائی روبرو شده‌است. نسل جوان ایران، که کسرائی را با حماسه آرش کمانگیر می‌شناخت اکنون به اشعار به یاد ماندنی او در خانگی آشنا میشود که در زمان شاه، بدلیل پرخاش به دیکتاتوری و تشویق به قیام علیه آن از جمله کتاب‌ها و اشعار ممنوعه بود. عمده اشعار مجموعه "به سرخی آتش به طعم دود" مربوط به نسل جوانی بود که یکپارچه آتش خود را به سیاهکل رساند و در خیابان‌ها و محله‌های تهران در محاصره ساواک شاهنشاهی کشته شدند. این مجموعه را برای نخستین بار حزب توده‌ایران در مهاجرت پیش از انقلاب ۵۷ منتشر و نام سراینده را "شبان بزرگ‌امید" اعلام کرد. تنها بعد از انقلاب این دفتر با نام اصلی سراینده آن "سیاوش کسرائی" انتشار یافت. گوئی نسل جوان کشور، خود و آرزوها و خشمش را در اشعار شاعر امید و انقلاب ایران "کسرائی" می‌بیند. شاعری که خود در غربت مهاجرت چشم بر جهان فرو بست، اما تا امید هست و انقلاب نام و یادش زنده‌است!

راه‌توده: در آستانه انتشار راه‌توده شماره ۱۱۲ متن یک نوار، شامل سخنرانی یکی از مقامات دولت دمکراتیک خلق افغانستان همراه با پاسخ‌های وی به برخی پرسش‌ها به تحریریه راه‌توده رسید. در این سخنرانی و در میان پاسخ‌های ارائه شده به پرسش کنندگان اطلاعات بسیار قابل توجهی پیرامون رویدادهای افغانستان و دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به آینده تحولات در این کشور وجود داشت. دیدگاه‌هائی که با ارائه عملی‌ترین پیشنهادات برای خاتمه یافتن جنگ در افغانستان و جلوگیری از تجزیه این کشور و ایجاد انفجار در جغرافیای منطقه همراه بود. شورای سردبیری راه‌توده، پس از شنیدن و باز خوانی متن پیاده شده این نوار، با در نظر داشتن مجموعه شرایط و برخی ملاحظات مربوط به موقعیت رهبران دولت دمکراتیک افغانستان در مهاجرت، با انتشار بخش‌هائی از این سخنرانی و پاسخ‌های ارائه شده به پرسش کنندگان موافقت کرد، که در زیر می‌خوانید این مطلب با کمک همکار راه‌توده "**س، شادی**" تنظیم شده و عناوین مطلب نیز توسط راه‌توده انتخاب شده است.

آنها که تحت نام "طالبان" می‌جنگند کیستند و چگونه در افغانستان ظاهر شده‌اند؟

تجزیه افغانستان

یعنی انفجار جغرافیای منطقه!

۷ تا ۱۰ هزار مدرسه نظامی–مذهبی را در منطقه قبائلی افغانستان و پاکستان(۱) برپا کرده‌اند که در آنها استفاده از مدرن‌ترین سلاح‌های جنگی آموزش داده می‌شود!

بزرگترین بازار تجارت اسلحه و مواد مخدر در منطقه قبائلی افغانستان، که میلیاردها دلار از کنار آن سود برده می‌شود، اجازه صلح در افغانستان و نجات مردم این کشور را نمی‌دهد!

در سال‌های ۷۰ و ۸۰ در امریکا و انگلستان کسی تردید نداشت که صد فی صد باید همین بنباگراها در افغانستان مسلط شوند. در همین سال‌ها افغانستان پایگاه پاکستانی‌ها، عربستانی‌ها، امریکائی ها و سایر کشورها شد. با میلیاردها دلار یک جنگ خونین را در کشورما راه‌انداختند. از ماهواره گرفته تا اقمار مصنوعی و سازمان‌های جاسوسی– حتی موساد اسرائیل– در این جنگ اشتراک گرفتند. پایگاهها و اردوگاه‌های نظامی را ایجاد کردند. فقط برای شما گفته می‌توانم که ۸۰ هزار عرب، فیلیپینی، مالزیائی و حتی مسلمان چینی را استخدام کردند و به افغانستان فرستادند که اسامه بن‌لادن، تنها یکی از آنها بود. به آنها گفته بودند که شما هم علیه کفر می‌جنگید و هم پول می‌گیرید!

اینها طرح مدون مذهبی نداشتند. شما دیدید که وقتی وارد کابل شدند و دولت را بدست گرفتند به ۱۰ تا ۱۲ شاخه مذهبی تقسیم شدند و جنگ تن به تن و گروهی خودشان را شروع کردند. همه آنها یک آرمان داشتند: بکشید! بسوزانید و از بین‌ببرید!

در این جنگ به تمام بنیادهای فرهنگی، اقتصادی، تاریخی و موسسات و نظام اقتصادی و اجتماعی حمله کردند وآنرا از بین بردند.

– چرا شما نتوانستید حداقل مانند ساندنیست‌ها عقب نشینی تاکتیکی بکنید و در کشور بمانید؟

– اشتباهات و اختلافات درون حزب دمکراتیک خلق افغانستان، با فروپاشی اتحاد شوروی تشدید شد و وحدت ما پارچه پارچه شد.

با این فروپاشی، یگانه دریچه‌ای که افغانستان درجهان داشت بسته شد و هیچ کشوری در دنیا حاضر نشد حتی یک حبه گندم در برابر ارزهای قوی مثل دلار به ما بفروشد. ما نفت نداشتیم و از ایران تقاضای خرید نفت با دلار کردیم، دولت ایران به ما نفروخت! همین ازبکستان فعلی و روسیه کنونی حتی حاضر نشدند یک دانه گندم در مقابل پول نقدی که در بانک‌های سوئیس داشتیم به ما بفروشند. با یک ملت گرسنه، بدون نفت، بدون مهمات و یک اردوئی (ارتش) که بر اثر توطئه‌ها باند گُرباچف پارچه پارچه شد و اقتصاد ورشکسته چه می‌توانستیم بکنیم. اینها مربوط است به ماه‌های آخر حکومت ما در افغانستان. شما می‌دانید که ما بعد از رفتن اردوی اتحاد شوروی هم توانستیم چند سال مملکت را حفظ کنیم و جلوی تجاوزات ارتش پاکستان و همین گروه‌های تنظیمی مسلح که از پاکستان دستور می‌گرفتند ایستادگی کنیم. ما در جبهه نظامی با مجاهدین شکست

نخوردیم. وقتی قوای اتحاد شوروی از افغانستان خارج شد فکر می‌کردند ما ظرف چند ماه و چند هفته از هم خواهیم پاشید، در صورتیکه شما شاهدید ما نزدیک به ۳ سال بعد از آن هم قدرت دولتی را در دست داشتیم. بزرگترین جنک علیه ما سازمان داده شد و همانطور که برای شما قصه کردم، همسایه‌های ما حتی حاضر نشدند در برابر دلار نقد به ما گندم و نفت بفروشند. در جنگ جلال آباد تمام نیروهای مجاهدین با شبکه پاکستانی خود، یک جا با تمام افراد مزدور و اجیر عرب شرکت داشتند لکن ما قهرمانانه از جلال آباد دفاع کردیم، اما وقتی لشکرهای منظم پاکستان وارد کار شدند و ما تنها بودیم و مهمات از هیچ کجا به ما نمی‌رسید چه می‌توانستیم بکنیم. ما را در موقعیتی قرار دادند که حتی اگر چین و هندوستان هم می‌خواستند نتوانند به ما کمک برسانند. ما از لحاظ اقتصادی شکست خوردیم. من با چشم خون برای شما تعریف می‌کنم که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و در همان زمان که گُرباچف در حکومت بود همه توطئه‌ای از جانب روسیه صورت گرفت تا اردوی ما پارچه پارچه شود و شما می‌فهمید که در یک کشور در حال جنگ پارچه پارچه شدن اردو چه معنائی می‌دهد. آنها که با ما می‌جنگیدند، علاوه بر اردوی پاکستان و افغان‌هائی که در تنظیم‌های نظامی قرار گرفته بودند آن ۸۰ هزار قوای تعلیم دیده از ناحیه کشورهای دیگر منطقه و جهان بودند که به نام مذهب و به نام اسلام و با تعصب بی‌نهایت وحشتناک به جنگ کمونیزم و علیه دولت افغانستان فرستاده شده بودند، در حالیکه خودشان حتی اعتقادات مذهبی هم نداشتند.

فساد و تباهی در میان سران جنگی!

ممکن است شما شنیده باشید که همین گلبدین حکمتیار که بنام اسلام و مذهب مرتکب جنایات بزرگ در افغانستان شد، اول یک قتل در دانشگاه کابل کرد و تحت پیگرد قرار گرفت. بعد از این قتل به پاکستان رفت و مجاهد شد. احمدشاه مسعود تمایلات مائوئیستی داشت. حتی همین رهبران کنونی احزاب مذهبی، مراسم مذهبی خود را اصلا انجام نمی‌دهند، اصلا اعتقاد ندارند. همین پیرگیلانی که از رهبران بزرگ مجاهدین است، مصرف الکل از این از روزی ۲ تا ۳ بطر تجاوز می‌کند. فساد اخلاقی بشدت در میان از اینها جریان دارد. یک عده از اینها در مافیای بین‌المللی مواد مخدر بعنوان اعضای بسیار بزرگ فعالند. همین طالب‌ها کثیف‌ترین مناسبات جنسی را با هم دارند و یکی از دلائل نفرت آنها از زن‌ها همین موضوع‌است! سران اینها از بزرگترین سرمایه داران منطقه‌اند. یک بار پاکستانی‌ها در همان سال‌ها ثروت از اینها را گزارش کرده بود. ربانی، گلبدین، سیاف، مجددی هر کدامشان یک میلیون دلار در بانک داشتند. شما تعجب نکنید اگر من برایتان بگویم که همین احمدشاه مسعود که حال از او یک قهرمان ساخته شده بزرگترین معدن لاجورد جهان را که در پنجشیر است د راختیارش بود و با فروش بی‌رحمانه و غارت همین معدن لاجورد میلیون‌ها دلار ذخیره بانکی کرد و تمام مصارف جنگی و نظامی را علیه مردم افغانستان و علیه دولت ما از همین معدن تامین کرد. وقتی این مجاهدین بعنوان فاتح به افغانستان و به کابل آمدند من به شما بگویم که اسلام رنگارنگ را آوردند. اصلا جنگ زیر پرچم اسلام نبود. همین مجاهدینی که امریکا اسم آنها را گذاشته بود مدافعین آزادی و اسلام وقتی به شهرها رسیدند دست به غارت، دزدی، چپاول، تجاوز به ناموس مردم زدند. شما در همین اروپا می‌بینید که بزرگترین و غنی ترین موزه افغانستان چگونه غارت شد. حالا احمد شاه مسعود را، که در تاریخ ۲۵ سال جنگ در افغانستان یک فتح نداشته و همیشه در همان دره پنجشیر مشغول استخراج لاجورد و خرید مرمی(فشنگ و گلوله) و مهمات بوده کردند شیرپنجشیر، ربانی و گلبدین، گیلانی و سیاف و خالص شده‌اند نجات دهنده افغانستان که می‌خواهند با طالب‌های باصطلاح معتدل و کمتر طالب حکومت تشکیل دهند. شما مطالعه کنید، بپرسید، **روزنامه‌ها را بیالید، حتی از همین آدم‌هائی که اسم بردم بپرسید که احمدشاه مسعود کدام فتح را کرده که شیر پنجشیر شود؟ همه اینها بر سر پیسه (پول) بر سر مواد مخدر، برسر غارت، بر سر تقسیم پول‌هائی که از امریکا گرفتند تا جنگ در افغانستان راه بیاندازند و بر سر معدن لاجورد و کشت خشخاش بالای مردم افغانستان معامله کردند، با هم اتحاد کردند و یا با هم جنگیدند و طالب‌ها هم در کنار همه اینها بوده و از درون همین‌ها در آمده است.** همین عبدالحق، همین گلبدین متحد طالب‌ها بودند. امریکائی‌ها اینها را بوجود آوردند و آنها را ایجاد کردند و تا دندان هم مسلح کردند و از مرزهای پاکستان روانه کوههای افغانستان کردند و حالا هم سرگرم سروسامان دادن دوباره یک اتحاد دیگر با شرکت طالبان اند.

– مدارس مذهبی افغانستان و یا پاکستان چگونه‌است که طالب‌ها را بیرون می‌دهد؟

– در افغانستان هر مسجد یک ملا دارد و ملا یک عده مستخدم جوان را از میان اطفال بی‌نهایت فقیر که والدینشان آنها را اختصاص می‌دهند به مسجد و اینها مسجد را پاک می‌کنند و جاروب می‌کنند، میروند برای ملا غذا تهیه می‌کنند، از خانه‌های مردم غذا جمع می‌کنند برای ملا. در طول ۲۰ تا ۳۰ سال تعدادی از اینها خودشان می‌شوند ملا و بقیه می‌روند دنبال کارهای لمپنی در جامعه. همین طالب‌ها همیشه به امراضی جنسی گرفتارند، از این خاطر که نیازهای جنسی ملا و همدیگر را تامین می‌کنند. در قندهار افغانستان که بروید طالب‌ها تا اعماق به این مرض مبتلا هستند و از همین خاطر عقده چهره زن‌ها را دارند. هر دولت ملی در افغانستان آینده یکی از دشواریهای کارش درمان همین امراض است.

آنها که انگلیسی صحبت می‌کنند–

حالا شما برای من قصه کنید، که اینها که این روزها می‌آیند پشت تلویزیون و انگلیسی صحبت می‌کنند ملا و طالبی هستند که من برایتان تعریفشان را کردم؟ طالب در کشو رما یک سواد حداقل دارد. اینها که تانک و هلیکوپتر و هواپیما هدایت می‌کنند طالبی‌اند که پیشتر برایتان گفتم؟ اینها که اینطور در تلویزیون‌ها و رادیوها انگلیسی و آلمانی و فرانسوی صحبت می‌کنند طالب‌اند؟ عساکر خارجی و حرفه‌ای، قوای کوماندوئی و نیروهای خاص پاکستانی داخل افغانستان است.

من با صراحت برای شما بگویم که امریکا فکر می‌کرد با آن تنظیم‌های مسلحانه‌ای که با دولت افغانستان بنام دفاع از اسلام و علیه کمونیزم می‌جنگیدند و آن ۸۰ هزار مزدوری که برای این کار جمع کرده بود، وقتی اینها دولت تشکیل دادند منافعاش تامین می‌شود. اینها توان چنین دولتی را نداشتند و بر سر غارت کشور به جان هم افتادند. پس امریکا طالب‌ها را به کمک پاکستان بر اینها غلبه داد که سیاه‌ترین و مرتجع‌ترین قشر مذهبی و مزدور خارجی بودند. حالا این طالب‌ها روی دست امریکا

مانده‌است. از طرف دیگر مافیای بین‌المللی مواد مخدر و مافیای بین‌المللی فروش سلاح بشدت در افغانستان فعال است.

مرکز تجارت بین‌المللی مواد مخدر و سلاح-

بین پاکستان وافغانستان یک منطقه‌است به اسم "قبایل" که شاید شنیده باشید. منطقه بزرگی است که تا همین حالا نه قوانین پاکستان و نه قوانین افغانستان در آنجا قابل اجرا نیست. در این منطقه اگر یک انسانی به قتل رسانیده شود، کسی را دولت دستگیر نمی‌کند، محاکمه نمی‌کند، او را جرگه محلی محاکمه می‌کند و جزا می‌دهد. این منطقه محل بازار عمده خرید و فروش سلاح است و امروز مدرن‌ترین سلاح‌ها را می‌توانید در این منطقه پیدا کنید و کسی هم نمی‌تواند کنترل کند. در همین منطقه معاملات کلان سلاح انجام می‌شود و به کشورهای دیگر برده می‌شود، به کشمیر برده می‌شود، به اندونزیا برده می‌شود. انواع و اشکال گوناگون قاچاق بری در اینجا جریان دارد. این مناطق از دوران استعماری بریتانیا به این شکل باقی مانده.

هزار مدرسه نظامی-مذهبی-

تعداد بسیار زیادی از مدرسه‌های مذهبی پاکستان در همین مناطق است. ممکن است ۷ تا ۱۰ هزار مدرسه نظامی دراین مناطق وجود داشته باشد. مدرسه نظامی بزرگ "جیوند" در همین منطقه با کمک امریکائی‌ها و مشوره آنها تاسیس شده است. دروس مذهبی را هم در همین مدرسه‌ها می‌دهند. تمامی تعلیمات نظامی استفاده از انواع سلاح‌ها در جنگ افغانستان در همین مراکز مذهبی سازمان داده شد. چیزی که خودشان بذر کردند حالا امروز محصولش را دریافت می‌کنند. طالب‌ها یک گروه همگون نیستند، بلکه یک گروه نامتجانس هستند که یک بخش کوچکی از آن مربوط به این مدراس مذهبی و نظامی است. آنها که دراین مدارس تنظیم می‌شوند و یا تنظیم شده‌اند فرزندانی هستند که از افغانستان گریخته‌اند در زمان ما، در دوران جنگی که با عساکر شوروی بود، اما بیشتر محصلین این مدارس پاکستانی‌هستند. تعدادی بلوچ‌ها، پشتوها، سندی‌ها، لینجانی‌ها، که تعداد از اینها فکر نمی‌کنم از ۶ تا ۱۰ هزار تجاوز کند. بخش دیگر از نیروهای طالب‌ها نیروهای اجیر عرب هستند، چینی‌ها، فیلیپینی‌ها و سایر کشورهای مسلمان هستند که به نحوی از انحاء سازمان داده شده‌اند. اسامه‌بن‌لادن یکی از شخصیت‌های بین‌المللی این دسته‌هاست، در حالیکه اینها رهبران دیگری هم دارند. نیروی سوم طالب‌ها عساکر منظم و کوماندوها و سازمان استخبارات پاکستان است و افسران پاکستانی و البته یک عده افغانها که از گرسنگی ناگزیر هستند برای آنها کار کنند و مزد و معاش بگیرند. این نیروی طالب‌هاست. اینها یک عده نیروهای متعصب مذهبی وهابی‌اند که البته خودتان می‌فهمید وهابی چیست و عربستان سعودی چطور آنها را تربیت کرده و پول می‌دهد. یک عده دیگر هم نیروهای مذهبی هستند که در انگلستان و امریکا تربیت شده‌اند و درس خوانده‌اند. زبان انگلیسی را مثل یک امریکائی صحبت می‌کنند و زندگی مدرن غربی دارند اما ریش گذاشته‌اند، شلوار به پا کرده‌اند و به شکل صدر اسلام و امامان اسلام دستار سیاه و سبز به سرشان بسته‌اند. حال امریکا می‌خواهد از اینها طالب‌های مدرن برای افغانستان جور کند و لابد از حال به بعد باید کت و شلوار بپوشند و کراوات بزنند، کلاه شاپو سرشان بگذارند و امریکا آنها را طالب مدرن معرفی کند!

به این ترتیب است که اگر ما فکر کنیم همه طالب‌ها یک نیروی کاملا فناتیک مذهبی هستند دچار اشتباه شده‌ایم. بخشی از آنها از همان مدارس و از زیر دست ملاهای افغانستان بیرون آمده‌اند، بخشی در مدارس قبائلی میان افغانستان و پاکستان تربیت شده‌اند که پیشتر برایتان قصه کردم، بخشی از میان ۸۰ هزار مزدور خارجی ترتیب یافته‌اند و بخشی از آنها هم تحصیل‌کرده امریکا وانگلستان هستند و در میان اینها عساکر، افسران و کارشناسان پاکستانی هم هستند. تا همین حالا این نیروی نا متجانس را مافیای مواد مخدر و مافیای بین‌المللی سلاح متحد نگاه داشته است. یک اختاپوسی که هر سرش را بزنید یک سر دیگرش بلند می‌شود.

برای ما این سئوالات مطرح است!

حالا امریکا می‌گوید این اختاپوس حوادث نیویورک و واشنگتن را بوجود آورده‌است و بدنبال آن بمباردمان افغانستان شروع شده و وضع جهان چنین پیچیده شده‌است.

- شما حوادث امریکا را عملیاتی می‌دانید که توسط طالب‌ها و یا یکی از تنظیم‌های مسلح و تروریستی آنها به سرپرستی بن‌لادن انجام شده‌است؟
- سئولات اولیه ما اینست که هدف این جنگ چیست؟ چرا امریکائی‌ها تا حال حاضر نشده‌اند حتی به دوستان خود اسنادی را

ارائه بدهند که نشاندهنده از این باشد که طالبان و اسامه‌بن‌لادن و سازمان القاعده در این قضیه نیویورک و واشنگتن دست داشته‌اند؟ اگر اینطور اسنادی را نشان می‌دادند امنیت ملی امریکا را از بین می‌برد و یا اینکه مستحکم می‌ساخت؟ این اخباری که در خود امریکا منتشر شده و مطابق از این اخبار در روز حادثه نیویورک یهودی‌های مرکز تجاری امریکا در این ساختمان نبوده‌اند چرا تا حال پی‌گیر نشده‌است؟ اینها از حادثه آگاهی داشته‌اند؟

یک نکته بسیار مهم دیگر اینست که تا حال همه کسانی که متهم به حادثه شده‌اند و عکس و سابقه‌شان را در تلویزیون‌ها می‌کشند تحصیلات عالیه در آلمان و امریکا داشته‌اند و بعضی از آنها به عوض یک دیپلم، چند دیپلم داشته‌اند و بسیار عالی انگلیسی و آلمانی حرف می‌زنند و کسانی هستند بسیار دلچسب که سابقه جنائی هم نداشته‌اند! مشروب هم می‌خورده‌اند، درکاباره‌ها هم می‌رفته‌اند. اینها در القاعده چه می‌کرده‌اند؟

این سئوال وجود دارد که آیا حوادث کنونی جهان همگی سازمان یافته نیست؟ آیا اسامه‌بن‌لادن چنین نیروی بزرگی بوده که چنین نیروی عظیم نظامی امریکا برود برای از بین بردن او؟ برای از بین بردن پشه باید فیل را به میدان می‌آوردند؟

پیشتر برایتان گفتم که هدف بر هم زدن بالانس جهانی است. امریکائی‌ها و کشورهای غربی برای سیاست‌های دراز مدت استراتژیک خود، برای بازارهای اقتصادی و مناطق استراتژیک اقتصادی و نظامی جهان فرضیه سازی‌های معینی را انجام داده‌اند. هدف تمرکز و تقویت و جابجائی نیروهای نظامی امریکا د رمناطق مختلف جهان است و برای این منظور بهانه‌های مختلف ساخته می‌شود. خود این حوادث واشنگتن و نیویورک مبادا بهانه‌ای باشد که زمینه جابجا شدن دوامدار نیروهای نظامی امریکا و غربی را در منطقه ما و در افغانستان تامین سازد. وضع کنونی این جنگ را انسان بسیار مشکوک می‌بیند.

از نظر ما با تمام تبلیغات وسیعی که علیه طالبان شده، امریکائی‌ها از بین بردن طالبان را به صلاح نمی‌دانند. پاکستانی‌ها که از وجود طالب‌ها در افغانستان و از معاملات جهانی سلاح قاچاق و مواد مخدر سود بسیار زیاد می‌برند بشدت در این نقطه ایستاده هستند که طالبان حفظ شوند و بالای امریکائی‌ها فشار می‌آورند و امریکائی‌ها هم از اشتراک طالبان در دولت بعدی صحبت می‌کنند.

شما همین روزها در تلویزیون‌ها می‌بینید که در شهرهای پاکستان تظاهرات به سود طالب‌ها پخش می‌شود و یا عده‌ای را از همان منطقه قبائلی و همان مدارسی که برایتان قصه کردم داوطلب شوند و بروند افغانستان برای طالب‌ها بجنگند. اینها همگی فشار دولت پاکستان برای نگهداشتن طالب‌ها در افغانستان و سهم خواهی اقتصادی پاکستان و مخصوصا ارتش پاکستان است که هم دولت و هم اقتصاد پاکستان را دراختیار دارد. همین حرکات در پاکستان خطر از این را تولید کرده که یک جنگ مذهبی در منطقه جریان بیآبد. نه فقط جنگ مسیحیت و اسلام، بلکه جنگ بودائی‌ها با اسلام و نه فقط اسلام با دیگر ادیان بلکه بین شاخه‌های اسلام. بین شیعه‌ها و سنی‌ها، وهابی‌ها و اسماعیلی‌ها.

یک اشتباه بزرگ است اگر شما تصور کنید ملیت‌های مختلف افغان زیر نام بعضی نیروهای ارتجاعی و مذهبی تنظیم شده‌اند. این یک اشتباه جدی است. مثلا مترادف پشتون‌ها را طالب قرار دادند، مترادف تاجیک‌ها را احمدشاه مسعود قرار دادن و مترادف ازبک‌ها را دُوستم. این صحیح است که این افراد و رهبران جنگی یکی تاجیک، یکی ازبک و یکی پشتون هستند اما اینها فقط یک بخش کوچکی از ملیت‌های تاجیک و پشتون را نمایندگی می‌کنند و با سلاح می‌خواهند اراده‌شان را تحمیل کنند. ملت پشتون، ملت ازبک، ملت هزاره، ملت تاجیک و ملت هزاره همو آواره‌هائی هستند که شما در تلویزیون‌ها می‌بینید. ملت پشتون از طرف طالب‌ها به فجیع‌ترین وضع زیر ستم است، همینطور سایر ملیت‌ها. با بیرون کشیدن و بالا بردن این چهره‌ها مسئله ملی در افغانستان حل و فصل نخواد شدن. این‌ها هر کدام یک فن سالار جنگی‌هستند که بر سر قدرت و منافع با خودشان هم می‌جنگند.

- حتی اگر لوئی جرگه بزرگ افغان‌ها تشکیل شود؟

- امروز معضل طالب‌ها به یک معضل بین‌المللی تبدیل شده‌است. امریکائی‌ها، روس‌ها، چینی‌ها، هندیها، پاکستانی‌ها، ایران و سایرکشورها هر روز نسخه‌هائی را پیش می‌کشند اما هنوز یک طرح واحد جهانی بوجود نیآمده. اصلا در تمام این حوادث ملل متحد کنار گذاشته شده‌است. مثل اینکه در حوادث یوگسلاوی کنار گذاشته شد. البته ما همه شناخت از ملل متحد داریم که امروز یک موسسه‌ایست که اگر نگوئیم عام وتام ولی بخش عظیمی از آن در تاثیر امریکاست و عمدتا در بسیاری از سیاست‌های جهانی همان سیاست‌های خارجی امریکا را دنبال می‌کند؛ لیکن بهرصورت بالاخره یک موسسه‌ای وجود دارد که بهر شکلی از اشکال حداقل اراده کشورهای جهان در آن انعکاس می‌کند، اما امریکائی‌ها حاضر نیستند حتی همین موسسه‌ای را که تسلط کامل هم بالای آن دارند وارد عمل کنند. امریکائی‌ها اینطور نمی‌کنند زیرا در اینصورت ناگزیر هستند که در برابر و در تقابل با روسیه، فرانسه، چین و سایر کشورها که در شورای امنیت و در مجمع عمومی هستند قرار بگیرند و یک سلسله امتیازات و دست آزادی که امروز دارند محدود شود. طرح امروز امریکا چیست؟ می‌گویند شاه سابقه و عده طرفداران از او اضافه بر نیروهای شمال و طالب‌ها جمع شوند و یک دولت تشکیل دهند. این یک تخیل بی پایه و غیر منطقی است که حداقل سنجش هم در آن وجود ندارد. دشمنان آشتی ناپذیر را در یک اتاق انداختن در کجا نتیجه مطلوب داشته‌است که در افغانستان داشته باشد؟ همه اینها فاقد حداقل کادر روشنفکر هستند. اگر از این جمع ۱۰-۱۵ عصا بدست و بروکرات بسیار کهنسال اطراف شاه سابقه را و چند نفری که در اطراف ژنرال دُوستم و تنظیم باقی مانده از احمد شاه مسعود را کنار بگذارید دیگر هیچ چیز باقی نمی‌ماند. شما به زودی خواهید دید که همین گروه باقی مانده از احمدشاه مسعود چگونه متلاشی خواهد شد. تا خود او زنده بود بالاخره یک سرپرستی و اوتوریته‌ای بالای این گروه بود اما اینهم از بین رفت. همینطور است وضع ژنرال دُوستم، که نفرات روشنفکر در اطراف خودش ندارد و خودش را دراختیار دولت ترکیه گذاشته است. حتی نفر هفتم و هشتم با سواد را هم شما درپهلوی اینها یافت نمی‌کنید. وقتی در مزارشریف دولت تشکیل داده بودند ۱۴-۱۵ نفر از وزرای کابینه‌شان انسان‌هائی بودند که سواد خواندن و نوشتن هم نداشتند. یعنی همین وضعی که طالب‌ها دارند. ما انسان‌های خود خواه نیستیم و به خود هم زیاد نمی‌خواهیم بهاء بدهیم و به هیچ روی حاضر به تشکیل دولت و در اختیار گرفتن قدرت هم نیستیم اما این هم واقعیت دارد که ما ۲۰ سال در افغانستان کادر اداری، روشنفکر، عساکر تحصیلکرده و کادر فنی تربیت کردیم. همین نیرو برای اداره افغانستان باقی مانده‌است. هیچ نیروئی چه راست و چه چپ چنین نیرو و کادر فنی، روشنفکر و نظامی دراختیار ندارد. هیچ جرگه‌ای، هیچ نیروئی و هیچ کشوری توان ایجاد حکومت در داخل افغانستان را بدون این نیروی نخواهد داشت. سیستم تعلیم و تربیت، سیستم مالی، ترانسپورتی و سیستم طبی کشور بدون این نیروی نمی‌تواند در افغانستان دایر شود. یگانه نیروی ملی باقی مانده در داخل افغانستان و برای افغانستان همین نیروست! این جرگه‌ای که به کمک امریکا و موافقت پاکستان می‌خواهد تشکیل شود مثل آن می‌ماند که کلوخی را در رودخانه بگذارند و بخواهند از روی آن عبور کنند و به آنطرف رودخانه برسند.

البته ما حدس می‌زنیم که نسخه‌های دیگری را هم ممکن است بخواهند برای ما بپیچند. مثلا افغانستان را تقسیم کنند. در سایه نفوذ شمال روسیه و جنوب امریکا. من به شما اطمینان می‌دهم که تجزیه افغانستان، یعنی تجزیه تمام جغرافیای منطقه. تجزیه در افغانستان باقی نمی‌ماند. با تجزیه افغانستان، بشکل انفجاری پاکستان تجزیه خواد شدن. شما می‌دانید که وقتی شمال افغانستان را جدا سازند، در اینطرف افغانستان پشتون‌های افغانستان و پاکستان به هم خواد پیوستن و کشور ۲۲ میلیونی پشتون‌ها را برقرار خواد کردن. ملت بلوچ هم در داخل افغانستان است و هم در داخل ایران و هم در داخل پاکستان، طوری که همین روزها هم شما در کویته که مرکز بلوچهای پاکستان است شاهد تظاهرات مردم هستید. ازبکستان کدام وضع بهتری ندارد. تمام مراکز فرهنگی تاجیک‌ها در ازبکستان است. سمرقند و بخارا دو شهر عمده تاجیک نشین ازبکستان است که با کوچکترین تجزیه افغانستان بشکل انفجاری از هم متلاشی خواد شدن. تاجیکستان هم شهرهای عمده‌اش مثل عشق آباد و یک قسم شهرهای دیگرش ازبک نشین است. ترکمنستان هم همینطور. همه این کشورهای منطقه بشکلی از ملیت‌های گوناگون تشکیل شده‌است. کوچکترین انفجار تجزیه طلبی همه را در بر خواد گرفتن. علاوه بر کشمیر، سراسر هندوستان را تجزیه تهدید می‌کند. البته من نمی‌گویم که

این کار در یک روز و دو روز و یک ماه و دو ماه انجـام می‌شـود. ایـن در پروسه آینده آغاز خواد شدن. بر سر مناطق استراتژیک اقتصادی و نظـامی بین اروپا، امریکا، چین، روسیه و هندوستان اختلاف درگـیر خـواد شـدن و دنیای ما وارد یک جنگ به مراتب خطرنـاک می‌شـود. جنـگ اقتصـادی، جنگ نظامی، جنگ روانی، جنگ تجزیه و جنگ بین قدرت‌های ارتجـاعی و ناسیونالیستی در تمام جهان اوج خواهد گرفت. در آن صورت واقعا ثبـات جهان از بین خواهد رفت و تروریسم بیشتر، ترافیک مواد مخدر بیشتر، بازار سلاح بیشتر جهان را تهدید خواد کردن. آتشی که تا حال کشورما را در بر گرفته دودش سراسر دنیا را خواهد گرفت.

– می‌گویند حزب شما برای همیشه خاموش شده‌است!

– یک سازمان سیاسی در یک پروسه زمانی ایجـاد می‌شـود. خلق‌الساعه ایجاد نمی‌شود که خلق‌الساعه هم خاموش شود. به شما اطمینان می‌دهـم که ما روزهای سخت حزب خودمان را گذشـتانده‌ایم. بیـش از ایـن گفتـه نمی‌توانم. شما دقت کنید که ما یک حـزب در حـاکمیت بودیـم نـه یـک حزب مخفی در کشورمان، و باز توجه داشته باشید که درکشورما فعلا هیـچ قانون و تنظیمی وجود ندارد. هرکس را که خواسـتند بـی محاکمـه و بـی حداقل تشریقات می‌کشند بی آنکه کسی بداند کی، چرا و کجا کشت! یـک خبرنگاری همین اخیر از طالبا پرسیده بود شما چقدر زندانی سیاسی داریـد؟ آنها گفته بودند ما هیچ زندانی سیاسی نداریم. طالبا راست گفته بودنـد، در افغانستان زندانی سیاسی وجود ندارد، هرکـس را بگـیرند می‌کشـند. هیـچ ضرورتی به محاکمه و زندان کردن و شمارش کردن زندانی ندارند.

از ما می‌پرسند چاره کار در افغانستان چیست؟

حرف ما روشن است. تـا مجمـوع نیروهـای چـپ، روشـنفکر، دمکرات و آزادیخواه افغان احساس مسئولیت نکنند برای حفظ هویت ملـی خود، برای ایجاد یک وطن، برای حفظ افغانستان و دسـت بـه دسـت هـم ندهد در ایجاد یک حکومت ملی اشتراک نکنند و مشترکا جوابگـو نباشـند کار درست نخواهد شد. تا جوان‌های ملی در این دولت نوپا سـهم نگـیرند این دولت نمی‌تواند حداقل خواست‌های مردم ما را تامین کند. واقعـا یـک حکومت وسیع و فراگیر که در آن نه تنها یک حزب سیاسی، یـک نـیروی واحد بلکه نیروهای وسیع دمکراتیـک ملـی، آزادیخـواه و ترقیخـواه، حتـی نیروهای مذهبی، البته آن نیروهـای مذهبـی کـه درجبهـه فناتیسـم و در جبهه تعصب قرار نداشته باشد. آن مذهبی‌هـا کـه احسـاس وطـن‌پرسـتی داشته باشند می‌توانند در دولت ملی اشتراک کنند. ایـن یگانـه راه نجـات افغانستان است. بنابراین قضیه افغانستان در عین بغرنجی ساده است، اگـر از طریق سازمان ملل مسئله حل شود و نیروهای نظـامی کشـورهائی کـه مردم افغان به آنها حساسیت ندارند و کشورهائی که در صدد بـردن منـافع خود در افغانستان نیستند زیر فرمـان سـازمان ملـل متحـد وارد افغانسـتان شوند، حتی اگر یک دولت موقت عبوری ۲-۳ سـاله ایجـاد کننـد. دولتـی متشکل از تکنوکرات‌ها، بوروکرات‌های افغانستان که فراوان وجود دارد. در همین شب‌ها شما در تلویزیون‌ها بشکل تبلیغاتی نشان می‌دهند فلان دکتر رفته‌است یک خانه را در افغانستان به شفاخانه(بیمارستان) تبدیل سـاخته و یا یک زن آلمانی به زنهای افغان کمک پزشـکی می‌کنـد. مـن بـه شـما می‌گویم که همین‌حالا صدها پرفسور و دکتر افغانی در شفاخانه‌های اروپا و امریکا داریم، ما صدها کادر فنی و تخصصی و نظامی داریم کـه در اتحـاد شوروی سابقه سرگردان و آواره هستند. امنیت از اینها در افغانستان فراهم شود تا به میهنشان بازپس بگردند و شفاخانه‌ها را دایر کنند. این کادر فنی و حرفه‌ای اگر به افغانستان بازپس بگردد پایه و اساس یک اردوی ملـی را زیر نظر سازمان ملل متحد می‌توان ریخت. وزارتخانه‌های اساسـی مـالی، اقتصادی و فرهنگی را باید ایجاد کرد، سیستم پولی را ایجاد کرد، سیسـتم بانکی را احیاء کرد. همه اینها در افغانستان از بین برده شده‌اسـت. وقتـی اینها فراهم شد، بعد از طی دو تا سه سال زمینه یک انتخابات فراهم خـواد شدن. بگذارید ۵۰ فی صد این انتخابـات دمکراتیـک باشـد، امـا بـهرحال سازمان ملل متحد زمینه یک حکومت قانونی را در افغانستان فراهم ساخته است. در غیر اینصورت هر رقم حکومتی، با هر رقم نسخه‌ای کـه مداخلـه خارجی در آن باشد از نظر مردم افغان یک حکومت غیر قانونی است و فورا همه مردم با آن به مخالفت برخواهد خیستن، روشنفکران بـا آن همکـاری نمی‌کنند، کادرهای فنی و تخصصـی بـا آن همکـاری نمی‌کننـد و چنیـن حکومتی ثبات نمی‌تواند بوجو بیآورد و جنگ هم ختـم نمی‌شـود و صلـح و امنیت هم به افغانستان نخواد آمدن. این طرح ماست.

کشورهای همسایه و کشـورهای جـهان یـک بـار بیاندیشـند و منافع یک کشور ضعیف را هم پیمانه منافع خودشان در نظر بگیرند. مـردم ما بسیار مردم ساده هستند و با سرعت تغییر پذیر هستند. با حداقل کمـک وهمکاری اقتصادی و اجتماعی ما می‌توانیـم مناسـبات جنگـی موجـوده را تغییر بدهیم. متاسفانه در گذشته ما اینطور فرصـت پیـدا نکردیـم، شـرایط بین‌المللی اجازه نداد، اشتباهات بزرگ هم صـورت گرفـت. مـا بـا بدبینـی آینده را نمی‌نگریم و امیدواری بسیاری داریم. مـا نمـی‌گوئیـم کـه منـافع بین‌المللی را کاملا باید نادیده بگیریم. امروز نمی‌توانـد هیـچ کشـوری در جهان منافع بین‌المللی را نادیده بگیرد، بخصوص قدرت‌های بزرگ را. آنها ملانصرالدین نیستند که ما صرف بگوئیم به ما کمک کنید و چـیزی از مـا نخواهید. درعین حال، این آنها هستند که اگر منافع ملـی مـردم مـا را در نظر نگیرند ثبات و صلح بوجود نمی‌آیـد و منـافع آنـها هـم در دورنمـای استراتژیک تامین نمی‌شود. وقتی شما در باره فناتیسم و تعصب مذهبی در افغانستان صحبت می‌کنید من چاره‌ای ندارم که با صراحت برای شما قصه کنم که خیر اینطور که تصور می‌شود نیست. مـردم مـا مسـلمانان بسـیار متعصـب و دگـم هـم نیسـتند، مردمـان سـاده‌ای هسـتند. همیـن کلمـه لااله‌الی‌الله را هم خوب یاد ندارند که چـی هسـت. همین‌طالبـان کـه بـه شهرها می‌آمدند از مردم عادی در سرک‌ها پرسان می‌کردند که "کلمـه‌ات" را بگو. یعنی می‌خواست بداند مسلمان است یا نه! اگر کلمـه را می‌فـهمید تیر می‌کردند و اگر نمی‌فـهمید اعدامـش می‌کردنـد. چقـدر مـردم عـادی اینطور اعدام شدند. مردم عادی افغان حتی همین کلمه از اسلام را هم یاد ندارند. چطور می‌توان کسـی را کـه کلمـه‌اش را نمی‌دانـد یـک مسـلمان متعصب نامید؟

زیرنویس: منطقه قبائلی که پشتون نشین است (خط دیورنید) بخشی از خاک افغانستان بود که در دوران استعماری انگلستان ، براسـاس قرارداد کمپانی هند شرقی با پادشاه افغانستان آزاد اعلام شد. آن قـرار داد تا سال ۱۹۹۸ معتبر بود و در جریان فتـح کـابل توسـط طالبـان، یکـی از خواست‌های دولت پاکسـتان هنگـام دسـتگیری دکـتر نجیـب‌الله در دفـتر سازمان ملل در کابل این بود که وی به عنوان رئیس جمـهور افغانسـتان و برای نجات خویش از قتل بدست طالب‌ها این قرار داد را تمدیـد کنـد امـا وی زیر بار نرفت. این خواست توسط ژنرال شهنواز تنی که درکودتا علیـه دولت نجیب و به سود پاکستان دست داشت و پس از ناکامی بـه پاکسـتان گریخته و به طالبان پیوسته بود در یک بحث چند دقیقه‌ای با وی در دفـتر سازمان ملل مطرح شد. (توضیح از: "**قاسـم امـیری**" کارشـناس امـور افغانستان و همکار راه‌توده)

دست پروردگان امریکا و انگلستان در افغانستان!

تهیه و تنظیم از: قاسم امیری و حبیب زادفر

عبدالحق در جنگ گرگ‌ها در افغانستان کشته شد!

روزنامه "ایندی پندنت" چاپ لندن، به قلم مارک اورین" مشاور دفاعی این روزنامه گزارشی را در مارس سال ۱۹۸۸ منتشر کرد. این گزارش در آن زمان، بدلیل برسرکار بودن دولت دمکراتیک در افغانستان و جنگ گروه‌های هفتگانه علیه این دولت که از حمایت همه جانبه امریکا و انگلستان برخوردار بودند، با عنایت چندانی روبرو نشد!

امروز که مطبوعات انگلستان و امریکا، با تکیه بر عملیات تروریستی نیویورک و همزمان با برداشتن گام‌های بلند به سوی نژادپرستی و ستیز اسلام و مسیحیت در حرکتند و یکی از قربانیان جنگ گرگ‌ها در افغانستان بنام "عبدالحق" را بزرگ کرده و پیرامون آن مرثیه‌سرائی می‌کنند این گزارش واقعا خواندنی است.

از دل مشتی جنایتکار حرفه‌ای "میانه‌رو" بیرون نمی‌آید!

از گزارش ایندی‌پندنت" و به قلم مشاور دفاعی این روزنامه در باره عبدالحق که او را ژنرال نامیده‌اند با او بیشتر آشنا شویم:

«دستگاه‌های جاسوسی بریتانیا مدت‌هاست که با گروه‌های مجاهدین افغانی در تماس است. "جمعیت اسلامی افغانستان" که مسئولیت این جمعیت را برعهده دارد و یونس خالص آن را رهبری می‌کند فرماندهی دارد بنام عبدالخالق. در ماه مارس گذشته (فروردین ۶۵) عبدالحق به لندن آمد و با خانم تاچر در مورد دریافت هرچه بیشتر سلاح‌های جنگی گفتگو کرد. او از سال ۱۹۸۰ در ارتباط با سازمان جاسوسی انگلستان قرار داشته و بارها بطور مخفیانه با مسئول MI6 در پاکستان دیدار و گفتگو داشته‌است.»

گزارش "ایندی پندنت" در آن زمان همراه با عکسی که در زیر ملاحظه می‌شود و خانم تاچر را در ملاقات با عبدالحق و هنگام دست دادن با وی نشان می‌دهد چاپ شده بود، که متن کامل آن مقاله و این عکس در آرشیو ویژه راه‌توده‌است!

آخرین ماموریت عبدالحق

نشریه WAZ در شماره ۲۹ اکتبر خود، به نقل از روزنامه واشنگتن پست می‌نویسد: رابرت مک فارلین، مشاور امنیتی کارتر (کسی که درجریان جنگ ایران و عراق مخفیانه به ایران سفر کرده و با مقامات عالیرتبه ایران گفتگو کرده بود) توسط "آشنایانش" در پاکستان مطلع شد که عبدالحق از طریق یک تلفن ماهواره‌ای برادرزاده خود در پاکستان را از موقعیت خویش در محاصره طالبان افغانستان مطلع کرده بود. این برادرزاده که در پاکستان زندگی می‌کند به یک امریکائی بنام "جیمزریچی" مسئله را با ماک فارلین در میان گذاشته بود و به این ترتیب سازمان "سیا" را در جریان می‌گذارد! اما عبدالحق قبل از کمک سیا بدست قوای طالبان کشته می‌شود. عبدالحق در تلاش برای ایجاد یک اتحاد بین مخالفان طالبان به افغانستان سفر کرده بود. او در دهه ۱۹۸۰ علیه نیروهای اتحاد شوروی می‌جنگید و آشنائی او با مک فارلین از همین زمان شروع شد. در همین دوران او میهمان کاخ سفید امریکا نیز بود.

شناسنامه واقعی ملاعمر، بن‌لادن، عبدالحق، اسماعیل‌خان، یونس خالص، گلبدین‌حکمتیار، سیاف...

اسماعیل‌خان، بیش از هر کس دیگری متهم به ترتیب دادن ترور احمدشاه مسعود است!

اعدام عبدالحق توسط طالبان در افغانستان و مرثیه‌سرائی‌هائی که برای او برپا داشته‌اند، مطلعین در امور افغانستان را بر آن می‌دارد تا بخشی از حقایق مربوط به افغانستان و جنگ گرگ با گرگ بر سر دریدن "بره" را بازگو کنند. عبدالحق را می‌گویند ظاهرشاه به افغانستان فرستاده بود تا میانه‌روهای طالبان را جمع کرده و فرماندهی آنها را برعهده بگیرد. حتی از او بعنوان وزیر دفاع آینده دولت افغانستان نیز یاد می‌شود! ببینیم این میانه‌روئی که انگلستان و امریکا از کیسه پرفتوت خود بیرون کشیده و برای صلح و صفا و برقراری دمکراسی به افغانستان فرستاده بودند کیست و چه تفاوتی بین او و ملاعمر و یا اسامه بن‌لادن و دیگر جنایتکارانی که با سرنوشت مردم افغانستان بازی می‌کنند کیست؟!

این اطلاعات و این آگاهی‌ها ضرورت دارد، چرا که بسیاری هنوز چنین امید دارند که از دل طالبان، میانه روها بیرون بیآیند و از زیر چتر نظامی امریکا وانگلستان طرفداران دمکراسی و آزادی!

عبدالحق از فرماندهان خالص در جلال آباد بود. در سال‌های حضور ارتش سرخ در افغانستان نیروها و سازمان‌هائی که زیر نام اسلام با دولت مرکزی می‌جنگیدند دو جبهه و پایگاه مهم داشتند. جلال آباد و قندهار.

ملاعمر که حالا حاکم امارات متحده افغانستان شده و طالبان او را امیرالمومنین صدا می‌کنند، در آن دوران فرمانده نیروهای مستقر در قندهار بود و " خالص" بخش جلال آباد را رهبری می‌کرد که عبدالحق فرمانده نظامی او بود.

عبدالحق یکی از خشن‌ترین، بی‌رحم‌ترین و منفورترین افراد در میان نیروهائی بود که با دولت مرکزی می‌جنگید و با تنها کسی که از این نظر قابل قیاس است، گلبدین حکمتیار است که اکنون در ایران بسر می‌برد۰ سال ۶۲ سازمان اطلاعات مرکزی امریکا "سیا" پولی را اختصاص داده بود به جنگجویان افغانی مقیم پاکستان۰ یکی از اتهامات عبدالحق گرفتن همین پول و به کار انداختن آن در شبکه مافیائی قاچاق مواد مخدر و بازکردن حساب بانکی در شیخ نشین‌های خلیج فارس بود۰

عبدالحق، عمر، اسماعیل‌خان، غنی تیموری، آمر سید محمد، حکمتیار، یونس‌خالص، سیاف و بن‌لادن همگی با هم در ارتباط بوده و هرکدام گروه‌های مسلحی را دراختیار داشتند۰

سازماندهی و حتی شناسائی این افراد برای ارتباط منظم با آنها توسط سازمان "سیا" صورت گرفت، اما درعین حال روی برخی از این افراد سرمایه‌گذاری ویژه کرده بود۰ از جمله اسماعیل‌خان، ملاعمر، عبدالحق، سیاف و بویژه گلبدین حکمتیار، که در راس همه آنها قرار داشت و مورد توجه ویژه انگلستان هم بود۰

طالبان یک شبه بوجود نیآمدند۰ در همان ابتدای دهه ۶۰ گروه‌های معروف به طالبان زیر فرماندهی همین افرادی که در بالا نامشان برده شد می‌جنگیدند۰ برای مثال مولوی قیوم در بخش "دوآب" هرات ۶۰۰ نفر نیروی مسلح داشت که نام این واحد طالب بود۰ هیچکس در سنگرهای این ۶۰۰ نفر راه پیدا نمی‌کرد۰ فرماندهان این طالب‌ها، بیشتر از میان فرماندهان دستچین شده گروه‌های زیر فرماندهی گلبدین حکمتیار انتخاب شده بودند۰ در همان زمان در هرات "اسماعیل‌خان" که او را تورن اسماعیل هم صدا می‌کنند خشن‌ترین و بی‌رحم‌ترین گروه‌های جنگجو را متشکل کرده بود۰

در جنگ جلال آباد که آغاز فروپاشی دولت دکتر نجیب‌الله بود، عبدالحق از ملاعمر در قندهای کمک گرفت۰ بدستور عبدالحق در جنگی که منجر به سقوط جلال آباد شد، جنگجویان زیر فرمان او دستور داشتند خشن‌ترین رفتار را با مردم محلی و نیروهای دولتی داشته‌باشند و با همین فرمان عبدالحق صدها نفر را پس از سقوط جلال آباد با اره و تبر قیمه قیمه کردند۰ یعنی درست شبیه عملیاتی که بعدا طالبان در سراسر افغانستان ادامه داد۰

اسماعیل‌خان (تورن اسماعیل)

اسماعیل خان از افسران ارتش در جریان کودتای حفیظ‌الله امین علیه نورمحمدترکی بعد از روی کار آمدن دولت دمکراتیک خلق درافغانستان بود۰ جناياتی که او در جریان آن کودتا مرتکب شد و در تمام دوران حاکمیت حفیظ‌الله امین نیز ادامه داد در تاریخ ۲۵ ساله اخیر افغانستان کم نظیر است۰ صدها نظامی و عضو حزب حاکم (بویژه جناح پرچم این حزب) در این دوران ناپدید شدند و بعدها معلوم شد که به فرمان او به دست نفراتش به قتل رسیده‌اند۰ او که تمایلات مائوئیستی داشت و چند سالی در جناح خلق حزب دمکراتیک خلق افغانستان قرار داشت و بسرعت در کنار حفیظ الله امین برای کودتا قرار گرفت سهم مهمی در مذهب ستیزی و راندن مسلمانان افغانستان به پاکستان و تشکیل اردوگاه‌های آوارگان و سپس بیرون آمدن باندهای مسلح داشت۰ او را از جمله همکاران حفیظ‌الله امین می‌دانند که برای آن کودتا و عملیات دوران حکومت حفیظ‌الله امین با سازمان جاسوسی امریکا ارتباط برقرار کرد۰

بعد از سقوط دولت دکتر نجیب‌الله اسماعیل‌خان حاکم هرات شد و تا پس از روی کارآمدن هرات نیز در استان حاکم بود۰ در جریان یک تسویه‌حساب درونی میان گروه‌های مسلح و به تحریک واعظ طبسی در خراسان، که اسماعیل‌خان را از نیروهای خودی در هرات می‌شناخت، اسماعیل‌خانه روبروی طالبان قرار گرفت و جنگ بین‌آنها شروع شد۰ اسماعیل‌خان که خود نیز پشتوست سرانجام شکست خورد و به اسارت طالبان درآمد۰ هرات بعنوان یکی از مناطق مهم کشت خشخاش و راه عبور مواد مخدر به ایران در اختیار طالبان قرار گرفت و خواب وخیال‌های اقتصادی و سیاسی واعظ طبسی نقش برآب شد۰ اسماعیل خان را، به دلیل مناسبات قومی و روابطی که در تمام سال‌های جنگ با حکومت مرکزی افغانستان با هم داشتند نکشتند، بلکه زندانی‌اش کردند۰ بعدها گلبدین حکمتیار که در ایران مستقر است و در زاهدان دفترویژه دارد و زیر چتر حمایت واعظ طبسی قرار دارد به توصیه واعظ طبسی با طالبان وارد مذاکره شد و صحنه سازی فرار اسماعیل خان از زندان طالبان را ترتیب داد۰ همان زمان خبرگزاری‌ها با انتشار خبر فرار اسماعیل‌خان، این فرمانده بی‌رحم، کوتاه قد و چابک دنبال محلی برای رسیدن وی به آن بودند، اما هرگز چنین ردپائی پیدا نشد۰ اسماعیل خان خود را به مشهد رساند و سپس یکبار دیگر وارد افغانستان شد۰ این بار او بجای هرات به مناطق شمالی افغانستان رفت و درکنار گروه‌های مسلح و از جمله احمدشاه مسعود قرار گرفت که با طالبان می‌چنگیدند و اسلحه و مهمات از ایران، ازبکستان و تاجیکستان می‌گرفتند۰ او را علاوه بر بی‌رحمی در آدم کشی، بعنوان یکی از افراد دارای تحصیلات نظامی در میان نیروهای جنگی می‌شناسند که دست توانائی در همه نوع توطئه‌ای دارد۰

اسماعیل خان اکنون یکی از افرادی است که انگشت اتهام در سازمان دادن ترور احمدشاه مسعود بصورت بسیار جدی متوجه اوست۰

بی لبخند می‌میرند

زیبا کاوه‌ئی

بار زیادی بر زمین مانده ندارم
دنیا را در بقچه‌ام پیچیده‌ام
بقچه را به گُرده می‌بندم و
دوباره به راه می‌افتم
از پس پوشه‌ای سیاه رنگ
بر پشت آوارگی مدام
گهواره می‌جنبانم
کودکانم هراس می‌مکند
و همواره به یکرنگی آسمان مُومن زاده می‌شوند
بی آنکه بفهمند چرا زمین به تساوی تقسیم نشده‌است
سئوال‌هایشان را کنار گرسنگی سفره می‌چینند
و در انتظار معجزه‌ای
پیش تر از آنکه دوست بدارمشان بی لبخند می‌میرند۰

«نفت» راز "امنیتی" شده‌است!

الف. آذرنگ

مردم از امور مربوط به بازرگانی خارجی، مسائل نظامی، امور امنیتی، قراردادهای نفتی و سهمیه بندی‌های نفت میان‌نهادها، بودجه و سیاست‌های حاکم بر صدا و سیما ۰۰۰، درکنار امور اداری–سیاسی و بودجه دهها نهادی که اساسا از شمول نظارت مردم و مجلس خارج نگهداشته شده و منتصب به "بیت‌رهبری" است. بی اطلاع مانده‌اند. در تنش‌های سیاسی جاری، گاه اشاراتی به این حوزه‌ها می‌شود، اما هیچیک از این اشارات روشنگر حجم عظیم امور پنهان مانده از نگاه نظارتی مردم نیست و اساسا مردم سهمی در جهت‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی بسیاری از نهادها و وزارتخانه‌ها، مقررات وضع شده در دولت‌ها و یا مصوبات مجلس (بویژه مجلسین چهارم و پنجم) نیستند.

نمونه این شیوه عمل و پرهیز از ورود به بحث کارشناسی و آگاه سازی مردم نسبت به آنچه که برای آن مالیات می‌دهند و در واقع جزو اموال عمومی کشور و متعلق به ملت است، تصمیمی است که در باره خصوصی سازی مخابرات، راه‌آهن و هواپیمائی یا در جریان شرف است و یا مرحله به مرحله پیش برده شده و می‌شود. در توجیه این تصمیمات و طرح‌ها، در تمام دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، اگر خبر و نظری هم در مطبوعات انعکاس یافت و یا مجلسین چهار و پنجم نشست و برخاستی علنی هم در باره این امور کردند، تحت عنوان «واگذاری به مردم» توجیه و تبلیغ شد. یعنی واگذاری اموالی که در اصل متعلق به مردم هست و هیچ مبنای قانونی و حقوقی برای واگذاری آن وجود ندارد. تحت همین پوشش، خصوصی سازی لجام گسیخته در دوران هاشمی رفسنجانی انجام شد و برنامه "تعدیل اقتصادی" بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول در ایران بعد از جنگ، «دوران سازندگی» نام گرفت. دورانی که از درون خود بزرگترین و بدیع‌ترین مافیای اقتصادی–سیاسی را بیرون داد!

وقتی مجلس پنجم در آخرین هفته‌های حیات و حضور خود، شتابزده دو طرح "قانون جدید مطبوعات" و "لغو روز ملی‌شدن صنعت نفت" را به تصویب رساند، مطبوعات جدید کشور در حجمی غیر قابل قیاس به توطئه قانون جدید مطبوعات پرداخته و این امکان را از مردم گرفتند تا به مصوبه دوم این مجلس بیشتر بیاندیشند!

زمانی که آیت‌الله جنتی برای ترساندن همه دست‌اندرکاران حکومتی و سنگر گرفته در مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان و مجلس خبرگان رهبری و بیت رهبری تهدید به افشاگری پیرامون قراردادهای نفتی و جیب به جیب شدن پول‌های روی میزی و زیر میزی این قراردادها کرد، همگان آن را هشداری برای دفاع از حریم اقتصادی خویش و مرزهای قرمز مالی او دانستند و بدرستی هم افکار عمومی چنین تشخیص داد، چرا که محمدخاتمی برای جلوگیری از تاثیر این هشدار، آمار باور نکردنی ۲٫۵ میلیارد دلار کالای قاچاق سالانه را مطرح کرد و اینکه جلوی این قاچاق را خواهد گرفت. باز، افکار عمومی در حدس و گمان‌ها فرو رفت، اما به واقعیات دست پیدا نکرد! اینکه آیت‌الله جنتی چه کسانی را خواست بترساند؟ چرا تحقیق و تفحص میان سه نهاد مجلس، مجمع تشخیص مصلحت و بیت رهبری سرگردان مانده‌است و هیچکس زیربار آن نمی‌رود؟ مهره‌های درشت واردکننده کالای قاچاق کیستند؟ و دهها و دهها پرسش بی پاسخ مانده دیگر.

همانگونه که اقتصاد کشور متکی به نفت است، سیاست و توطئه‌ها نیز متکی به همین منبع قدرت سیاسی و اقتصادی است و برای پشت سر گذاشتن مرزهای قرمز اقتصادی–سیاسی، باید ابتدا از این مرز عبور کرد. نه تنها تمام ادعاهای آیت‌الله جنتی، بلکه بسیاری از مصوبات دو مجلس چهارم و پنجم پیرامون قراردادهای نفتی و شرح قراردادهای نفتی که دولت ۸ ساله هاشمی رفسنجانی منعقد کرده و قراردادهائی که در دوره اول ریاست جمهوری محمدخاتمی به امضاء رسیده همه باید زیر نورافکن افکار عمومی قرار گیرد.

فرصت بزرگی در این عرصه، هنگامی که مجلس پنجم تعطیل روز ملی شدن را تصویب کرد و مبارزه ملی مردم ایران برای مالکیت بر نفت خویش را از تقویم سیاسی ایران حذف کرد، از دست رفت و مردم امکان نیافتند تا دست شرکت‌های بزرگ نفتی را در سیاست و اقتصاد ایران بازشناسند. امکان دوم را اظهارات و ادعاهای سیاسی–نفتی آیت‌الله جنتی فراهم آورد، که این نیز می‌رود تا از دست برود. اما صورت مسئله که همان ضرورت آگاهی عمومی مردم از قراردادهای نفتی است پاک شدنی‌است؟ اگر نیست، برای جلوگیری از پنهان ماندن آن در پشت کشاکش‌های سیاسی چه کرده‌ایم؟

لطف‌الله میثمی در اسفند ۷۸، در جمع دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران، در سمینار نفت، طی سخنانی گفت: « رخی می‌خواهند اصل ملی دشن صنعت نفت را از قانون اسای برچینند و ضمن در اختیار قرار دادن منافع نفتی به شرکت‌های خارجی دوباره وقایع پیش از ملی شدن صنعت نفت را تکرار کنند. ما دومین منابع گازی و پنجمین منبع نفت در جهان به شمار می‌آئیم و می‌توانیم اقتصادی مستحکم را بر مبنای آنها پایه گذاری کنیم.»

راه‌توده، در مهرماه ۷۸ (شماره ۸۸) ضمن بررسی درس‌هائی که باید از جنبش ملی شدن نفت گرفت نوشت: «یادآوری زیان عظیم و جبران ناپذیری که کودتای امپریالیستی–ارتجاعی ۲۸ مرداد به کشور ما وارد ساخت، تنها از جهت آشنائی با واقعیت‌های تاریخی مهم نیست؛ مهم‌تر آنست که با توجه به نتایج مرگباری که شکست جنبش ملی شدن نفت ببار آورد، متوجه امروز باشیم و با تمام قوا از جنبش آزادیخواهانه وعدالت طلبانه امروز مردم در برابر توطئه‌های جبهه ارتجاع دفاع کنیم. در این زمینه لازم

به یادآوری است که «مصوبه ۲۶ مرداد مجلس شورای اسلامی، مبنی بر لغو روز ملی شدن صنعت نفت ایران، بعنوان یک روز ملی را باید در رابطه باسیاست‌های جناح ارتجاعی، مبنی بر خصوصی سازی صنایع نفت و گاز کشور و استقرار دوباره سلطه شرکت‌های نفتی امریکائی–انگلیسی بر منابع نفت و گاز کشور بررسی و نقد کرد.»

متاسفانه در این سالها، هشدارهای ما و دیگر نیروهای میهن دوست، مبنی بر ضرورت حراست از منافع ملی در صنایع نفت و گاز، که در سال‌های بعد از جنگ به شدت لطمه دیده است در صفوف نیروهای جبهه‌دوم خرداد و حتی در سطح رهبری آن، بازتاب عملی و کارشناسانه نداشت و همانگونه که راه‌توده نوشته بود، لغو تعطیل روز ملی شدن نفت یک اتفاق ساده نبود، این تصمیم روبنا و انعکاس بیرونی سیاست‌های جدی و همه جانبه در باز گرداندن رژیم حاکم بر صنایع نفت و گاز کشور به سال‌های قبل از پیروزی جنبش ملی شدن نفت بود.

سرگیجه آگاهانه و یا ناآگاهانه برخی جریانات سیاسی و روزنامه‌های وابسته به آنها، نه تنها نشاندهنده تنوع انواع گرایش‌های اقتصادی و سیاسی در جبهه اصلاحات است و باید نسبت به آن حساس بود، بلکه نشاندهنده بی اطلاعی آنها از عوارض و عواقب برنامه خصوصی سازی نه تنها در ایران، بلکه در تمام کشورهائی است که برنامه‌های دیکته شده بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول را در ۲۰ سال گذشته اجرا کرده‌اند.

روزنامه همبستگی

روزنامه همبستگی، در آغاز سال جاری، مقاله‌ای را در چند شماره و تحت عنوان «چرا صنعت نفت ملی شد» چاپ کرد. این روزنامه پس از تکرار یک سلسله اتهامات شناخته شده به حزب توده‌ایران، کودتای امپریالیستی–نفتی ۲۸ مرداد را اینگونه توصیف می‌کند:

«دکتر مصدق در اوج شهرت و اعتبار وجاهت ملی و محبوبیتی بود که تا آن زمان برای یک رجل سیاسی سابقه نداشت. آن روز چه کسی پیش بنیی می‌کرد که این رجل نامدار و محبوب سیاسی، کمتر از ۳۰ ماه بعد، شکسته و فرسوده، در لباس بدقواره و مندرس در دادگاه نظامی به اتهام خیانت به مهین محاکمه شود. روزگار است، آن که گه عزت دهد، گه خوار دارد– چرخ بازیگر، از این بازیچه‌ها بسیار دارد.» (همبستگی ۲۲ فروردین ۸۰)

روزنامه‌های مخالف اصلاحات که تکلیف خود را با این مباحث در مجلس پنجم و با لغو روز ملی شدن نفت روشن کرده‌اند، چرا هیچ شخصیت سیاسی، هیچ نماینده‌ای از میان نمایندگان وابسته به فراکسیون همبستگی در مجلس ششم و هیچ روزنامه طرفدار اصلاحاتی از سردبیر روزنامه همبستگی نپرسید: چه کسانی باید از این مورد عبرت بگیرند؟ مدافعان منافع ملی یا ارتجاع وخائنان به منافع ملی؟

روزنامه نوروز، که بیش از روزنامه همبستگی خود را وابسته به جبهه اصلاحات می‌داند در شماره ۱۱۸ تیر ۸۰، از قول گروه اقتصادی خود و به نقل از " یک منبع آگاه در وزارت بازرگانی" که هویت او پنهان است می‌نویسد: «در طول سال‌های گذشته که مسائل سیاسی مانع از پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی بود، کارهای مفصل تحقیقاتی در خصوص رژیم تجاری کشور صورت گرفته و بخشی از آن در برنامه سوم توسعه نمود پیدا کرده‌است، ولی باید تغییرات ایجاد شده در این زمینه را در جهت مصالح و منافع ملی و نه همگام شدن با سازمان تجارت جهانی دانست»

یکی از تغییراتی که ظاهرا و بنا به این ادعا در جهت مصالح و منافع ملی کشور در برنامه سوم گنجانده شده، موضوع خصوصی کردن صنایع نفت و گاز کشور است.

فصل چهارم قانون برنامه سوم، به تنظیم سیاست خصوصی کردن واحدهای دولتی و عمومی اختصاص دارد. در ماده ۱۲ این فصل آمده‌است: «کلیه سهام متعلق به وزارتخانه‌ها، موسسه‌های دولتی، کلیه شرکت‌های دولتی موضوع ماده ۴ قانون محاسبات عمومی کشور و موسسات انتفاعی وابسته بدو دولت۰۰۰ از جمله شرکت ملی نفت ایران و شرکت‌های تابعه و وابسته به وزارت نفت و شرکت‌های تابعه آنها۰۰۰ مشمول مقررات این فصل خواهد بود.»

براساس این بخش از قانون برنامه سوم، شرکت ملی نفت ایران و دیگر شرکت‌های وابسته به وارت نفت در حیطه واگذاری به بخش خصوصی قرار گرفته‌اند. قبل از این و پیش از انتخابات دوم خرداد ۷۶، برای خصوصی سازی واحدهای تولیدی عمدتا به عدم سود دهی و بازدهی پائین اقتصادی برخی از واحدهای دولتی اشاره می‌شد. در حالیکه این بهانه در مورد شرکت نفت صادق نیست. این شرکت که از پربازده‌ترین شرکت‌ها به شمار می‌رود، نه تنها باری بر دوش دولت نیست، بلکه همواره تکیه گاه اصلی دولت از نظر تامین بودجه نیز بوده‌است.

اضافه بر این، باتوجه به اهمیت استراتژیک نفت در ابعاد اقتصادی ملی و جهانی، واگذاری آن به بخش خصوصی به کاهش قدرت سیاستگذاری دولت در عرصه‌های مختلف منجر و خطر بالکانیزه کردن ایران را در پی خواهد داشت.

واقعیت این است که واگذاری شرکت ملی نفت به بخش خصوصی (سرمایه‌داری تجاری صنتی) باتوجه به تفاوت و تناقض بین اهداف این بخش و اهداف ملی، این سیاست عملا تهدیدی است برای منافع ملی کشور.

از نظر قانونی نیز اساسا طرح ماده ۱۲ (بویژه قسمت مربوط به شرکت ملی نفت ایران" غیر قانونی است، زیرا

۱– در ماده ۴ قانون اساسنامه شرکت ملی نفت ایران، مصوب ۱۳۵۶٫۴٫۱۷ آمده است: «هدف از ایجاد وزارت نفت اعمال اصل مالکیت و حاکمیت ملی ایران بر ذخائر و منابع نفت و گاز کشور» است.

۲– در ماده یک لایحه متمم لایحه قانونی تاسیس وزارت نفت،

مصوب ۱۳۵۹٫۳٫۲۹ آمده است: «هدف از ایجاد وزارت نفت اعمال اصل مالکیت و حاکمیت ملی ایران برذخائر ومنابع نفت و گاز کشور» است.

۳– در ماده ۲ قانون نفت، مصوب ۱۳۶۶٫۷٫۹ نیز گفته شده «اعمال حق حاکمیت و مالکیت نسبت به منابع و تاسیسات نفتی متعلق به حکومت اسلامی است که براساس مقررات و اختیارات مصرح این قانون به عهده وزارت نفت می‌باشد.»

در کلیه مواد قانونی فوق به لزوم حفظ "مالکیت" ملی به عنوان یک وظیفه اصلی برای شرکت ملی نفت ایران و وزارت نفت تاکید شده‌است.

اکنون که کابینه جدید تشکیل شده و محور فعالیت‌های اقتصادی آن "اجرای برنامه سوم" اعلام شده‌است، باید این سئوال را طرح کرد که آیا دولت اصلاحات می‌تواند در عرصه اقتصادی و در چارچوب برنامه سوم، در مسیری اینگونه خلاف قانون حرکت کند؟ آیا برنامه سوم باندازه کافی با برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی فاصله گرفته‌است؟ آیا می‌توان در چارچوب این قانون و مصوبه دولت اصلاحات

سیاسی–اقتصادی بود و بر دست درازی صاحبان ثروت و نقدینگی به مخابرات، نفت و... چشم پوشید؟

در حالیکه می‌توان بر نقش مجلس ششم در پایداری در برابر قانون شکنی‌ها و احیای اقتدار ملی آن با دیده‌ای تائید آمیز نگریست، آیا می‌توان ضمن تائید این تلاش و کوشش، قانون گریزی در عرصه اقتصادی را نادیده گرفت؟ آنها که با رای اعتماد عمومی به مجلس رفته‌اند تا از حق مالکیت ملی و منافع عمومی دفاع کنند و از حکومت قانون دفاع می‌کنند، آیا می‌توانند خود گرهی‌ترین قوانین حاکم بر اقتصاد ملی کشور را ندیده بگیرند؟ اگر نمایندگان مجلس خود را موظف به مخالفت با این اصل از قانون برنامه سوم و دفاع بی چون و چرا از حق مالکیت ملی بر صنایع نفت و گاز کشور ندانند، چه وظیفه مهم‌تری برای خود در نظر دارند؟

قرار دادهای پیش فروش نفت

درکنار سیاست‌های واگذای شرکت ملی نفت و شرکت‌های تابعه آن به بخش خصوصی، واگذاری نفت و گاز سرخس به آیت‌الله طبسی تحت عنوان ایجاد منطقه آزاد تجاری، انعقاد قراردادهای بیع‌متقابل (بای‌بک)، سیاست پیش فروش نفت با قیمت‌های نازل و بسیار پائین‌تر از قیمت بازار قرار دارد.

در سال ۷۷، سیاست پیش فروش نفت به ارزش یک میلیارد دلار را به قیمت هر بشکه ۸٫۵ دلار (حتی بنا بر برخی گزارش‌ها بشکه‌ای ۶ دلار) را در شرایطی که قیمت نفت در بازار جهانی بالغ بر ۱۴ دلار در هر بشکه بود را اجرا شد. مردم نمی‌دانند این سیاست را راسا دولت اتخاذ کرد و بنا بر رسم موجود در جمهوری اسلامی، در پشت صحنه بر سر آن توافق می‌شود و به دولت برای اجرا ابلاغ می‌شود!

روزنامه ایران در آن زمان و در دفاع از این نوع قراردادها نوشت: «این به معنای استقراض از خارج با نرخ‌های بهره متفاوت است» و چنین توجیه شده که دولت جهت مقابله با شرایط اقتصادی به ارث رسیده از دولت رفسنجانی مجبور به این اقدام شده‌است و این به زبانی ساده یعنی فشار از پشت صحنه و یا از درون کابینه اول به دولت خاتمی برای ادامه سیاست‌های دولت هاشمی رفسنجانی!

متاسفانه این سیاست در شرایط بهبود وضعیت ارزی دولت که حاصل قیمت بالاتر نفت در بازار جهانی است نیز ادامه دارد. حتی با تکیه بر همین یک نکته، می‌توان پی برد که سخنان جنجال برانگیز اخیر آیت‌الله جنتی پیش از آنکه برخاسته از دفاع از منافع ملی باشد، یک مانور تهدیدکننده سیاسی برای مصون ماندن دایره نفوذ و بهره‌گیری اقتصادی خود وی در دایره بزرگتر مافیای اقتصادی در جمهوری اسلامی است. اگر خلاف این بود، هم خود آیت‌الله و هم روزنامه‌هائی که در تائید و یا تکذیب اظهارات وی مطالبی را منتشر کردند می‌نوشتند که «بموجب این قرار داد، ایران در برابر دریافت سه میلیارد دلار قرض از بانک‌های ژاپنی، تا یازده سال تعهد کرده است نفت را به قیمت ثابت ۱۱ دلار در بشکه به طرف ژاپنی خود بفروشد.»

قرارداد با ژاپنی‌ها

قرار داد با ژاپن معطوف به بهره‌برداری از حوزه نفتی آزادگان است. حوزه نفتی آزادگان، که در سال ۱۹۹۹ کشف شد، پس از حوزه نفتی "پرایوبای" در روسیه که در سال ۱۹۸۲ کشف شد بزرگترین حوزه نفتی جهان است.

براساس قرارداد منعقده بین بانک همکاری بین‌المللی ژاپن و شرکت نفت ایران که واحد بازاریابی بین‌المللی شرکت ملی نفت ایران است، طرف ژاپنی تا فروردین سال آینده یک میلیارد دلار و طی دو سال بعد یک میلیارد دلار در سال به طرف ایران قرض خواهد داد. در مقابل، طرف ایرانی تعهد کرده است که اصل و بهره این وام سه میلیارد دلاری را طی ۱۱ سال با تحویل نفت خام به قیمت ثابت ۱۱ دلار در بشکه باز پرداخت کند.

منشاء قراردادها

در تبلیغات رسمی وزارت نفت پیش فروش نفت به قیمت ثابت و کمتر از نرخ ارز، درکنار قراردادهای بیع متقابل، بعنوان یکی از ابتکارات جمهوری اسلامی در دسترسی به بازارهای جهانی عنوان می‌شود؛ در حالیکه این سیاست هم مانند دیگر سیاست‌های دو دهه گذشته، ریشه در رژیم گذشته دارد.

هنری کسینجر وزیرخارجه اسبق امریکا، چند کتاب خاطرات نوشته است. یکی از این کتاب‌ها که عنوان آن مورد استفاده هاشمی رفسنجانی هم قرار گرفته "سال‌های بحران" نام دارد. در این کتاب کسینجر ضمن اشاره به تقاضای شاه جهت افزایش صادرات نفت ایران به امریکا می‌نویسد:

«شکایت همیشگی شاه این بود که ما به اندازه کافی از ایران نفت نمی‌خریم. زمانی که من در مارس ۱۹۶۹ در سفارت خانه ایران در واشنگتن با شاه که جهت شرکت در مراسم خاکسپاری آیزنهاور به امریکا آمده بود ملاقات کردم، او از فرصت استفاده کرد و پیشنهاد کرد که امریکا ذخیره نفتی خود برای مقابله با قطع عرضه جهانی نفت در شرایط وقوع یک جنگ بزرگ را با پر کردن رگه‌های ممکن زیر زمینی خود گسترش دهد. در جهت این هدف شاه اعلام آمادگی کرد که بمدت ۱۰ سال، سالانه به قیمت باور نکردنی ۱ دلار در بشکه به ما نفت بفروشد.» (سال‌های بحرانی، نوشته هنری کسینجر، شرکت انتشاراتی "لیتل–براون" بوستن ۱۹۸۲– ص ۸۵۷)

اگر تشابه اسمی بین کتاب خاطران کسینجر و کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی تصادفی باشد، ادامه سیاست پیش فروش نفت به قیمت ثابت و کمتر از قیمت بازار، در جمهوری اسلامی تصادفی نیست. طبقه جدید سرمایه‌دار کمپرادور جمهوری اسلامی، مانند سلف خود در رژیم گذشته، تنها بفکر پر کردن هر چه بیشتر حساب‌های بانکی و افزایش نقدینگی خود است و در این راه آماده هر نوع سازش و پشت کردن به منافع ملی است!

عدم شفافیت

همه این قراردادها و سیاست‌های غیر ملی، در خفا و بدور از شفافیت صورت می‌گیرد. تاکید ما بر ضرورت شفافیت د رامور، بویژه در رابطه با قراردادهای خارجی بخشا از اینروست که یادآور شویم دولت اصلاحات با قول شفافیت در امور انتخاب شده‌است و همه شفافیت مورد نیاز و خواست جامعه "شفافیت سیاسی" نیست، بلکه "شفافیت اقتصادی" نه تنها خواست اصلاحات و جنبش است، بلکه امروز، برای پیشبرد اصلات و بسیج عمومی مردم برای دفاع از یورش به پایگاه اقتصادی مخالفان جنبش از اولویت نیز برخوردار است!

متاسفانه وزارت نفت، در مذاکرات با طرفین خارجی که جای خود دارد، حتی در نشست‌های پر هزینه‌ای هم که هر چند وقت یکبار در داخل کشور برگزار می‌کند، به خبرنگاران ایرانی اجازه شرکت در آن را نمی‌دهد! بعنوان نمونه، در اردیبهشت امسال، نشست ۱۱ کشور صادر کننده گاز جهان در تهران برگزار شد. وزارت نفت یک هفته پیش از برگزاری این اجلاس از سردبیران روزنامه‌ها خواست تا با انعکاس گسترده اخبار اجلاس به "منافع ملی" خدمت کنند، اما یک روز پیش از آغاز اجلاس اعلام کرد که فقط خبرنگاران خارجی اجازه حضور در اجلاس یاد شده را دارند. (انتخاب ۳۰ اردیبهشت ۸۰)

در نشست‌های خارجی، مقامات وزارت نفت به دور از چشم ناظر مردم به معاملات پشت پرده ادامه می‌دهد. حتی بر اساس گزارشی که بخشی از آن پیشتر در راه‌توده نیز منتشر شد، فردی بنام "مهدی ورزی" یکی از هم تیمی‌های حسین کاظم پور اردبیلی، مشاور عالی وزیر نفت در امور بین‌المللی، مدت‌ها قبل از تصمیم دولت برای تصویب قانون برنامه سوم و واگذاری شرکت نفت به بخش خصوصی، در لندن و در یکی از جلسات همین اجلاس گفته بود» شرکت ملی نفت ایران باید ملی بودن را برای همیشه فراموش کند» لازم به یادآوری است که نامبرده رابط بین وزارت نفت و شرکت‌های نفتی در لندن است!

غفلت اصلاح طلبان

محمدسلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی طی یک گفتگوی اختصاصی با خبرنگاران گروه اقتصادی روزنامه توقیف شده "فتح" (جانشین روزنامه خرداد، با امتیاز عبدالله نوری) در آستانه انتخابات مجلس ششم گفت: «من نمی‌دانم آقای خاتمی به چه دلیل در دیدار با نمایندگان مجلس خبرگان، سیاست‌های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی را تائید کردند، چون تائید این سیاست‌ها به معنای تائید سیاست تعدیل اقتصادی است که دقیقا مغایر با شعارهای خاتمی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری است. من اصلا با حرف ایشان موافق نیستم و تائید ایشان از سیاست‌های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی قابل پذیرش نیست. خاتمی نسبت به مسائل سیاسی و فرهنگی اشراف زیادی دارد، اما در زمینه مسائل اقتصادی از چنین تبحری برخوردار نیست و شاید بعضی از اظهار نظرهای ایشان دراین باره ناشی از این مسئله باشد. چون این مواضع با مواضع اولیه ایشان مطابقت ندارد. برنامه سوم بر اساس سیاست تعدیل اقتصادی شکل گرفته است و تفاوتی از این لحاظ با برنامه دوم ندارد و این برنامه پاسخگوی خواست‌ها و نیازهای جامعه نیست. در صورتی که نمایندگان چپ و بطور مشخص سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به مجلس ششم راه یابند، سعی خواهند کرد تا تغییراتی در این برنامه ایجاد کنند.»

مجلس ششم با حضور نمایندگی از سازمان مذکور تشکیل شد و کابینه دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی نیز رای اعتماد از این مجلس گرفت. حال بررسی برنامه سوم در مجلس مطرح است. حالا که مجلس با شعار "**یاعلی مدد**" در اختیار اصلاح طلبان حکومتی قرار گرفته، زمان عمل به وعده‌ها فرا رسیده‌است و مردم می‌گویند: «**الوعده وفا**»

بقیه از شاه حسین تا "ظاهر" بی "شاه"

آنکه سلطنت می‌کرد و جشن تاجگذاری در تخت جمشید می‌گرفت، حداقل برای فتح "قهدریجان" که همان "قدرجون" اصفهان خودمان در زمان شاه سابق است و برای فتح شهرستان کوچک نجف آباد ۱۶ هزار نیروی ویژه را پیشاپیش روانه این شهر نمی‌کرد تا سپس خود بعنوان فاتح وارد آن شود! که مثلا می‌تواند پایش را در نعلین آیت‌الله منتظری کند و رقیب شکنی کند. اگر رقیب نبود و ترسی وجود نداشت که دیگر به این فتح و فتوحات نیازی نبود! آنهم رقیبی که حرف دل مردم را می‌زند و در راس همه حرف‌هایش می‌گوید: «**ما اول انقلاب بی‌تجربه بودیم و این مسئله "ولایت" را در قانون اساسی گنجاندیم" حالا باید مردم در یک همه پرسی تکلیف خودشان را با این اصل روشن کنند. مردم ولایت چماقی نمی‌خواهیم**» و یکی از برجسته‌ترین شاگردانش به این جرم که در مطبوعات نوشت «زیر چتر ولایت مطلقه فقیه می‌خواهند سلطنت را احیاء کنند» (حجت‌الاسلام کدیور)

آن پدر و پسر قم و مشهد را فتح کردند و با پس از سرکوب خونین طلبه‌های مدرسه فیضیه قم و صحن بزرگ امام رضا به زیارت حضرت معصومه و امام هشتم شیعیان رفتند. یکی بی‌کفش و دیگر با چکمه!

سرانجام آن فتوحات در صدها نسخه کتاب و نشریه داخلی و خارجی در دسترس همگان است. سرانجام فتوحات اصفهان و فتح نجف آباد را همگان خواهند خواند. نه نسل‌های آینده، بلکه همین نسل حاضر در صحنه!

بقیه از صفحه ۳۲

تحقق رهنمودهای هیتلر توسط امریکا

اخبار و اعمالی نظیر ماجرای سیاه زخم، تا صبح به صبح همراه با کنترل صندوق‌های پستی، این احساس تهدید، نا امنی و ترس در در اذهان زنده نگه‌داشته شود.. **بدنیست د راین زمینه به تاریخ مراجعه شود و از هیتلر در سال ۱۹۳۸ نقل شود:**

« لازم بود که مردم را روانشناسانه بتدریج آماده نمود و برایشان روشن کرد که بعضی چیزها را که نمی‌شود از راه‌های مسالمت آمیز حل نمود با ابزار زوربایستی حل کرد.

در این رابطه لازم بود که موارد ویژه‌ای در سیاست خارجی را آنچنان توضیح داد و در حد امکان وارونه جلوه داد تا مردم خودشان بتدریج متقاعد به اعمال زور شوند و استفاده از آن را بطلبند.

یک چنین کاری ماه‌ها بطول انجامید، بر طبق برنامه شروع شد، ادامه داده شد و تقویت گردید. آقایان! مسئله اینجاست که خیلی‌ها متوجه این امر نشده‌اند. خیلی‌ها بر این عقیده بودند که همه اینها مقداری اغراق آمیز بوده است. اینها روشنفکران متمولی هستند که هیچ اطلاعی ندارند که چگونه می‌توان مردم را به آن درجه از آمادگی و حرفشنوی رساند که حتی اگر غرش توپ‌ها و نعره بمب‌ها شروع شود باز هم خبردار بایستند.»

(آدلف هیلتر د ر تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ در مصاحبه مطبوعاتی در مقابل روزنامه نگاران آلمان)

گزارش‌های "توکا سرداری"- "کامران شیردل"- "ع•خیرخواه"- "م•فرهمند"- "ن•باران از جنبش ضد جنگ در روسیه و اروپا

«صلح»

در محاصره نظامی امریکا!

آنچه که از آن بعنوان انفجارهای تروریستی در نیویورک و واشنگتن یاد می‌شود، موشک باران کشور ویران شده افغانستان و بزرگترین لشکرکشی امریکا و انگلستان را در اطراف ایران به همراه آورده‌است. میلیون‌ها انسان در کشورهای آسیائی و مسلمان نسبت به این موشک‌باران و لشکرکشی به منطقه به اعتراض برخاسته‌اند. در کشورهای اروپائی نیز، میلیون‌ها نفر از زیر آوار سنگین تبلیغاتی شبکه‌های تلویزیونی خود را بیرون کشیده و با چشمانی بازتر از روزهای نخست حوادث نیویورک و واشنگتن به آنچه در جهان می‌گذرد، می‌نگرند. حوادثی که می‌رود تا جهان را در کام یک جنگ جدید بکشاند. این رویدادها به دولت‌های اروپائی امکان و فرصت داده است تا آزادی‌های موجود در این کشورها را به بهانه مقابله با تروریسم محدود و محدودتر کنند. دو اعتراض مهم در کشور سوئد و سپس در "جنوا"ی ایتالیا که در آنها کنفرانس سران اروپا و امریکا با هدف شتاب بخشیدن به روند جهانی شدن سرمایه و سرعت بخشیدن به لیبرالیسم اقتصادی تشکیل شده بود، به دولت‌های اروپائی نشان داد که اگر سریعا برای محدود کردن آگاهی مردم اروپا از واقعیات این روند اقدام نکنند، امواج مخالفت با لیبرالیسم اقتصادی، این روند را، حتی در خود این کشورها با مخالفت روبرو خواهد ساخت. بخشی از شتاب برای محدود کردن آزادی‌ها در کشورهای بزرگ اروپائی که همزمان با نژادپرستی و تقابل دو مذهب مسیحیت و اسلام پیش برده می‌شود همین انگیزه را دارد.

آنچه را در ادامه می‌خوانید اخبار مربوط به تظاهرات مخالفت با جنگ و افشاگری‌های احزاب چپ و کمونیستی اروپا و روسیه است، که متاسفانه در نشریات فارسی زبان و یا شبکه‌های جهانی تلویزیونی بازتاب نمی‌یابد. این سانسور خبری اجازه گسترش دامنه اطلاع عمومی را نمی‌دهد و میدان را برای شبکه‌های تلویزیونی "سی. ان.ان" و "سی.بی.اس" و دیگر شبکه‌ها آماده می‌سازد تا به یکه‌تازی و جهت دادن به افکار عمومی جهانی ادامه دهند.

گزارش‌های "توکا سرداری" خبرنگار راه‌توده ازروسیه

جنگ سوم- کمیته اجرائیه شورای مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه با حضور و شرکت دبیران احزاب کمونیست کشورهای جدا شده از اتحادشوروی سابق در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۱ با هدف بررسی نتایج حوادث تروریستی نیویورک و واشنگتن تشکیل جلسه داد. در این نشست "گنادی زوگانف"، دبیراول حزب کمونیست فدارسیون روسیه گزارشی از موقعیت سیاسی جمهوری‌های سابق اتحادشوروی و اوضاع جهان ارائه داد و بر ضرورت هماهنگی عمیق‌تر و بیشتر مجموع جنبش کمونیستی برای دفاع از حقوق زحمتکشان و دفاع از صلح جهانی تاکید کرد.

دبیراول حزب کمونیست فدارسیون روسیه، در این نشست مسئله حوادث ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده را طرح کرده و پیرامون آن گفت: ما در ارتباط با این واقعه با ملت امریکا ابراز همدردی کرده و به مردم امریکا تسلیت می‌گوئیم. این موضع‌گیری حزب کمونیست فدارسیون روسیه در اعلامیه‌ای که به همین مناسبت منتشر شد نیز منعکس است. در آن اعلامیه بر این نکات تاکید شد، که هیچ عذر موجهی برای سازماندهندگان این جنایت و سازمان‌های تروریستی جهانی وجود ندارد. شورای مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه بر این اعتقاد است که دلیل گسترش دامنه عملیات تروریستی در سال‌های اخیر باز می‌گردد به عدم حضور اتحاد جماهیر شوروی‌سوسیالیستی در عرصه جهانی، زیرا اتحاد شوروی در سطح جهانی راهنمای فعال سیاست صلح جهانی بود و سیاست و مشی همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای جهان را پیش می‌برد. این سیاست در رابطه با کشورهائی پیش برده می‌شد که دارای اختلافات جدی در نوع نظام اجتماعی بودند.

ایالات متحده امریکا و کشورهای متحد آن در قالب پیمان "ناتو" سیاست خارجی تجاوزگرانه را پیش می‌برند. ما تروریسم جهانی را قاطعانه محکوم می‌کنیم، اما مبارزه با تروریسم جهانی از طریق جنگ ناممکن است و ما نیز قاطعانه با آن مخالفیم. تروریسم جهانی زمانی پایان خواهد یافت که تمام انسان‌های روی زمین از زندگی شایسته و آبرومندانه‌ای برخوردار باشند و همه ملت‌ها و خلق‌ها این امکان را داشته باشند که برای سرنوشت کشور خود تصمیم بگیرند و به استقلال، آزادی، پیشرفت و رشد اجتماعی دست یابند.

زوگانف در پایان گزارش خود تاکید کرد: شورای مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه ملت روسیه و جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی را که خود از نزدیک عوارض و نتایج تروریسم جهانی را در داخل روسیه شاهد بوده‌اند فرا می‌خوانند تا اجازه ندهند تا متکی به حادثه تروریستی در ایالات متحده امریکا زمینه‌های جنگ جهانی سوم را فراهم کنند.

مصاحبه رادیوئی- همزمان با این اجلاس، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه در یک مصاحبه رادیوئی با رادیو پترزبورگ گفت:

می‌خواهند با اتکاء به عملیات تروریستی اخیر در ایالات متحده یک سیاست جنگی را تحت عنوان جنگ جهانی با اسلام به جهان تحمیل کنند. می‌خواهند ما را با کشورهای اسلامی-عربی درگیر کنند. برخی از میزگردهای تلویزیونی که در امریکا پخش می‌شود تقلیدی است از فیلم‌های کابوی‌های- تگزاسی. این مصاحبه‌ها به گونه‌ای تهیه و پخش می‌شود، که بیننده آنها منتظر است ببیند چه کسی زودتر و ماهرانه‌تر سلاح خود را بیرون می‌کشد و شلیک می‌کند. ما از طریق سفیر ایالات متحده در روسیه در رابطه با حادثه تروریستی نیویورک به مردم امریکا تسلیت گفته‌ایم و با آنها ابراز همدردی کرده‌ایم؛ اما اعتقاد داریم که باید هرچه زودتر عاملین و سازماندهندگان واقعی حادثه را شناسائی و معرفی کرد و از اتهامات بیهوده به کشورهای مختلف اسلامی پرهیز کرد. من با صراحت

می‌خواهم بگویم که عمل تروریستی وحشتناکی که در امریکا اتفاق افتاده است ربطی به آن تروریسمی که ما تا کنون می‌شناختیم، ندارد و همچنین ربطی به کشورهای اسلامی هم ندارد. سازماندهندگان عملیات تروریستی نیویورک، حتی بنا به اظهارات مقامات امریکائی تحصیل‌کردگان این کشور بوده‌اند. به این دلیل مقامات ایالات متحده باید بررسی و تحقیق دقیق در باره وقایع نیویورک را از امریکا شروع کنند. حتی اگر اظهار نظرهای رسمی و اولیه در امریکا را پایه تحقیق قرار دهیم، باید سراغ کسانی برویم که در خود امریکا بعنوان عاملین حوادث تروریستی اخیر معرفی شدند آنها دست پرورده‌های سازمان‌های ویژه در خود ایالات متحده امریکا هستند. کافی است نقش ایالات متحده را در حمایت از تروریست‌های افغانی در جنگ‌های افغانستان بخاطر بیآوریم. عملیات "بن‌لادن" را باید از زمان عملیات خرابکارانه در چچن بخاطر آوریم.

مصاحبه معاون کمیته دولتی روسیه:

خبرنگار راه‌توده در مسکو، که اخبار مربوط به واکنش‌ها و بحث‌های جاری در مطبوعات، رادیو، تلویزیون و جلسات مختلف را، در ارتباط با حوادث جاری جهان، پس از عملیات تروریستی نیویورک جمع آوری کرده و ارسال داشته، همچنین بخش‌هائی از مصاحبه "الکساندر شابانوف"، معاون نماینده کمیته شورای دولتی در رابطه با مسائل بین‌المللی با خبرنگار روزنامه پراودا را ارسال داشته است.

شابانوف در این مصاحبه گفت:

«همه این مسائل در پشت تراژدی تروریستی نیویورک مطرح است. من تصور نمی‌کنم که آنچه در حال وقوع است یک جنبش جهانی برای مبارزه با تروریسم باشد. ایالات متحده می‌گوید که «این یک جنگ است؛ جنگی به شیوه جدید و غیر عادی.»

از نظر ما نیز این یک جنگ غیرعادی است. جنگی که با تغییر جهت‌ها، تغییر پیمان‌ها، تغییر اتحادها، آرایش جدید نیروها و با هدف تغییر شرایط سیاسی و استراتژیک جهانی شروع شده‌است. به همین جهت هم واکنش کشورهای مختلف نیز نسبت به آن گوناگون است، به شیوه‌ای که حتی کشورها مراقب یکدیگرند و هر یک سعی می‌کند از دیگری عقب نماند! گروهی از کشورها، بلافاصله با ایالات متحده همگام شدند، گروه دوم اعلام بی‌طرفی کردند و گروه سوم سیاست انتظار را پیشه کرده‌اند، زیرا در تیررس هدف‌های معین شده برای مجازات قرار دارند.»

در همین ارتباط ما از مواضع ژاپن که اعلام کرده‌است کمک‌های نظامی به ایالات متحده خواهد کرد تعجب می‌کنیم، زیرا چنین امری خلاف قانون اساسی آن کشوراست. مطابق قانون اساسی ژاپن، نیروی نظامی این کشور تنها مجاز به حفظ نظم و امنیت کشور است و دولت این کشور اجازه استفاده از این نیرو را در خارج از کشور ندارد.

رویداد تروریستی نیویورک ضربه‌ای بود اقتصادی، روحی، روانی و سیاسی و سازماندهندگان آن اهداف دیگری را نیز در سر داشتند. در بیلیارد سیاسی حرکتی وجود دارد بنام حرکت سوم. یعنی آنجائی که به آن شلیک می‌شود هدف اصلی نیست، بلکه هدف سومی مورد نظر است، که گلوله به آن هم اصابت می‌کند. در رویداد نیویورک هدف سوم که هدف واقعی و اساسی است دو کشور مشخص روسیه و چین است. روسیه هدف است، زیرا پس از یک دهه ثبات سیاسی و اقتصادی را می‌خواهد شروع کند. چین نیز مورد نظر است، زیرا بصورت برنامه ریزی شده رشد می‌کند، نیرو کسب می‌کند و به راه مستقل خود ادامه می‌دهد و این رشد می‌تواند روزی سد راه ابرقدرتی ایالات متحده شود. در کنار روسیه و چین اروپا هم در تیررس قرار دارد. اروپا هم بعنوان یک قدرت مستقل برای امریکا قابل تحمل نیست. در این میان جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی به سکوهای پرتاب گلوله‌های جنگی تبدیل شده‌اند. ایالات متحده در عین حال که از این جمهوری‌ها بعنوان سکوی پرتاب گلوله استفاده می‌کند، به روسیه هم نزدیک شده و آن را درتیررس خود قرار می‌دهد.»

شابانوف در ارتباط با اخبار و اطلاعاتی که پیرامون سازمان دهندگان حوادث تروریستی نیویورک انتشار یافته نیز گفت:

«فکر نمی‌کنم که حتی سازمان‌های ویژه هم بتوانند دست به چنین عملیات حیرت‌آوری بزنند. تراژدی نیویورک را نمی‌توان به حساب یک گروه گذاشت و به آن جنبه نژادی، عقیدتی و سیاسی داد. حادثه نیویورک یک حادثه هدایت شده بود که نتایج آن تازه آغاز شده و مراحل تکاملی خود را طی می‌کند. وحشت و نگرانی مردم به جا و قابل درک است!»

در آلمان– در کشور آلمان نیز تظاهرات ضد جنگ، دهها هزار نفر را به صفوف خود جلب کرد. به گزارش خبرنگار راه‌توده "م.باران" از "برلین" پایتخت آلمان، روز ۱۳ اکتبر دهها هزار تظاهر کننده که برای مخالفت با جنگ و موشک باران افغانستان در خیابان‌ها به راه افتاده بودند در میدان "ژندارم مارکت" اجتماع کردند. تظاهرات از سه مسیر به این میدان ختم شد. بیش از یکصد موسسه و نهاد سیاسی، مذهبی، سندیکاها و انجمن‌های طرفدار صلح برای شرکت در این تظاهرات مردم را فرا خوانده بودند. فعالان راه‌توده در آلمان، با پلاکارت «نه طالبان نه امریکا» در این تظاهرات شرکت کردند۰این تظاهرات در دو روزنامه نویس دویچلند و یونگه ولت چاپ برلین همراه با عکس‌های آن انعکاس وسیع یافت۰ از جمله عکسی که پلاکارت راه‌توده به خط فارسی در آن منعکس است۰

روزنامه‌های "یونگه ولت" وابسته به حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان و "نویس‌دویچلند"، ارگان مرکزی این حزب تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات ضد جنگ در شهر برلین آلمان را ۵۰ هزار نفر تخمین زدند، که گفته می‌شود از زمان وحدت دو آلمان و دو برلین این بزرگترین تظاهرات ضد جنگ بوده‌است. بصورت همزمان، در شهر اشتوتکارت آلمان نیز تظاهرات ضد جنگ با شرکت ۲۰ هزار نفر برگزار شد. این درحالی است که در روزهای پیش نیز در شهرهای مختلف آلمان، از جمله در شهر دورتموند این کشور تظاهرات و راهپیمائی‌های صلح در مخالفت با لشکر کشی امریکا به منطقه خلیج فارس و موشک باران افغانستان انجام شده‌است. در پایان تظاهرات شهر برلین قطعنامه‌ای در میدان "ژاندام مارکت" قرائت شد که یک بند آن با صراحت کامل از دولت آلمان خواسته شد تا در جنگی که امریکا در خلیج فارس و منطقه آسیا شروع کرده شرکت نکند. در این قطعنامه همچنین آمده‌است، که دولت طالبان، دولتی است دست نشانده امریکا و امریکا به هیچ روی قصد به زیر کشیدن طالبان از قدرت را ندارد، بلکه حضور طالبان در افغانستان را بهانه لشکر کشی به منطقه قرار داده‌است.

بیانیه دبیرخانه حزب کمونیست آلمان– دبیرخانه حزب کمونیست آلمان نیز گزارشی را در ارتباط با گسترش جنگ در جهان و عملیات جنگی امریکا و متحدان آن منتشر کرد. در این گزارش با همگام

شدن دولت آلمان با امریکا در جنگ افغانستان و منطقه خلیج فارس مخالفت شده‌است. در این گزارش می‌خوانید:

«ناتو و امریکا خود را برای یک عکس‌العمل سیاسی در برابر حوادث تروریستی نیویورک ناتوان دیده و به عکس‌العمل نظامی روی آورده‌است. ما از دولت آلمان می‌خواهیم که در عملیات جنگی امریکا شرکت نکند. علاوه بر فعال کردن پارلمان آلمان برای جلوگیری از این همسوئی نظامی، باید کمیسیون‌های فشار از پائین را برای پایان دادن به جنگ بوجود بیآوریم. راه‌های مقابله با تروریسم را، با در نظر داشت حقوق بشر و از طریق سازمان ملل متحد، سازمان حفاظت از حقوق بشر اروپا و دیگر انجمن‌ها و سازمان‌ها می‌توان پیش برد. نظم کنونی جهان باید به سود عدالت اجتماعی، اتحاد و همبستگی همه خلق‌ها، صلح جهانی و تامین حقوق همه بشریت ایجاد شود. حزب کمونیست آلمان از همه اعضای خود می‌خواهد تا در همه تظاهرات ضد جنگ مردم آلمان شرکت کنند.»

مجلس و مردم فرانسه را در جریان واقعیات بگذارید!_ شورای مرکزی حزب کمونیست فرانسه نیز با امضای دبیراول این حزب بیانیه‌ای را منتشر کرد. در این بیانیه آمده‌است:

«با شروع بمباران افغانستان توسط امریکا و متحدانش، ما لحظات بسیار سخت و حساسی را پشت سر می‌گذاریم. مبارزه با تروریسم وظیفه سازمان ملل متحد است و به همین دلیل حزب کمونیست فرانسه خواهان تشکیل سریع جلسه اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد است. با توجه به اینکه دولت فرانسه خود را مستقیما با لشکر کشی امریکا گره زده و کشور فرانسه عملا در این ماجرا درگیر شده‌است، این از وظائف نخست وزیر فرانسه است که پارلمان این کشور را در جریان مسائل قرار داده و همه ما به یک جمعبندی ملی برسیم.»

بیانیه حزب کمونیست افریقای جنوبی — حزب کمونیست آفریقای جنوبی بمباران افغانستان توسط ایالات متحده را محکوم کرده و اعلام داشت قربانیان اصلی این بمباران‌ها زنان و کودکانی هستند که زیر سلطه جابرانه نظامیان طالبان قرار دارند.

صرفنظر از آنکه ریشه‌های پرووکاسیون و تحریکات ۱۱ سپتامبر در کجاست هیچ توجیهی برای شروع جنگ علیه مردم افغانستان یا کشورهای دیگر وجود ندارد. حزب کمونیست آفریقای جنوبی همه سازمان‌های مدنی، کلیساها، مساجد، سازمان‌های سیاسی و غیره را فرا خواند تا فعالانه علیه جنگ بسیج شوند و مردم ایالات متحده، ژاپن، اروپای غربی و دیگر بخش‌های جهان را فراخواند تا علیه جنگ در افغانستان بپاخیزند. حزب کمونیست افریقای جنوبی اعتقاد دارد که جنبش عدالتخواهی و کارگری جهان سرانجام خواهد توانست سازمان ملل متحد را علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم ایالات متحده در کنار خود قرار دهد.

جوانان حزب کمونیست فرانسه: جنبش جوانان کمونیست فرانسه نیز در باره حملات امریکا به افغانستان بیانیه‌ای صادر کرد و در آن ضمن محکوم کردن حملات امریکا و انگلیس به افغانستان از جمله نوشت: جنگ بشردوستانه وجود ندارد. اندیشه *بمبارانهای اصلاحگرانه* بیشتر به هذیان گویی شبیه است. هذیانی که نمونه آن را می‌توان در بمباران یک گروه از پناهندگان کوزوو توسط ناتو مشاهده کرد.

ما اعلام می‌کنیم: جنگی که امروز توسط امریکا به راه افتاده است، نه برای آزادی مردم افغانستان است ، نه مبارزه علیه تروریسم و نه دفاع از منافع بشریت. بوش با این عملیات جهان را به سمت جنگ و خشونت سوق می‌دهد. جهان مبتنی بر صلح و انسانیت هرگز نمی‌تواند بر روی ویرانه‌های جنگ بنا شود.

بیانیه حزب کمونیست امریکا– بوش و رسانه های جمعی میکوشند تا به ابزارهای نظامی متوسل شوند و قدرت امریکا را تا مناطق دور دنیا گسترش دهند و کشور ما را به سربازخانه‌ای مبدل کنند که در آن آزادی‌های مدنی و حقوق شخصی پایمال شده باشد و آزادی‌های دمکراتیک را به نام مبارزه با تروریسم محدود کنند.

تحریم اقتصادی و اعمال مجازات‌ها علیه ملت‌های کوچکتر، ترورهای سیاسی، تسلیح و آموزش تروریست‌هایی از قبیل مجاهدین افغانستان، کنتراها در نیکاراگوئه، شبه نظامیان در کلمبیا توسط سازمان اطلاعاتی امریکا، از جمله نمونه‌هایی است که میلیون ها نفر در سراسر جهان را متقاعد کرده است که دولت ایالات متحده مروج تروریسم است.

ما همچنین معتقدیم که انگیزه دولت بوش در به راه انداختن جنگ ، منافع آن در نفت منطقه خاور میانه و آسیای مرکزی است. رابطه این دولت با صنایع انرژی ، نفت و گاز بر هیچکس پوشیده نیست. جنگ دارای منطق خاص خویش است که وقتی شروع شد به سختی می‌توان آنرا متوقف ساخت.

بیانیه حزب کمونیست هندوستان– دبیرخانه مرکزی حزب کمونیست هندوستان در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۱ بیانیه‌ای در ارتباط با لشکر کشی امریکا و انگلستان به افغانستان صادر کرد. در این بیانیه آمده‌است:

دولت ایالات متحده اعلام کرده است که حمله به افغانستان تنها جزء نخست ضرباتی است که این کشور می‌خواهد به تروریسم وارد آورد. احتمالا عراق قربانی بعدی است و دیگر کشورها بدنبال آن.

برای هیچکس روشن نیست که ایالات متحده در تعقیب اهداف خود تا کجا پیش خواهد رفت. تاکنون سخنی درباره از میان بردن پایگاه های تروریستی در پاکستان و دیگر مراکز مشابه آموزش و تجهیز اردوگاه‌های شناخته شده تروریستی که از جمله در خود ایالات متحده وجود دارد بر زبان رانده نشده است.

ما همچنین نسبت به هر گونه آلوده شدن دولت هندوستان در تلاش‌های بریتانیا برای برقراری دولتی دلخواه در افغانستان هشدار می‌دهیم. این روش همیشگی ایالات متحده و بریتانیا در معامله با دیگر کشورهاست.

تظاهرات ضد جنگ در کانادا– در روزها ۶ و ۸ اکتبر در بندر "هالیفاکس" واقع در کانادا نیز نیروهای مترقی این کشور علیه اقدامات امریکا، انگلستان و ناتو در افغانستان دست به تظاهرات زدند.

در این تظاهرات نماینده اتحادیه کارگران پست کانادا در یک سخنرانی از دولت کانادا خواست تا علیه ماجراجویی‌های نظامی در این لحظات حساس موضع گیری کنند.

نگرانی نظامیان روسیه– همچنین روزنامه‌های آلمان به نقل از "نیزاویسمایا" چاپ مسکو و از قول یک ژنرال ارتش روسیه فدارتیو گزارش داده‌اند که نظامیان روسیه نگرانی خود را نسبت به همکاری دولت ازبکستان با امریکا ابراز داشته‌اند. آنها می‌گویند: اُزبک‌ها کشورشان را در ازای ۸ میلیارد دلار به امریکا فروخته‌اند. ما نگران به خطر افتادن منافع روسیه در جریان دخالت‌های نظامی امریکا در افغانستان هستیم. مطبوعات آلمان همچنین می‌نویسند که ابراز نظرهای ژنرال‌های ارتش

روسیه همزمان است با مواضع رسمی جمهوری آذربایجان دراین زمینه. رئیس جمهوری آذربایجان برای اولین بار رسما آمادگی خود را برای کمک به نیروهای نظامی امریکا برای عملیات نظامی درافغانستان اعلام کرده‌است.

حزب کمونیست عراق- حمید موسی دبیراول حزب کمونیست عراق نیز ضمن محکوم کردن عملیات تروریستی نیویورک و واشینگتن گفت: چنین عملیاتی بر اعمال نظامیگرایان امریکا صحه می‌گذارد.مثلا محدودیت حقوق دمکراتیک و یا سو، استفاده اسرائیل از اوضاع بحرانی کنونی جهت پیشبرد سیاست خصمانه خود علیه اعراب و خلق فلسطین. وی موضع گیری دولت عراق در ارتباط با رویداد ۱۱ سپتامبر را تحریک آمیز و ناشیانه ارزیابی کرد و گفت: نمی‌توان از یک دولت که رنج و زجر خلق و ملت خویش را نادیده می‌گیرد، انتظار داشت احساس همدردی با دیگر خلق‌ها و ملت‌های جهان داشته باشد.

افشاگری مطبوعات آلمان- روزنامه "N.R.S" که در شهر اسن آلمان چاپ می‌شود، در شماره ۱۹ اکتبر خود به نقل از روزنامه گاردین نوشت:" وزارت دفاع امریکا با پرداخت میلیون‌ها دلار مانع رسیدن عکس‌های ماهواره‌ای مربوط به عملیت نظامی-هوائی ارتش این کشور و انگلستان در افغانستان به شبکه‌های تلویزیونی جهانی شده‌است. تصمیم مربوط به این سانسور تصویری از سوی پنتاگون در تاریخ ۱۸ اکتبر و پس از دریافت گزارش‌هائی پیرامون تلفات سنگین انسانی در عملیات شمال غرب جلال آباد افغانستان گرفته شده‌است." این روزنامه در توضیح گزارش خود می‌نویسد: « ماهواره پرقدرتی که امکان تصویربرداری دقیق از عملیات جنگی در افغانستان را دارد "ایکونوس" نام دارد ومتعلق به شرکت"S pace Imaging" است.»

همچنین شبکه تلویزیونی A.R.D آلمان اعلام کرد: فرماندهی ارتش امریکا به خلبان‌هائی که در عملیات جنگی شرکت دارند اختیار داده است تا خود به تشخیص خویش اهداف مورد نظر را بمباران کنند. خلبان‌هائی که این فرمان را دریافت داشته‌اند، هدایت هواپیماهائی را در عملیات جنگی افغانستان برعهده دارند که در فاصله بسیار نزدیک به زمین حرکت کرده و قادرند در کوتاهترین زمان تعداد زیادی مین کوچک ضد نفر و ضد تانک را روی زمین پخش کنند.

موج بزرگ مقاومت کمونیست‌های روسیه

(آخرین گزارش‌های "توکا سرداری" از مسکو)

الکساندر کُوایف دبیراول کمیته مرکزی حزب کمونیست مسکو و نماینده شورای حکومتی، در مقاله‌ای که در روزنامه پراودا ۱۶ اکتبر نوشت، مسائل جنگی در افغانستان و خطر گسترش جنگ علیه روسیه را اینگونه تشریح کرد:

جنگی که در افغانستان شروع شده را می‌توان یک ماجراجوئی امریکائی نامید. این جنگی است برای کشانیدن مرزهای آشکار ما درنبردی خونین باحکومت‌های خاورمیانه. در اینجاست که روسیه باید موضعی سنجیده و محافظه کارانه اختیار کند. جای تاسف است که رهبری دولتی فدراسیون روسیه با صراحت کامل از امریکا و اروپا دراین ماجراجوئی دفاع می‌کند.

پوتین در ۸ اکتبر ۲۰۰۱ در مصاحبه‌ای با کانال‌های تلویزیونی روسیه صحنه جدیدی را ترسیم کرد. به موجب آنچه وی گفت: چون تروریست‌ها در کانون جنبش‌ها مانور می‌دادند موقعیت فعلی در جهان پدید آمد و اکنون برای مقابله با این پدیده اتحادهای جهانی به وجود آمده‌است. هم اقدامات امریکا در برابر ماست و هم توضیحات آقای پوتین روشن و آشکار است. توضیحاتی که با حمایت مقامات فدراسیون روسیه نیز همراه است.

بعد از ۱۱ سپتامبر، روسیه با چنان شوق و اشتیاقی از عملیات امریکا حمایت می‌کند که گوئی قرار است روسیه عضو آینده ناتو باشد و یا اینکه روسیه حکومتی است که مانند "پورتوریکو" داوطلبانه به امریکا پیوسته است!

چرا کسی در دولت روسیه به تظاهرات ضد جنگ در آلمان، بلژیک و کشورهای دیگر توجه ندارد؟ چرا به صدای مردم پاسیفیست کسی گوش نمی‌کند که در خیابان‌های واشنگتن با شعارهای ضد جنگ به حرکت در آمدند؟ چرا به سخنرانی فیدل کاسترو رهبر کوبا که با دقت بسیار تزهای ارائه شده رئیس جمهوری امریکا را بررسی کرد و نتیجه روشنی از آن‌ها گرفت کسی در دولت روسیه توجه ندارد؟ چرا کسی به مسائل اقتصادی پشت این ماجراجوئی‌ها توجه نمی‌کند؟

پیش از رویداد ۱۱ سپتامبر بازی‌های مرموزی در مراکز بورس امریکا شروع شد. در همین مراکز گفتند« اولین اقدام جنگی در بسیاری از مواقع موجب جلوگیری از سقوط می‌شود و تا وقتی جبهه سیاست واضح نیست سهام می‌تواند تحت فشار باشد!»

به طوری که اطلاع داریم، امریکا بعضی از حساب‌های خود را در بانک‌های غرب منجمد کرده است. حساب‌هائی که برای مراکز تحقیقاتی سود برانگیز است. آیا همین منجمد کردن حساب‌ها نمی‌توانست دلیلی قانع کننده برای کشورهای اروپائی برای انتخاب و جهت گیری باشد؟

روسیه از شمال، شمال‌غربی و جنوب در محاصره پیشآهنگان ناتو قرار گرفته‌است، اینست تهدید و خطری که ما را در آینده نه چندان دور تهدید می‌کند. نظر سنجی از قشرهای مختلف مردم جامعه ما نشان می‌دهد که مردم ما خواهان صلح و دوستی‌اند. غیر از نیروهای راست کسی از وسوسه بزرگ امریکا و ادعاهای جهانی آن حمایت نمی‌کند. بهتر است روسیه قوای خود را برای دفاع از منافع ملی متمرکز کند. این منافع از محکم‌کردن مرزها، بازسازی ناوگان‌ها، مبارزه با فقر و بسیاری از مسائل و مشکلات مردم شروع می‌شود.

الکساندر کُوایف، در پایان مقاله خود هشدار می‌دهد: « مبارزه با تروریسم در چچن، بعلت ضعف جدی سازمان‌های امنیتی کشور و نیروهای نظامی دشوار شده است و این درحالیست که امریکا با جدیت به گسترش و سازماندهی سازمان‌های مشابه خود پرداخته‌اند. در حال حاضر آمار جنایت در روسیه، بعد از افریقای جنوبی جای دوم را در دنیا گرفته است. به کجا خواهیم رسید؟ اینجاست که دولت باید نیروی خود را برای حل مشکلات و مسائل درون کشور متمرکز کند.»

پیشنهاد تشکیل جلسه فوق‌العاده در روسیه

نمایندگان فراکسیون حزب کمونیست فدراسیون روسیه در شورای حکومتی روسیه بیانیه شورای حکومتی در باره مسائل جاری در افغانستان را رد کرد. "الکساندر لُکاچف" در توضیح این مخالف گفت:

« ما به این سند رای منفی دادیم زیرا نظرات اصلاحی ما در آن گنجانده نشد. از نظر ما، حاکمیت کشور در تشخیص نتایج موضعی که اتخاذ کرده دچار اشتباهات جدی شده است. امریکا زیر پوشش مبارزه با تروریسم می‌خواهد استراتژی خود را پیش ببرد. یکی از این مسائل می‌تواند خارج ساختن روسیه از صحنه خاورمیانه و ماوراء قفقاز باشد. همان شیوه‌ای که در بالکان عمل شد. در این صورت کشورها و دولت‌های خاورمیانه و ماوراء قفقاز زیر سیطره امریکا قرار خواهند گرفت. بویژه کشورهای ماوراء قفقاز که در گذشته جزئی از اتحاد جماهیر شوروی بودند و در آن زمان رشد و پیشرفت بی نظیری کردند. واقعیت موجود حکایت از آن دارد که عملیات جنگی در افغانستان تهدید جهان به یک جنگ جهانی است. خطر کشاندن روسیه در این جنگ وجود دارد. بمباران‌های افغانستان به گونه‌ای پیش می‌رود که در نهایت امر در افغانستان به غیر از بن‌لادن، این دست‌پرورده امریکا کسی زنده نخواهد ماند. آنچه در برابر ما قرار دارد مداخله مسلحانه ثروتمندترین کشورهای جهان علیه ضعیف ترین و فقیرترین کشور جهان است. جنگی که به گفته رئیس جمهور امریکا طولانی است و پایان آن معلوم نیست! دو سوم مردم ما استفاده امریکا از پایگاه‌های نظامی ازبکستان را محکوم می‌کنند. ما رسما اعلام می‌کنیم که شورای فدراسیون و شورای حکومتی روسیه با شرکت آقای پوتین تشکیل جلسه فوق‌العاده داده و شرایط موجود جهان و ضرورت تصحیح مواضع روسیه در این ارتباط را مورد بحث و بررسی قرار دهد.

پیشنهاد دیگر ما عبارتست از تحکیم روابط روسیه و چین، زیرا چین هم نمی‌تواند با حضور امریکا در ازبکستان احساس امنیت و آرامش کند.

لیگاچف در پایان گفت: وقت آن رسیده که شورای حکومت به جای صدور بیانیه ضد ترور، بیانیه‌ای با عنوان تهدید جنگ جهانی جدید و خطر کشیده شدن روسیه در این جنگ را به تصویب برساند!

امریکا به مرزهای زمینی چین نزدیک می‌شود!

ژنرال باگلانف نماینده سازمان اطلاعات و امنیت اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۷۸–۱۹۸۰ درافغانستان، در شماره ۲۸ اکتبر روزنامه پراودا نوشت:

« امریکا پایه مبارزه با تروریسم را در افغانستان گذاشت زیرا افغانستان نقطه‌ای مهم برای پیاده کردن طرح عملیات جنگی و استراتژی امریکاست. این کشور هم مرز ایران و هند است، دو کشوری که هیچکدام نمی‌خواهند دنباله‌رو امریکا باشند. افغانستان با جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی حدود ۲۳۸۴ کیلومتر مرز مشترک دارد که امریکا آن را حوزه منافع ملی خود نامیده است! نکته مهم آنست که امریکا بعد از استقرار در این مناطق و استوارکردن مواضع خود، برای نخستین بار از راه زمینی با ۷۵ کیلومتر فاصله به مرزهای چین راه‌پیدا خواهد کرد که امروز مهمترین و نیرومندترین رقیب امریکاست. این آرزوئی است که همیشه امریکا داشت و در گذشته‌ای نه چندان دور از طریق پیمان بغداد سعی می‌کرد وارد این منطقه شود.

در این میان تثبیت وضعیت سیاسی در پاکستان برای امریکا بسیار با اهمیت است و این درحالی است که حکومت پرویز مُشرف پایدار نیست. ضمنا هند و پاکستان بر سر کشمیر با هم اختلاف دارند. در جنوب وضعیت بلوچستان نگران کننده است. ملتی که بین سه کشور تقسیم شده‌است. در گذشته بین ایران و پاکستان پیمانی موجود بود که براساس آن در صورت وقوع بحران در بلوچستان افغانستان آنها بتوانند نیرو به آنجا اعزام کنند.

نا گفته نباید گذاشت که منافع سازمان‌های امنیتی کشورهای مختلف هم در افغانستان مطرح است. حتی در زمانی که ارتش ما در افغانستان بود، ما کلید حل خیلی از مسائل را در پاکستان می‌دیدیم.

بیانیه جدید حزب کمونیست فدراسیون روسیه!

در ادامه هرچه روشن‌تر شدن مواضع کمونیست‌های فدراسیون روسیه، بیانیه حزب کمونیست فدارسیون روسیه به مناسبت مرحله جدید عملیات امریکا در بمباران افغانستان در روزنامه پراودا منتشر شد. در این بیانیه نیز، که آن را گنادی زوگانف امضاء کرده آمده‌است:

« ولادیمیر پوتین آنچه را که بعنوان وظیفه خود باید انجام دهد، انجام نمی‌دهد و این تعلل می‌تواند ما را در یک جنگ جدید در افغانستان درگیر کند. در این لحظات خطیر مقامات روسیه وظیفه دارند مطابق قانون اساسی فدراسیون روسیه عمل کنند. باید با مجلس فدارسیون، نیروهای سیاسی و نمایندگان پیشرو مشورت کرده و گام‌های خود را تنظیم شده برداشت. شعله‌های جنگ به مرزهای روسیه فدراتیو نزدیک شده‌است.

نشریه UZ ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان:

تاکتیک‌های امروز امریکا و رهنمودهای تاریخی هیتلر!

آخرین شماره "عصرما" ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، پیرامون ادامه ایجاد هیستری جنگی درجهان و زمینه‌سازی امریکا برای ترویج فاشیسم دولتی در سراسر جهان می‌نویسد:

در ایالات متحده هر روز اخبار مربوط به نامه‌های مشکوک با «پودر سفید» محتوی باکتری سیاه زخم، حملات تروریستی علیه ایالات متحده و کنسولگریهایش در خارج و اقدام علیه پل‌های کالیفرنیا را مطبوعات و شبکه‌های تلویزیونی منتشر می‌کنند.

روی یک نکته بسیار مهم بطور سیستماتیک کار می‌شود و آن نیست جز ایجاد هیستری و آماده کردن اذهان عمومی برای حقانیت بخشیدن به آنچه در حال حاضر در افغانستان و بعدها در نقاط دیگر جهان بوقوع می‌پیوندد و خواهد پیوست. تصاویر مربوط به برخورد هواپیماها به برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی برای مدتی در اذهان عمومی می‌ماند و سپس بتدریج رنگ باخته و فراموش می‌شود. به همین سبب بایستی مردم را همه روزه برای دفاع از بمباران‌ها و کشتارها آماده کرد و آن نیست مگر با استفاده از

(بقیه در صفحه ۲۷)

خطر رسوخ و رشد اندیشه‌های انحرافی در صفوف چپ مذهبی ایران را باید جدی گرفت!

کشف ناگهانی "طبقه‌متوسط"!

نویسنده و تهیه کننده: "ع. خیرخواه" و "ن. کیانی"

با پیروزی چشمگیر مردم در انتخابات دوم خرداد ۷۶ فضا برای آنکه بتوان با آزادی بیشتر در مورد تحولات ایران، علل، عوامل و نیروهای محرک جنبش مردم گفتگو کرد، بیشتر گشوده شد و مباحثات مختلفی در این عرصه آغاز شد. در مرحله اول و حتی همین امروز، نیروی اصلی جنبش دوم خرداد را طیف چپ مذهبی تشکیل میداد و می‌دهد. این نیرو توانست بخش مهمی از خواسته های اقتصادی و سیاسی جنبش مردم را در طرح ساماندهی اقتصادی که محمد خاتمی در ابتدای ریاست جمهوری خود ارائه داد بگنجاند، اما بتدریج هر چه نقش این جریان در سیر تحولات جدی‌تر شد، پراکندگی و چندگانگی نحوه برخورد آن با مسائل اقتصادی و سیاسی ایران وجهان بیشتر نمایان شد!

مخالفت سرسختانه نیروهای واپسگرا در داخل حاکمیت از یکسو و شرایط نامساعد جهانی و فشار بین المللی در سمت اجرای برنامه های صندوق بین المللی پول از سوی دیگر، بتدریج بخشی از هواداران اصلاحات در طیف رادیکال و چپ مذهبی اصلاحات را بیشتر به این نتیجه رساند که برای جلوگیری از تشنج و از هم گسیختگی ملی از پافشاری بر ضرورت تحولات اقتصادی و اجتماعی به سود بخش زحمتکش جامعه دست بردارند. آنها راهبرد خود را بر جلب بخشی از جوانان و طیف های مختلف قشرهای متوسط جامعه استوار کردند تا به مدد آنها، بدون آنکه تحولات اقتصادی چشمگیری صورت گرفته باشد، موقتا اکثریتی به سود دمکراسی بوجود آورند تا بتوان دوران دشوار گذار کنونی را با کمترین صدمات پشت سر گذارند. با گذشت زمان متاسفانه این امر جنبه تئوریک نیز به خود گرفت و علاوه بر مقالاتی که دراین عرصه در مطبوعات داخل کشور منتشر شد، کتاب‌های مختلفی نیز در تیراژهای وسیع انتشار یافت. این درحالی بود و هست، که عرصه بر مخالفان تئوریک و عملی این نوع نظرات برای چپ غیرمذهبی همچنان تنگ و راه بر آن بسته‌است. بررسی این سیر تحول، درعین حال نشان دهنده "تعدیل"ی است که به بخشی از طیف چپ مذهبی طی ۵ سال گذشته، ابتدا از سوی مخالفان بسیار جدی اقتصادی تحولات به آنها تحمیل شد و سپس خود این "تعدیل" را تئوریزه کرده و ارائه دادند.

در این عرصه میتوان گفت چارچوب فکری- تاریخی نیروهای مورد بحث در سه جریان متشکل در روزنامه سلام، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و بالاخره طیف هواداران دکتر سروش طبقه بندی می‌شود.

در مرحله نخست و تحت فشار سیستماتیک نیروهای مخالف جنبش و تحولات، با توقیف **روزنامه سلام** تنها تشکل قدیمی مذهبی که در عرصه دفاع از بخش زحمتکش جامعه از خود استواری نشان میداد از میدان مبارزه ایدئولوژیک-تئوریک خارج شد.

سازمان **مجاهدین انقلاب اسلامی** نیز، به بهانه مطالبی که انتشار می‌داد و یا نظراتی که برخی رهبران این سازمان در سخنرانی‌های خود ارائه می‌دادند(نظیر جنجالی که پیرامون سخنرانی دکترهاشم آغاجری پیرامون مذهب حکومتی-ارتجاعی و ذکر دیدگاه مارکس) در این عرصه چنان زیر فشار و تهمت قرار گرفت که سیاست خاموشی نظری را در پیش گرفت.

به این ترتیب، عملا میدان در اختیار طیف هواداران دکتر **عبدالکریم سروش** قرار گرفت که خود در دو گرایش راست متشکل در ماهنامه "**کیان**" و گرایش نزدیک به چپ متشکل در هفته نامه "**راه نو**" ریشه داشتند. این طیف، بتدریج و در عمل مدعی پرچمداری ایدئولوژیک جنبش دوم خرداد گردید. نظریات این طیف کمابیش مجموعه ای است از اندیشه ها و تئوری های جامعه شناسان ضد مارکسیست غربی و اقتصاددانان ستایشگر سرمایه داری که در چارچوبی اسلامی بازتولید و عرضه شده است و یا برعکس.

در اینجا نه قصد و نه صلاحیت بحث در باره جنبه‌های مذهبی و اسلامی این اندیشه‌ها را داریم و نه اساسا انتقادمان به این نکته است که چرا این اندیشه ها وجود دارند و یا مطرح و منتشر میشوند. یقینا هر کس حق دارد برای پیشبرد هر اندیشه ای که دارد بکوشد و با اتکا به روشهای مدنی برای تحقق آنها نیز تلاش نماید. اما مسئله این است که برای بررسی تحولات ۵ سال گذشته هیچ چاره‌ای نیست تا اوضاع دشوار سالهای نخست ریاست جمهوری محمد خاتمی که به آن اشاره کردیم گام به گام مورد بازبینی نظری و تئوریک قرار گیرد. در این بازبینی چپ غیر مذهبی ایران با کم کاری ایدئولوژیک خود در جامعه امروز ایران آشنا می‌شود و در عین حال با شاخه شاخه شدن طیف چپ مذهبی آشنا ئی پیدا می‌کند.

واقعیت اینست که اندیشه های تئوریک طیف دکتر سروش انحصاری نظری بخش عمده‌ای از اصلاح طلبان حکومتی، حاشیه حکومتی و خارج از حاکمیت را در میان مذهبی‌ها شکل داده‌است و دایره‌ای را از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تا جبهه مشارکت ایران اسلامی در بر می‌گیرد. همانگونه که اندیشه‌های ارتجاعی فدائیان اسلام و امثال نواب صفوی دایره‌ای را از جمعیت موتلفه اسلامی تا جبهه رسالت در بر می‌گیرد! نکته بسیار مهم در این بررسی آنست که هم استحاله شدگان چپ و هم قشریون راست بر سر لیبرالیسم اقتصادی با یکدیگر تفاهم و اتفاق نظر دارند و این درست نقطه افتراق چپ انقلابی و معتقد به تحقق خواست‌های رادیکال و اقتصادی جنبش کنونی مردم ایران است.

در حال حاضر به نظر میرسد نه فقط بخش قابل توجهی از جریان چپ مذهبی در برابر بازتولید مداوم اندیشه‌های اقتصادی-سیاسی سروش از لحاظ تئوریک عقب نشینی کرده و در درون پایگاه های خود دچار تزلزل و تردید گردیده است، بلکه خود نیز به این روند پیوسته و بتدریج سکوت تاکتیکی گذشته خود را آلوده به چاشنی همراهی نظری استراتژیک تبدیل کرده‌است.

مرکز این نظریه پردازی‌ها، کشف جدیدی است که بنام "طبقه متوسط" به میدان آورده شده‌است؛ یعنی نقش طبقات و اقشاری از جامعه در سیر تحولات اجتماعی و جایگاه گویا تعیین کننده طبقه متوسط تازه کشف شده در این روند! بطوریکه اکنون اغلب سازمانها و تشکل‌های سیاسی–مذهبی و حتی ملیون ایران برای کسب نمایندگی این طبقه نوظهور وارد میدان رقابت با یکدیگر شده‌اند. در زیر سایه مجسمه عظیمی که از این طبقه نوظهور برپا شده، جنبش عملا موجود زحمتکشان و کارگران ایران چنان گُم شده‌است که حتی اخبار شورش‌ها، راهبندان‌ها، اعتصابات، اعتراض‌ها، تحصن‌ها، تجمع‌ها و تظاهرات خیابانی آنها، که همگی حکایت از فشار رادیکال‌ترین بخش جنبش عمومی مردم ایران برای ایجاد تحولات و به زیر کشیدن مافیای اقتصادی–تجاری از حاکمیت دارد در مطبوعات دوم خرداد انعکاسی ندارد و مطبوعات مخالف جنبش نیز با رضایت کامل این غفلت را نظاره و تشویق می‌کند.

ما شاهدیم که علاوه بر سازمانهای سیاسی جدیدالتاسیس مانند جبهه مشارکت یا حزب کارگزاران و حزب کار اسلامی، حتی برخی احزاب قدیمی نظیر نهضت آزادی نیز بر همین طبل می‌کوبند. طبل "طبقه متوسط"! برای مثال، اخیرا آقای **دکتر ابراهیم یزدی** ریشه نهضت آزادی ایران را به مبارزه **طبقه متوسط** از انقلاب مشروطه بدینسو وصل کرده است و این در شرایطی است که ایشان قبلا (در میز گرد روزنامه عصر ازادگان) جایگاه نهضت آزادی ایران را در فقدان یک سازمان سیاسی که بیانگر منافع بورژوازی صنعتی ملی باشد تبیین کرده بود!

جناح راست و جبهه مخالفان جنبش نیز که خود را عملا نماینده تجار و بازار میداند، درعین حال سنگ طبقه متوسط را هم به سینه می‌زند!

به این ترتیب، کوشش آگاهانه‌ای در جامعه امروز ایران در جریان است تا مرزهای طبقاتی جنبش مردم را مغشوش کرده و اساسا بار طبقاتی را از تحولات ایران بگیرد!

مفهوم طبقه متوسط – نظریه پردازان قشرهای متوسط در جمهوری اسلامی در نوشته های خود بسته به مورد و اینکه چه اصطلاحی بیشتر در خواننده موثر می‌افتد، از اصطلاحات طبقه متوسط، گاه طبقه متوسط جدید، گاه اقشار شهری یا متوسط شهری و گاه اقشار مدرن یا مدرن شهری استفاده میکنند و گاه همه آن را در یک سبد قرار داده و نامش را می‌گذارند "بورژوازی". مثلا در کتاب "تحلیل جنبش دوم خرداد" چنین دعا شده است: "رشد طبقه متوسط جدید در این چند ساله و استواری این طبقه بر سر راهکاری مسالمت جویانه برای تحول سیاسی در ایران، نشانه پیوند طبقه بورژوا، ایدئولوژی لیبرال و شرایط نوین سیاسی ایران است و دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ محل التقای این سه سطح شرایط مورد نیاز برای یک تحول سیاسی است"

می‌توان از نویسنده پرسید که این "طبقه متوسط جدید" چیست و چرا با بورژوازی یکسان معرفی گردیده و چگونه در پیوند با ایدئولوژی لیبرال قرار گرفته است؟

نوشته می‌شود : "دوم خرداد از این حیث یک نقطه تکامل برای طبقه متوسط ایران فراهم آورد که مثلث طبقه، ایدئولوژی و قدرت برای آن کامل شد: رشد طبقه متوسط پس از تحولات اقتصادی سالهای آغازین دهه ۷۰ (برنامه تعدیل اقتصادی)، رشد ایدئولوژی لیبرالی و شیوه عمل سیاسی مسالمت آمیز معطوف به آن (نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت – و تئوری دین، فربه تر از ایدئولوژی)، شرایط شکل گیری دوم خرداد را فراهم آورد. "

در این مورد نیز میتوان پرسید اولا این طبقه متوسط چیست و با آن طبقه متوسط جدید چه تفاوتی دارد؟ در ثانی چه رابطه ای میان برنامه تعدیل اقتصادی که هدف آن توسعه لایه ای از بورژوازی وابسته است که به عنوان پایگاه امپریالیسم در هر کشوری عمل می‌نماید و رشد طبقه متوسط وجود دارد؟ و بالاخره اینکه نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت یا دین فربه تر از ایدئولوژی که یک درصد مردم ایران هم از آن اطلاع ندارند چه ربطی به شیوه عمل مسالمت آمیز بیست میلیونی مردم در انتخابات دوم خرداد دارد که فراتر از آن ادعا شود که این نظریه شرایط شکل گیری دوم خرداد را فراهم آورده است.

به این ترتیب است که **انبوهی از نظرات و تئوری پردازی‌های گمراه کننده در جامعه امروز ایران سرازیر شده است. تاسف آور آنست که نه تنها در داخل کشور چپ غیر مذهبی ایران امکان انتشار دیدگاه‌های خود پیرامون این نظرات را ندارد، بلکه از خارج کشور و عمدتا از طریق مطالبی که در سایت‌های اینترنتی وابسته به سازمان فدائیان اکثریت– که همچنان خود را یک سازمان چپ می‌نامد و از ذخیره و پیشینه انقلابی خود بهره می‌برد– قرار می‌گیرد این گمراهی تقویت و حمایت نیز می‌شود!** از سوی این سازمان نظراتی مشابه نظرات طرفداران مذهبی "طبقه متوسط" منتشر می‌شود که البته از اصطلاحات مذهبی عاری است و این خود کار مقابله با این گمراهی را دو چندان می‌کند؛ چرا که نسل جدید ایران، آنجا که به عملکرد مذهبیون نگاه کرده و به آنها اعتماد نمی‌کند، با بمباران تبلیغاتی این سازمان روبرو شده و وادار می‌شود تا اگر نسبت به این نوع نظرات در جبهه مذهبی‌ها تردید دارد، یقین خود نسبت به آنها را درجبهه چپ غیر مذهبی و با مطالعه نظرات مشابه اما فارغ از اصطلاحات مذهبی تکمیل کند! نه مضحک است و نه قابل انکار که نظریه پردازان خوش خط و خال جدید جبهه مخالفان اصلاحات نیز از همین منابع تغذیه کرده و به در بسته‌بندی‌های متفاوت همین نظرات را در روزنامه‌های رسالت و جام جم تبلیغ می‌کنند. **مقالات "امیرمحبیان" و "کاکاوند" که هر دو نوجوانی خود را در سازمان حجتیه سپری کرده و روزنامه رسالت را هدایت می‌کنند در همین چارچوب است!**

تلاش همه جانبه‌ای که در داخل کشور برای مخدوش کردن مرزبندیهای طبقاتی–ایدئولوژیک جامعه جریان دارد؛ عمدتا توسط عبداکریم سروش از روی نظرات چند نظریه پرداز جهانی ضد مارکسیست و طرفدار لیبرالیسم تدوین شده و بارنگ و لعاب مذهبی به نظرات بالینی جبهه مخالفان تحولات و جنبش و بخش‌های مهمی از طیف طرفداران اصلاحات تبدیل شده است.

یورش تئوریک به چپ مذهبی تنها از سوی امثال امیرمحبیان انجام نمی‌شود، مثلا اکبرگنجی در مصاحبه‌ای که از داخل زندان با مجله آفتاب کرده، ابتدا آزادیخواهی و دمکراسی را عین لیبرالیسم تلقی کرده و دفاع چپ‌مذهبی از دمکراسی را مترادف با پذیرش لیبرالیسم سیاسی برداشت کرده و به محسن آرمین، یکی از رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی و نایب رئیس مجلس ششم انتقاد می‌کند که چرا لیبرالیسم سیاسی را قبول دارد اما از لیبرالیسم اقتصادی فاصله می‌گیرد. او می‌گوید:«آقای آرمین از عنوان لیبرالیسم می‌گریزد درحالیکه اینک خود و دیگر دوستان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به آموزه‌های لیبرالیستی اعتقاد داشته و آنها را تبلیغ و ترویج می‌کنند...»

در اینجا، هیچ ایرادی به آقای گنجی به خاطر داشتن اینگونه نظرات نیست و مخالفت با نظرات اقتصادی وی هرگز به معنی نفی عملکرد شجاعانه او در افشای مافیای قدرت در جمهوری اسلامی نیست،

بلکه ایراد به مخدوش بودن و مخدوش سازی اصطلاحات و ترمینولوژی سیاسی–اقتصادی از سوی چپ مذهبی است که آنها را در چاله تناقض اندیشی و تناقض گوئی دچار می‌سازد۰ امری که گریبان نویسندگان وابسته به سازمان اکثریت را نیز اغلب می‌گیرد۰ مثلا آقای آرمین و دوستان وی بجای آنکه با صراحت از آزادی و دمکراسی دفاع کرده و فاصله آن را با لیبرالیسم مشخص کند و صریحا از لیبرالیسم اقتصادی انتقاد کرده و فاصله سازمان خویش را از آن نشان دهد، با همان لغات و اصطلاحات امثال آقای سروش به دفاع از آزادی و دمکراسی می‌پردازد۰ شاید بخشی از این تلاش برای گریز از چنگال اتهاماتی باشد که تئوری پردازان جبهه مخالف اصلاحات با مارکسیست عنوان کردن آنها به جنگ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌روند، اما به نظر ما بیم از تبلیغات غارتگران اجتماعی سقوط در چاه دیگری را همراه می‌آورد۰ چاه انزوا و دور شدن از ضرورت دفاع از اقشار و طبقات فرودست اجتماعی و جستجوی پایگاهی در میان این طبقات و اقشار!

طبقه متوسط یا خرده بورژوازی – طبقه متوسط نامی است تازه رایج شده در ایران ـ و نه در جهان یا در دانش اجتماعی ـ برای بیان قشرهای معین اجتماعی که در گذشته از آنان با عنوان " اقشار گوناگون خرده بورژوازی" تعبیر میگردید. به عبارت دیگر مالک خرد و مستقل که مجموعه ای از خصائل نه چندان مثبت را در پیوند با شیوه زندگی و کار، درست یا نادرست، به آنان نسبت داده می‌شد. بطوریکه خرده بورژوا مترادف بود با تنگ نظری، کوته بینی، کاسب کاری، تزلزل و نا استواری و متزلزل ترین بخش جنبش‌های انقلابی و تحول طلب!

اکنون به نظر میرسد که با یک تغییر نام و بکارگیری پسوندهای متوسط، مدرن، شهری و غیره ماهیت خرده بورژوازی نیز تغییر پیدا کرده است و آنان به یکباره صاحب همه فضیلت‌ها شده اند: بلند نظر، دورنگر، جامعه پذیر، استوانه دمکراسی و آزادی، ستون جامعه مدنی، استوار بر سر راهکار مسالمت آمیز و۰۰۰

این که اینان کدام یک از این دو هستند، یا هیچکدام و یا هر دو موضوع بحث ما نیست. **به گفته مارکس " نمیتوان با این درک محدود موافق بود که اصل برای خرده بورژوازی آن است که منافع طبقاتی خود خواهانه خود را پیروز گرداند. برعکس خرده بورژوازی گمان می‌برد که شرایط خاص آزادی او همانا شرایط عامی است که در خارج از آن نجات جامعه مدرن و اجتناب از مبارزه طبقاتی امکان پذیر نیست" و در جای دیگر در مورد خرده بورژوازی المان مینویسد : " خرده بورژوازی المان در جنبش بورژوازی شرکت نکرده است مگر در عرصه اندیشه و خارج از ان تنها کاری که کرده است آن بوده که پوست خود را به هر کس بهای بیشتری میپردازد بفروشد. این خرده بورژوازی هدف و امر خود را "امر درست"، " امر آزادی، حقیقت، بشریت" وغیره میداند." به عبارت دیگر به تعبیر مارکس دیگران خرده بورژوازی را گروه اول میدانند، خودش خود را گروه دوم!**

به هر حال صرفنظر از هر ارزیابی که در مورد در مورد دستاوردها و محدودیتهای خرده بورژوازی یا قشرهای متوسط در ایران وجود داشته باشد این واقعیت به قوت خود باقی است که حزب توده ایران هم دیروز که از سوی چپ‌های دو آتشه همه خصائل منفی به خرده بورژوازی نسبت داده میشد در برابر آن گرایش مقاومت کرد و ضرورت همکاری و اتحاد میان طبقه کارگر و اقشار بینابینی شهری و روستایی را مورد تاکید قرار داد و هم امروز که به یکباره همه فضایل به طبقه متوسط نسبت داده میشود ناگزیر است در برابر این گرایش نیز مقاومت کند. دیروز ایستادگی در برابر آن موج چپ‌روی تاکید بر دستآوردهای قشر های بینابینی ضرورت داشت و امروز ایستادگی در برابر موج تازه مستلزم بازبینی محدودیت‌های طبقاتی آنان است.

قشرهای متوسط یا طبقات متوسط– مارکس، انگلس و لنین در آثار خود برای بیان قشرهایی که در فاصله میان طبقه کارگر و بورژوازی قرار دارند، اصطلاحات متنوعی را بکار گرفته‌اند : از جمله خرده بورژوازی، طبقات متوسط، طبقات میانی، قشرهای خرد و غیره؛ و آن را مرکب از مالکین خرد دانسته اند که ولو اینکه کارگر در استخدام داشته باشند ناگزیرند خود نیز کار کنند. به همین دلیل از دیدگاه مارکسیستی بکارگیری هر دو اصطلاح قشرهای متوسط یا طبقات متوسط نادرست نیست و در این مقاله نیز بسته به مورد بحث از هر دو این اصطلاحات استفاده شده است. با اینحال گرایش کنونی دانش مارکسیستی بر آن است که اصطلاح "طبقه" را تنها در مورد دو طبقه اصلی هر شکل بندی اقتصادی و اجتماعی بکار گیرد و دیگر لایه های اجتماعی که در میان یا کنار این دو قرار میگیرند را در قالب قشرهای اجتماعی مورد بررسی قرار دهد. این تقسیم بندی کارآمدتر بنظر میرسد و امکان تحلیل مشخص تر و تبیین دقیقتری از مناسبات و موضع قشرهای مختلف اجتماعی نسبت به دو طبقه اصلی ارائه میدهد. به همین دلیل در مطلب حاضر نیز مسئله نقش گروه های متوسط در چارچوب قشرهای اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است.

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت این مسئله است که برخی از نظریه پردازان در اصطلاح طبقه متوسط و بویژه طبقه متوسط جدید، قشرهای مزدبر شهری غیر کارگر را نیز وارد میکنند، چنانکه یقه سپیدها یعنی مزدبرانی که کار دستی و یدی انجام نمی‌دهند را در طبقه متوسط جدید قرار میدهند. اما عموما دانش مارکسیستی مزدبران غیرکارگر را در زمره "قشرهای مزدبر بینابینی" رده بندی میکند و نه قشرهای متوسط که از مالکین خرد تشکیل شده است. این تفکیک رایج در نظریه مارکسیستی با واقعیت قشرهای مزدبر غیرکارگر در ایران نیز چنانکه خواهیم دید همخوانی دارد. ترکیب قشرهای متوسط– بنا به ادعاهای نظریه پردازان قشرهای متوسط ایران، استوانه دمکراسی و ستون جامعه مدنی بر روی پایه طبقه متوسط جدید و شهری بنا شده است، که اکنون به تنهایی و بدون نیاز به دیگر طبقات اجتماعی قادر است تحول ایجاد کند. بر اساس این ادعاها «طبقه متوسط دست‌ساز انقلاب سفید پهلوی دوم و نیز مساعی پدرش، دست در دست طبقات فرودست، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را سامان داد و به ابزار نقض غرض بدل شد. امروز اما طبقه متوسط، حتی بدون طبقات فرودست، توان ایجاد تحول را پیدا کرده است». لذا باید دید این تحولی که قرار است این طبقه متوسط جدید، مدرن و شهری خود به تنهایی و بدون نیاز به طبقات فرودست بوجود آورد بر کدام پایه اجتماعی متکی است.

نظریه "طبقه متوسط جدید" قبل از هر چیز روستائیان را از تحول حذف میکند، آن هم در شرایطی که بر اساس آمار سال ۱۳۷۵ از بیش از شصت میلیون جمعیت کشور در آن سال حدود چهار میلیون و چهار صد هزار خانوار با بیش از **۲۳ میلیون** نفوس در نقاط روستایی کشور زندگی میکنند. یعنی علی الحساب حدود ۴۰ درصد جمعیت کشور

که خوراک روزانه مردم به کار آنـان وابسـته اسـت در تحولـی کـه طبقـه متوسط جدید خود را در مرکز آن معرفی میکند شرکت ندارند.

پس از روشن شدن تکلیف روستائیان به شهرها بیاییم و ببینیـم این ۶۰ درصد جمعیت باقیمانده شهری چه وظیفه ای بر دوش دارنـد. بـاز هم مطابق آمار سال ۱۳۷۵ در این سال بیش از ۳ میلیون و ۲۷۰ هزار مزد بر بخش خصوصی در کل ایران زندگی میکنند که نزدیک به ۲ میلیون نفر از آنان ساکن شهرها هستند. از میان این دسته از مزدبران تنها ۱۱۱ هـزار نفر دارای تحصیلات دانشگاهی هستند و حتی اگر فرض کنیـم کـه همـه این ۱۱۱ هزار نفر مرفه و متوسط محسوب شوند و همه در شهرها زندگـی کنند، همچنان رقمی نزدیک به یک میلیـون و هشـتصد هـزار نفـر مزدبـر بخش خصوصی شهری که جزو قشـر هـای فرودسـت محسـوب میشـوند همراه با خانواده هاشان یعنی رقمی نزدیک به **۸ تا ده میلیون** نفر دیگـر نیز از وظیفه سنگین حمل ستون های جامعه مدنی معاف هستند.

کارکنان دولت- بخش دیگر شهرنشینان را مزد و حقوق بگیران بخـش عمومی وکارکنان دولت تشکیل میدهند. برطبق آمـار سـال ۱۳۷۵ در ایـن سال بیش از ۴ میلیون و دویست هزار مزدبر بخش عمومی در ایران زندگی میکنند که نزدیک به دو میلیون دویست هزار نفر آنـان را کارکنـان دولـت یعنی کارکنان وزارتخانه ها و نهادهای دولتی تشکیل میدهند. از ایـن عـده بیش از یک میلیون و نهصد هزار نفـر کـارمند و بقیـه در زمـره کـارگـران هستند. بر خلاف مارکسیستها که کارکنان غیر کارگر بخش عمومی را جزو قشرهای مزدبر بینابینی محسـوب میکننـد، غـالب نظریـه پـردازان طبقـه متوسط جدید، کارکنان دولـت را جزیـی از قشـرهای متوسـط بـه حسـاب میآورند. آمارهای رایج در ایران اطلاعات دقیقی در مورد ترکیـب درآمـدی کارکنان دولت به دست نمیدهد اما علایمی وجـود دارد کـه مـا را در درک وضعیت آنان یاری مینماید.

مطابق آمار سال ۱۳۷۴ از مجموع کارکنان دولت بر حسب تحصیلات بیش از ۶۶ در صد آنان دیپلم و زیر دیپلم، یا ۸۶ در صد فـوق دیپلـم و کمـتر از آن، یا بیش از ۹۷ در صد لیسانس و کمتر از آن هستند. بخش عمده فـوق دیپلم و لیسانس ها را اموزگـاران و دبـیران تشـکیل میدهنـد. صرفنظـر از اینکه کمتر از ۳ درصد کارکنان دارای فـوق لیسـانس و دکـترا در دسـتگاه دولتی حقوق بالایی دریافت نمی‌کنند، از سطح تحصیـلات بقیـه می‌تـوان میزان دستمزد و حقوق و سطح زندگی آنان را حدس زد. آیـا ایـن ترکیـب کارکنان دولت بیانگر تعلق آنان به قشرهای متوسط است؟ تصور نمیشود با هیچ شعبده ای بتوان ۸۶ درصد کارکنان دولت فوق دیپلم و زیر آن را جـزو طبقه متوسط جدید به حساب آورد. آنان نه فقـط بـه قشـر متوسـط تعلـق ندارند بلکه برعکس زندگی هر روزه آنان در تضاد با آنان است که به شکل مالک خانه، مالک مغازه و انـواع و اقسـام دیگـر گـروه هـای قشـر مـالک متوسط میکوشد تا دستمزدهای آنان را میان خود تقسیم کنند.

به این جمع باید نزدیک به **۹۰۰ هزار** نفر را افزود کـه طبـق آمار رسمی سال ۱۳۷۵ **جویای کار** هستند. رقمی که البته بسیار کمـتر از ارقام واقعی است که حتی این روزها در روزنامه های کشور منتشر میشود.

با حذف روستاییان، طبقه کارگر، بخش پـایین مزدبـران بخـش دولتی و خصوصی، معلوم میشود که دمکراسی و جامعه مدنی مورد ادعـای **نظریه پردازان طبقه متوسط** می‌خواهد با اتکا به کمتر از **۴۰۰ هزار کارفرمای بخش خصوصی و حدود دو میلیون و پـانصد هـزار نفر کارکنان مستقل شـهری** از میـان جمعیـت بـیش از ۶۰ میلیونـی ایران ساخته شود.

و این تازه در صورتی است که از این مطلب صرفنظر کنیم کـه بخشـی از این کارفرمایان نه به قشرهای متوسط که به لایه های مختلف بـورژوازی ایران تعلق دارند و بخشی مهمی از این کارکنان مستقل نیز از نظر زندگـی و سطح درآمد بیشتر به مزدبران ایـران نزدیـک هسـتند تـا بـه بـورژوازی. چنانکه بالاترین درصد بیسوادی در میان همین کارکنـان مسـتقل اسـت و یک سوم آنان بیسواد هستند. و اینان همان کسانی هستند که نام "مـدرن" بر آنان گذاشته میشود و ستون دمکراسی معرفـی میشـوند. بطـور بدیـهی مقصود این نیست کسی که سواد ندارد مدرن نیست. ما به اینگونه معیارهـا اعتقادی نداریم چنانکه معتقدیم مدرنترین طبقه و گروه اجتماعی در ایـران طبقه کارگر صنعتی است که ممکن است در میان آن بیسوادان نـیز یـافت شوند و این هیچ تاثیری در مدرن بودن این طبقه ندارد. مدرن بودن طبقـه کارگر صنعتی ناشی از آن است که از اساس ریشه در مناسبات مـدرن دارد، نوع روابط آن با فن و تکنولوژی، نقش و جایگاه آن در پیشرفت اجتماعی و اقتصادی، سابقه مبارزاتی، اینها از جمله عواملی است که جایگاه مـدرن یـا غیر مدرن یک طبقه اجتماعی را مشخص میکند. اما اینها معیارهایی اسـت که خود نظریه پردازان قشرهای متوسط رایج کرده اند تا از طریق آن طبقه کارگر و مزدبران را عقب مانده و ناتوان از مبارزه برای پیشـرفت اجتمـاعی وانمود کنند. در حالیکه اگر معیارهای خود آنان را بپذیریم باید بگوییم کـه عقب مانده ترین قشر اجتماعی در ایران را کارکنان مستقل و مالکین خـرد تشکیل میدهند.

برای آنکه بهتر و دقیق‌تر بدانیم- علیرغم تلاش جبهه مخـالف اصلاحات و بخش قابل توجهی از چپ‌های مذهبـی و چـپ غـیر مذهبـی خارج از کشور- چرا جنبـش اصلاحـات نمی‌توانـد مـهم‌ترین و کثـیرترین نیروی خود را نادیده گرفته و بر گرایش بـه چـپ جنبـش چشـم بپوشـاند، صورت مسئله را به گونه دیگری بنگریم.

چنان که دیدیم ۴۰۰ هزار کارفرمای بخش خصوصی (با فـرض اینکه کارفرماهای بزرگ تعداد اندکی را تشـکیل میدهنـد) و دو میلیـون و پانصد هزار کارکنان مستقل شهری هسته مرکزی طبقه متوسط در مفـهوم دقیق کلمه را تشکیل میدهند. این کارکنان مستقل خود به دو دسـته مـهم تقسیم میشوند. بخشی از آنـان را دسـت فروشـها، کسـبه جـز و صاحبـان مشاغل کاذب تشکیل میدهند که از نظر سطح زندگی غالبا جزو قشـرهای فرودست جامعه هستند و بخش مهم دیگری را کسبه متوسـط، بازاریـان و صاحبان مشاغل آزاد. این بخش اخیر بیشترین نزدیکی را به جنـاح راسـت دارد و پایه آرای انتخاباتی آن را تشکیل میدهد. از سوی دیگر اگر در نظـر بگیریم که این ۴۰۰ هـزار کارفرمـای خصوصـی نـیز بخـش واسـطه ای، خدماتی و غیرتولیدی آن یا توسـط جنـاح راسـت و یـا حـزب کـارگـزاران نمایندگی میشوند و این حزب متزلزل ترین بخش جبهه دوم خرداد اسـت، در آنصورت درمی‌یابیم که عده‌ای چگونه در رویاهای خود ستونهای جامعـه مدنی را روی زمینی سست قرار می‌دهند و براساس کدام دلائل پایـه‌های **جنبش اصلاحات اتفاقا و دقیقا بر دوش همان توده فرودسـتی قرار دارد که سخنگویان طبقه متوسط مدعی هستند که بـدون آنان میخواهند در جمهوری اسلامی و در ایران تحـول ایجـاد کنند.**

طبقه متوسط و مزدبران شهری- بر اساس ابهامات ناشی از مفـهوم طبقه متوسط، می‌توان ادعا کرد منظور از طبقه متوسط نه انبوه کارفرمایان خصوصی غیرتولیدی که آشکارا در جبهه راسـت قـرار دارنـد یـا کارکنـان مستقل و مالکین خُرد بلکه کارکنان دولـت و قشـری از مزدبـران شـهری هستند. در اینصورت اولین مسئله ای که طرح میشـود آن اسـت کـه ایـن قشرها خود جزو لایه های فرودست جامعه هستند و نمی‌توان مدعـی بـود که بدون آنان میتوان تحولی بوجود آورد. اما مسئله مهمتر آن است که اگر

منظور چنین است چرا نباید آن را به همین شکل مطرح کرد؟ اینکه بگوییم پایه تحول در ایران بر دوش طبقه متوسط قرار دارد تا اینکه گفته شود که کارکنان و مزدبران شهری پایه آن را تشکیل میدهند به هیچوجه از نظر ایدئولوژیک یعنی از نظر تاثیر آن بر درک و آگاهی طبقاتی و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن یکسان نیست. مثلا در صورتی که گفته شود کارکنان و مزدبران شهری پایگاه اصلی تحولات هستند در آنصورت دیگر چگونه میتوان آن را با بورژوازی یکسان دانست؟ در هیچ کجای دنیا کارکنان دولت جزو بورژواها محسوب نمیشوند. بنابراین در وصل کردن کارکنان دولت به قشرهای متوسط در واقع هدف دیگری نهفته است و آن ایجاد نوعی آگاهی کاذب در قشر مزدبر شهری است که خود را با حداقل امکانات، جزو طبقه متوسط تازه کشف شده بداند و بنابراین، خود را در سرنوشت و منافع بورژوازی شریک احساس نماید.

لشکری از نظریه پردازان و اقتصاددانان و جامعه شناسان غربی با اختراع انواع و اقسام اصطلاحات و مقولات فرا طبقاتی در این عرصه فعالیت میکنند که بازتاب‌های آن نیز به ایران راه پیدا کرده‌است. اما بسیاری از خود جامعه شناسان غربی نیز معترف هستند که حتی قشر به اصطلاح یقه سپید های شهری از نظر مالکیت جزو مزدبران قرار میگیرند. چنانکه نویسندگان فرهنگ علوم اجتماعی که توسط یونسکو تدوین شده است (انتشارات مازیار، تهران، ۱۳۷۶) در مورد مزدبران یقه سپید مینویسند: " از نظر مالکیت مردم یقه سپید ' در میان سرمایه و کار ' قرار ندارند، موضع طبقاتی آنان از لحاظ مالکیت دقیقا به موضع مزدبگیران شبیه است".

برعکس، بکارگیری اصطلاح طبقه متوسط و سپس پیوند زدن آن با بورژوازی و ایدئولوژی لیبرالی از یکسو و بی نیاز وانمود کردن آن از قشرهای فرودست از سوی دیگر پایه های یک ائتلاف اجتماعی را نشان میدهد که قشر مالک خُرد در پندار آن است که میتواند در حول خود بوجود آورد و دوران گذار کنونی را پشت سر گذارد، ائتلافی که قادر خواهد بود قشرهای فرودست جامعه را منزوی سازد و در مقابل منافع لایه های مختلف بورژوازی کوچک و بزرگ و تجاری و وابسته و غیروابسته را حفظ کند. اینکه گفته میشود که همه احزاب موجود در ایران از جبهه مشارکت گرفته تا کارگزاران و حتی جمعیت موتلفه ریشه در طبقه متوسط دارند معنایی غیر از این نمیدهد و وظیفه تئوریک ونظری چپ انقلابی ایران مقابله بسیار جدی با این نوع مخدوش سازی مرزهای طبقاتی و در ابهام فروبردن امکانات بالقوه یک جبهه وسیع طبقاتی از همه اقشار و طبقات دارای منافع مشترک برای به پیروزی رساندن جنبش کنونی‌است۰ یکی از دلائل فرورفتن اصلاح طلبان حکومتی از یک سود و اصلاح طلبان خارج از حاکمیت از سوی دیگر در درون خود و ماندن در خود، همین نوع مرزبندی‌های مغشوش در جنبش کنونی و تبلیغ آن توسط مذهبیونی است که بهرتقدیر نام و حضورشان در صحنه سیاسی کشور با جنبش مردم گره خورده‌است۰ کارنامه قابل تقدیر این اصلاح طلبان در همراهی، همگامی و حتی پیش‌تازاندن جنبش کنونی هرگز نمی‌تواند و نباید موجب سکوت و یا اغماض در برابر کج‌روی‌هائی باشد که در نهایت خود امر تدقیق تئوریک و کلاسیک جنبش کنونی را دشوار می‌کند۰ در جریان تدارک انتخابات ۸۰ ریاست جمهوری، هم در جنبش دانشجوئی و از سوی رهبران آن، هم از سوی برخی نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم و هم در میان تئوری پردازان طیف حاضر در قوه مجریه ما شاهد ابراز نظرها و تقسیم‌بندی‌هائی از لایه‌های اجتماعی و طبقاتی اجتماعی بودیم، که همچنان ادامه دارد و نمی‌توان نسبت به تاثیر مخرب آنها مهر سکوت بر لب زد! از جمله ضرورت اتکا، به "طبقه متوسط" در جریان همین انتخابات و از سوی یکی از برجسته‌ترین چهره‌های اصلاح طلب حاضر در طیف اصلاح طلبان۰ یعنی "سعید حجاریان"! و در ادامه آن، ازسوی "علیرضا علوی‌تبار"! ما نمی‌توانیم "نوگرائی" چپ مذهبی را در اینگونه تئوری پردازی‌های انحرافی تائید کنیم و حداقل انتظار، فراهم آمدن شرایط لازم برای انتشار دیدگاه‌های مقابل در داخل کشور است!

شاید کسانی که صادقانه تئوری‌هائی نظیر "طبقه متوسط" را تبیین می‌کنند ندانند، اما واقعیت اینست که در پشت این ادعا که طبقه متوسط در مرکز تحولات قرار دارد اهداف ایدئولوژیک و منافع طبقاتی قشرهای معین اجتماعی و چارچوب ائتلافهای مورد نظر آنان امکان پنهان ماندن می‌یابند.

قشرهای متوسط: راه سوم– نظریه پردازان قشرهای متوسط ایران ادعا میکنند که " امروز طبقه متوسط، حتی بدون طبقات فرودست، توان ایجاد تحول را پیدا کرده است ". آنان این نکته را توضیح نمی‌دهند که این تحول که از آن سخن میگوید چیست، دارای چه محتوایی است، در کدام سمت است و به سود کدام قشرهای اجتماعی است؟ و این یکی از بهترین فرصت‌ها و عرصه‌ها برای مخالفان اصلاحات و مافیای اقتصادی جمهوری اسلامی برای پنهان سازی چهره طبقاتی و غارتگر خود در پشت این تئوری‌های انحرافی است۰

آنان این نکته را نیز توضیح نمیدهند که وقتی می‌نویسند "بدون نیاز به طبقات فرودست" یعنی چه ؟ آیا تحولی که قرار است انجام شود علیه طبقات فرودست است که می‌توان آن را بدون نیاز به پشتیبانی آنان به پیش برد یا به سود آنان نیز هست؟ در اینصورت چه دلیل وجود دارد که خود را از پشتیبانی آنان محروم کنیم؟ آیا عدم نیاز به طبقات فرودست در پیشبرد جنبش به معنای عدم احتیاج به حمایت طبقات فرادست نیز هست؟

در پشت این جملات یک نکته باز هم مهمتر وجود دارد و آن این پندار است که طبقه متوسط دارای یک راه مستقل، دارای یک راه سوم است.

واقعیت این است که ضعف بزرگ قشرهای متوسط دقیقا در همینجا یعنی در آن است که آنان فاقد یک راه مستقل هستند. قشرهای متوسطی که خود را بی نیاز از حمایت طبقات فرودست جامعه ببینند نه آنکه به راه مستقلی رسیده اند بلکه راه وابستگی به قشر های فرادست جامعه را برگزیده اند.

اقشار متوسط مانند هر قشر و طبقه دیگر اجتماع، در جریان جنبش‌های اجتماعی ناگزیر از دست زدن به ائتلاف های اجتماعی هستند، اما تفاوت این قشر ها با طبقه کارگر از یکسو و با بورژوازی از سوی دیگر در آن است که دو طبقه اخیر هر کدام دارای یک راه اقتصادی و اجتماعی مستقل هستند و قشرهای متوسط فاقد چنین راهی و ناگزیر به انتخاب میان یکی از این دو و ائتلاف با یکی از این دو میباشند.

میتوان گفت این یک ادعاست و چنین راه سومی وجود دارد. در آنصورت متقابلا میتواند این پرسش مطرح شود که این راه سوم چیست و در کجاست؟ چرا با وجود آنکه بیش از چهار سال از زمانی میگذرد که گفته میشود طبقه متوسط امکان ایجاد تحول بدون طبقه محروم را پیدا کرده است، این راه سوم مطرح، اجرا یا پیاده نشده است؟ چرا علیرغم میل شخص محمد خاتمی و بسیاری از یاران و هواداران وی همچنان سیاست تعدیل اقتصادی پیاده و اجرا میشود؟ بدیهی است که ما نمی‌خواهیم واقعیت را ساده کنیم و میدانیم که در پیش گرفتن یک راه اقتصاد مستقل ملی در شرایط کنونی ایران و جهان موضوع یک نبرد بسیار سخت است که تنها با میل این یا آن فرد و یا طرح های روی کاغذ به پیش نخواهد رفت. اما این پرسش مطرح است که طی چهار سال گذشته نمایندگان قشرهای متوسط چه طرح و برنامه اقتصادی مستقلی را لااقل روی کاغذ

ارائه داده اند و مردم را با آن آشنا و برای حمایت از آن بسیج کرده اند؟ آیا همان طرح ساماندهی اقتصادی که علیرغم برخی کاستی های ناگزیر آن مورد پشتیبانی طبقه کارگر نیز واقع شد به دست فراموشی سپرده نشد؟ **کدامیک از روزنامه های تحت مدیریت تئوری‌پردازان طبقه متوسط سعی کرد از طرح ساماندهی اقتصادی محمد خاتمی پشتیبانی و مردم را با آن آشنا کند؟** آیا بسیاری از آنان امکان بزرگی که برای تماس و آگاهی مردم ایران در اختیارشان قرار داده شده است در اختیار امثال موسی غنی نژاد قرار ندادند که بر علیه طرح ساماندهی اقتصادی سخنرانی و در تائید برنامه های تعدیل اقتصادی صندوق پول را تبلیغ کند؟

امروز در جامعه ایران، در زمینه راه توسعه اقتصادی و اجتماعی یک خلا ایدئولوژیک وجود دارد و بنظر ما بخشی از این خلا ایدئولوژیک ناشی از این پندار بسیار نادرست و خطرناک است که قشرهای متوسط میتوانند بدون نیاز به طبقات فرودست تحول ایجاد کنند. این پندار است که صفحات روزنامه های نمایندگان قشرهای متوسط را در اختیار غنی نژاد و شبه غنی نژادهای ریز و درشت دیگر قرار داده است تا بتدریج نظام سرمایه داری، آن هم از نوع وابسته آن را به عنوان تنها راه حل اقتصادی و بعنوان نیاز جنبش توده‌ای امروز مردم ایران تبلیغ کنند.

بنابراین، انتقاد به این نکته نیست که چرا گسست از برنامه نئولیبرالی تعدیل اقتصادی فورا اجرا نشده است یا امروز نمیشود. گسست از این برنامه در چارچوب یک تناسب نیروی اجتماعی امکانپذیر خواهد بود. اما برای آنکه بتوان چنین تناسب نیرویی را بوجود آورد باید قبلا یک مبارزه ایدئولوژیک، همراه با حداقلی از آگاهی سازی درجامعه صورت گرفته باشد و مردم از پیامدهای این یا آن راه رشد آگاه شده باشند. درحالیکه روند امروز درست روندی معکوس است و آنچه باید بدان معترض بود دقیقا همین تمکین ایدئولوژیک است که روز به روز پیگیری یک برنامه توسعه اقتصاد مستقل ملی را دشوار تر می‌سازد.

نقش قشرهای متوسط- نظریه پردازان طبقه متوسط ایران مدعی هستند که طبقه کارگر و اساسا مزدبران بدلیل آنکه از نظر اقتصادی مستقل نیستند قادر نیستند که در تحولات اجتماعی نقش مستقل و جدی ایفا کنند، برعکس استقلال اقتصادی خرده بورژوازی و بورژوازی به آنان اجازه میدهد تا نقش محوری را در مبارزه برای پیشرفت اجتماعی برعهده گیرند.

تاریخ جنبش کارگری در جهان و ایران درست عکس این را نشان میدهد. همه میدانند که نهادهایی نظیر حزب، اتحادیه، تشکیلات، روزنامه های سیاسی و سندیکاها نخستین بار در چارچوب جنبش طبقه کارگر و در پیوند با مبارزات آن شکل گرفته است. جنش طبقه کارگر اصولا پایه گذار نهادهای مدنی مبارزه طبقاتی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوده است. در کشور خود ما ایران نیز نخستین نطفه های احزاب مدرن در پیوند با جنبش طبقه کارگر نوظهور ایران شکل گرفت. بعدها در دهه های ۲۰ و ۳۰ نخستین حزب سیاسی ایران در مفهوم مدرن آن یعنی حزب توده ایران نیز در پیوند با مبارزه طبقه کارگر در ایران تشکیل گردید و احزاب غیر چپ ایران نیز سال‌ها بعد و در رقابت با حزب توده‌ایران سازمان‌هائی را بوجود آوردند که هرگز نتوانستند انسجام، برنامه و تشکلی هم‌سنگ حزب توده‌ایران پیدا کنند. سازمانهای چپ و خرده بورژوازی ایران نیز تنها چندین دهه بعد به شکل تشکیلات چریکی و نه سازمانهای مبارزه سیاسی و مدنی در پیوند با اقتصاد نفتی ایران که امکان پیدایش یک قشر وسیع مالک خُرد را فراهم کرده بود، شروع به فعالیت نمودند. در واقع اینکه سازمانهای سیاسی بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی ایران خود را بی نیاز از قشرهای فرودست و طبقه کارگر و مزدبران و سازمانها و نهادهای وابسته به آن میدانند، چیزی جز همین تعمیم تجربه اقتصاد نفتی نیست که امکان وجود یک درآمد بدون کار و تولید، یعنی بدون وجود طبقه کارگر را فراهم کرده است. درست به همین دلیل است که چنین ادعاهای بی پشتوانه ای را فقط در چارچوب اقتصاد نفتی ایران میتوان تکرار کرد، چرا که حتی در کشورهای سرمایه داری اروپایی هیچکس مدعی نیست که برای تحول و پیشرفت به طبقه کارگر نیازی ندارد. اینان چون کشورهای صنعتی هستند که در همه آنان بیش از ۸۰ درصد جمعیت را مزدبران تشکیل میدهند، نمی‌توانند واقعیت طبقه کارگر را دور بزنند و از تئوری‌های جاری در مطبوعات طیف چپ و طرفداران اصلاحات در ایران نیز در مطبوعات آن خبری نیست. برعکس، **در کشور ما ایران به اتکا درآمد نفت "استقلال" قشرهای متوسط تبلیغ میگردد و پایه تحول معرفی میشود** و فراموش میگردد که همان صنعت نفت هم که منبع درآمد و رشد خرده بورژوازی ایران است به اتکا کار طبقه کارگر و تکنسین ها و مهندسان ایرانی میگردد و اگر یک روز اینان کار نکنند از به اصطلاح "استقلال اقتصادی" قشرهای متوسط هیچ چیز باقی نمی‌ماند.

کیست که نداند وجود یک قشر وسیع دلال، رمال، تاجر، سوپردار و کاسب و معاملات ملکی و سلف خر و واسطه و غیره که در چارچوب ریخت و پاش های یک اقتصاد نفتی و وابسته رشد کرده اند و هر روز به بازتولید خود مشغول هستند به معنی اهمیت اقتصادی و اجتماعی آنان نیست. اینان نباشند اگر تاثیر مثبت بر جامعه و اقتصاد ایران نداشته باشد، هیچ اثر منفی نخواهد داشت، اما آیا در مورد طبقه کارگر هم همین گونه است؟

بنابراین، اولا طبقه کارگر پایه گذار کلیه اشکال مدرن مبارزه سیاسی و اجتماعی است و این ناشی از نوع روابط آن با مالکیت و موقعیت اقتصادی آن در روند تولید اجتماعی است و نه استقلال و یا عدم استقلال اعضا آن و ثانیا استقلال اقتصادی خرده بورژوازی و قشرهای متوسط خود مشروط به کار طبقه کارگر است.

نقش طبقه کارگر در انقلاب ایران – در اهمیت نقش طبقه کارگر میتوان به تجربه انقلاب ایران اشاره کرد. همه میدانند که در جریان انقلاب ۵۷ این سابقه مبارزه تاریخی و نقش طبقه کارگر در اقتصاد ملی بود که به این طبقه امکان داد بتواند بن بستی را که قشرهای متوسط علیرغم استقلال خود در آن گرفتار آمده بودند در هم بشکنند. در شرایطی که قشرهای متوسط در خیابانها به بن بست رسیده بودند این اعتصابات کارگران و مزدبران بود که ضربه نهایی را به سلطنت وارد کرد. همانطور که یرواند ابراهامیان مینویسد:

"جنبش کارگری به عنوان نیرویی سرنوشت ساز در واپسین روزهای انقلاب اسلامی مجددا ظاهر شد.... تا اواسط خرداد ۱۳۵۷، اشکار شد که تضاد رژیم و طبقه متوسط به بن بست رسیده است. رژیم میتوانست با زور خیابان ها را پاکسازی کند، اما نمی‌توانست بازارها و دانشگاه ها را مجبور به بازگشایی کند. از سوی دیگر طبقه متوسط می‌توانست موجب نگرانی رژیم شود ولی ضربه نهایی را نمی‌توانست وارد کند. این بن بست با مداخله طبقه کارگر صنعتی در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ شکسته شد."

می‌بینیم که عدم به اصطلاح استقلال اقتصادی طبقه کارگر مانع از آن نشد که بتواند در انقلاب ایران مهمترین و قاطع ترین تاثیر را داشته باشد. اما اگر طبقه کارگر ایران امروز از آن نقشی که شایسته جایگاه واقعی آن در جامعه ایران است هنوز به حد کافی برخوردار نیست، مشکل از فقدان استقلال اقتصادی آن نیست بلکه مشکل در آن است که اقتصاد نفتی و درآمد بدون تولید امکان آن را بوجود آورده است که استقلال صنفی و سیاسی این طبقه به مدد اسلحه و زندان و شکنجه و اعدام مبارزان بیشمار آن نادیده گرفته شود.

قشرهای متوسط، مسئله دمکراسی و خشونت- نظریه پردازان خرده بورژوازی ایران طبقه متوسط را پایه دمکراسی معرفی می‌کنند، دمکراسی که از نظر آنان در استواری این طبقه بر اجتناب از انقلاب و پیگیری راهکاری مسالمت آمیز برای تحول اجتماعی در ایران نشانه دارد. آنان این واقعیت که طبقه کارگر حاضر نیست از حق خود برای مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی صرفنظر نماید را دلیل خشونت طلبی آن قلمداد میکنند. امری در تحلیل رویداد اجتماع کارگران در مقابل مجلس ششم در مطبوعات مخالفان و موافقان اصلاحات به اشکال و در جملات مختلف بر آن تاکید شد!

قهر و خشونت- این درست است که طبقه کارگر از مبارزه طبقاتی دفاع می‌کند و در هر مبارزه اجتماعی عنصر قهر وجود دارد ولی این به معنای طرفداری آن از روشهای خشونت آمیز نیست. مثلا هر کارگر یا مزدبری که هر روز بر سر کار میرود میداند که اگر کار نکند چیزی برای خوردن نخواهد داشت، این یک قهر است. شکل دیگر قهر آن است که او را با تفنگ و شلاق به کار گسیل کنند. متقابلا وقتی که طبقه کارگر برای اضافه دستمزد به اعتصاب متوسل میشود این نیز یک قهر نسبت به کارفرماست. اما شکل دیگر قهر هم آن است که با چاقو و اسلحه درخواست افزایش حقوق داشته باشد. مضمون قهر با شکل آن متفاوت است. مبارزه طبقاتی طبقه کارگر قهری است که با مدنی ترین شکل مبارزه اجتماعی پیش برده شده و میشود. طبقه کارگر از زمانی که به آگاهی طبقاتی دست یافته و با اندیشه های سوسیالیستی آشنا گردیده است، همواره از این شکل مبارزه دفاع کرده است.

برعکس، نمایندگان خرده بورژوازی با آنکه بدلیل شیوه زندگی خود میان مسالمت و خشونت مدام در نوسان هستند، ولی همواره شیوه های خشونت آمیز را ستوده اند، شیوه‌هایی که با روحیات و شرایط زندگی و کار آنان بیشتر سازگار است و امید بهبود و تغییرات فوری از آن استنباط میشود. آنان خشونت را نشانه وجود جنبشی عمیق‌تر و پیشروتر مدانند.

تاریخ نشان داده است که شیوه های خشونت آمیز، شیوه هایی است که بدون لاپوشانی باید گفت طبقه کارگر در آنان ضعیف است و با شرایط کار و زندگی آن سازگار نیست. در هر مورد نیز که به این شیوه ها متوسل شده است بر اثر فشار و برای دفاع از خود بوده است. این واقعیتی است که پیشروترین نمایندگان طبقه کارگر از همان ابتدا آن را درک کردند. دمکراسی، اعتقاد یا ابزار- امروز نمایندگان طبقه متوسط از دمکراسی دفاع میکنند، اما بجای آنکه گذشته خود را نقد کنند، گذشته طبقه کارگر را نقد میکنند. نگاه کنید به نظریات عبدالکریم سروش.

چپ‌های ماجراجوی دیروز نیز به همان اندازه که دیروز خود را حامل انقلاب قهر آمیز در برابر سازش تسلیم آمیز طبقه کارگر وانمود میکردند، امروز خود را حامل دمکراسی مسالمت آمیز در برابر انقلاب خشونت آمیز طبقه کارگر وانمود میکنند. آنان به هیچوجه دوست ندارند باور کنند که نه دیروز تجلی انقلاب بودند و نه امروز تبلور دمکراسی. بلکه، حتی همین روند رسیدن آنان به دمکراسی نتیجه شکست دهها ساله روشهای خشونت آمیز برخی از لایه های آن بوده است و که با بهایی بسیار سنگین برای طبقه کارگر ایران حاصل شده است.

گسترش و جای‌گیری روشهای مسالمت آمیز مبارزه اجتماعی نه با نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت یا دین فربه تر ارتباط دارد و نه ارتباطی به رشد طبقه متوسط. برعکس نشان از افول قشرهای متوسط دارد و طلیعه نقش نوینی را با خود دارد که طبقه کارگر و روشهای مبارزه خاص آن باید در آینده جامعه ایران بازی کند. هر قدر که بحران لازمه و نتیجه ادامه حیات بورژوازی تجاری و وابسته است، به همان اندازه آرامش اجتماعی لازمه آن توسعه صنعتی- ملی است که طبقه کارگر در آن نقش محوری را باید ایفا کند.

چشم اندازهای آینده- همه قرائن و شواهد نشان میدهند که علیرغم تئوری‌های آلوده به امیدواری در میان طیف‌های گوناگون اصلاح طلبان نسبت به طبقه متوسط بعنوان تکیه گاه جنبش، موج خرده بورژوایی دهه های ۵۰ و ۶۰ که تحت تاثیر افزایش درآمد نفت به راه افتاده بود در حال عقب نشینی است و ظرفیتهای اقتصاد نفتی ایران برای تولید خرده بورژوازی شهری به پایان خود نزدیک میشود. در این شرایط باید انتظار داشت که قشربندی اجتماعی در حول طبقه کارگر از یکسو و بورژوازی ملی ایران از سوی دیگر تشدید شود. این تشدید قشر بندی به معنای مقابله آنها با یکدیگر در شرایط کنونی و در مرحله‌ای که جنبش مردم برای گذار در آن قرار دارد نیست و نباید اینگونه فهمیده‌شود. آنچه باید درک شود، ضرورت پرهیز از تئوری‌بافی‌های تخیلی و ارزیابی‌های واقع‌بینانه از قشربندی‌های اجتماعی ایران و صراحت در بیان خواست‌های طبقاتی جنبش و تقویت و تحکیم پیوند میان آنها در یک اتحاد وسیع است.

در این شرایط دو امکان یا دو چشم انداز قابل تصور است: یا اینکه با ادامه سلطه بورژوازی تجاری و وابسته بر اقتصاد ایران، روند قشربندی ناگزیر خرده بورژوازی و اقشار متوسط به صورت یک شکاف عظیم طبقاتی و موجی از قشر های حاشیه ای در پی خواهد داشت و سپس شکل یک بحران و انفجار اجتماعی و اقتصادی سراسری را به خود خواهد گرفت، و یا اینکه یک سمتگیری اقتصاد صنعتی ملی اجازه خواهد داد که این خرده بورژوازی و نیروهای جدید کار بتدریج در درون صفوف طبقه کارگر ادغام شوند و جامعه ایران بتواند این مرحله گذار را با ارامش طی کند.

در برخورد با این دو امکان طبقه کارگر میتواند دو مشی متفاوت داشته باشد:

۱- منتظر فرا رسیدن بحران بماند و امیدوار باشد که بتواند با قشرهایی که هر روز بیشتر به حاشیه نظام اجتماعی رانده خواهند شد به یک ائتلاف دست زند و از اینطریق در شرایط بحران اجتماعی و اقتصادی یک تحول بنیادین را سازمان دهد. این راه هم انفعالی است، هم خطرناک و هم بی آینده.

۲- مشی دیگر آن است که طبقه کارگر درجهت یک اقتصاد صنعتی ملی در کشور قرار گرفته و در این جهت بکوشد و نیروهای جدید کار و لایه های مختلف خرده بورژوازی به جای رانده شدن به حاشیه جامعه بتوانند به صفوف طبقه کارگر بپیوندند. این پیوستن نه به عنوان یک فاجعه که به مثابه یک بخت تلقی شود. پیگیری این راه ممکن نیست مگر در صورتی که روند فشار اقتصادی، صنفی و سیاسی بر طبقه کارگر متوقف شود و سطح معین زندگی این طبقه تضمین گردد.

بدین ترتیب برون رفت ایران از بن بست درچشم انداز و در چارچوب رشد صنعتی ملی کشور قابل پیش بینی می‌شود و این توسعه صنعتی ملی امکانپذیر نیست، مگر طبقه کارگر ایران، جناح چپ و مردمگرای قشرهای متوسط و جناح رادیکال بورژوازی ملی بتوانند مساعی خود را در این مسیر تشدید کنند. در غیر اینصورت بخش غیر تولیدی، وابسته و تجاری بورژوازی ایران و لایه های انگل، دلال و زیاده طلب قشرهای متوسط فعلا سود وضع بحران زده کنونی را تا لحظه ویرانی کشور خواهند برد.

حزب توده‌ایران برپایه این نوع تقسیم‌بندی‌های طبقاتی جنبش عمومی مردم ایران، نظرات خود را تدوین و بیان می‌کند و چپ مذهبی ایران را از افتادن در دام تئوری‌پردازی‌های نوین چند جامعه شناس

انگلیسی و امریکائی که نظرات آنها توسط امثال عبدالکریم سروش و یارانش در جامعه تبلیغ می‌شود برحذر می‌دارد. استقبال زیرکانه‌ای که مخالفان اصلاحات از این نوع نظریه پردازی‌ها می‌کنند خود گویای منافعی است که آنها در این گمراهی و تشدید آن در میان چپ مذهبی ایران دارند!

اقتصاد مستقل ملی– بحث پیرامون اصلاحات، جنبش مردم، نقش طرفداران و مخالفان اصلاحات در داخل و حاشیه حاکمیت جمهوری اسلامی و بویژه بحث‌های تئوریک و نظری در میان طیف چپ مذهبی کامل نیست، مگر به آینده اقتصادی جامعه ایران نیز اشاره شود. یعنی اینکه روند اصلاحات اقتصادی در آینده ایران چه خواهد بود و جنبش مردم در این عرصه چه می‌خواهد؟ و دمکراسی آیا می‌تواند تنها در چارچوب خواست‌های سیاسی و آنهم در چارچوب طبقه متوسطی که از آن تجلیل می‌شود باقی بماند؟

واقعیت اینست که پیشبرد یک برنامه توسعه صنعتی مستقل و ملی در دوران ما و کشور ما در وضع کنونی با یک تناقض تاریخی دیگر نیز روبروست و آن اینکه پیگیری یک برنامه اقتصاد سرمایه داری تولیدی ملی امکان پذیر نیست مگر با در پیش گرفتن یک سمتگیری گام به گام، ممکن و عملی سوسیالیستی د رکشور ما. در اتحاد مرحله‌ای بورژوازی ملی ایران و طبقه کارگر ایران. این تناقضی نیست که تنها جناح رادیکال بورژوازی ملی با آن درگیر باشد، بلکه طبقه کارگر ایران نیز با آن روبروست و هر دو این وضعیت متناقض را به طور مبهم احساس میکنند. هم طبقه کارگر و هم بورژوازی ملی ایران از یکسو زیر فشار سرمایه جهانی و از سوی دیگر در منگنه گروهی از تجار و واردکنندگان و سرمایه داران وابسته و بخشهایی از قشرهای متوسط شهری توزیع کننده، واسطه و مصرف کننده کالاهای غربی قرار گرفته اند. نتیجه آن شده است که **اکنون وضعی بوجود آمده که در شرایط کنونی ایران مضمون هر برنامه‌ای با سمتگیری سوسیالیستی و هر برنامه اقتصاد ملی در چارچوب سرمایه داری تولیدی و صنعتی ملی در مرحله نخست و احتمالا برای یک دوران طولانی بر هم منطبق اند.**

این برنامه یک برنامه سرمایه داری ملی است زیرا در آن سازوکارهای اقتصادی همچنان در چارچوب سرمایه‌داری عمل می‌کند و منافع بورژوازی ملی تولیدی داخلی را در نظر می‌گیرد. اما این برنامه ضمنا یک برنامه سمتگیری سوسیالیستی نیز هست زیرا اتکا به کارگران، دهقانان، مزدبران و لایه های پایین قشرهای متوسط و تامین منافع آنان در مرکز و محور آن قرار دارد و اگر یکی از این دو عمل نکند مسئله توسعه صنعتی ملی در ایران منتفی خواهد بود. تنها در مراحل بعدی است که این برنامه ها از یکدیگر جدا خواهند گردید و این یا آن راه در پیش پای جامعه قرار خواهد گرفت.

به این ترتیب و دور از تئوری‌بافی‌های نوظهوری نظیر آنچه در بالا به آن اشاره شد، همه طبقات و قشرهای اجتماعی در ایران در یکی از حساس ترین و تعیین کننده ترین مراحل تاریخ کشور باید بتوانند راه خود را در کلافی از تناقض ها و تضاد ها بیآبند. فارغ از تئوری‌بافی‌هائی که در باره طبقه متوسط ایران می‌شود، نمایندگان قشرهای متوسط اجتماعی نیز باید درک کنند که منافع آنها نیز نمی‌تواند بطور منفرد در مرکز منافع اجتماعی قرار گیرد، زیرا که حفظ این منافع به معنای بازتولید مناسبات سرمایه داری وابسته و در نتیجه در درازمدت وخیم تر شدن بیشتر موقعیت خود قشرهای متوسط خواهد بود.

طبقه کارگر ایران باید درک کند که سمتگیری سوسیالیستی در ایران الزاما همان راهی را طی نخواهد کرد که در دیگر کشورها می‌تواند دنبال شود و همچنین نمی‌تواند به تکرار الگوهای گذشته در کشورهای سوسیالیستی ختم شود. سمتگیری سوسیالیستی در ایران نمیتواند بر علیه بورژوازی تولیدی ملی به پیش رود بلکه باید بتواند موقعیت آنان را در قیاس با دیگر قشرهای بورژوازی تحکیم کند. بورژوازی ملی باید درک کند که اقتصاد سرمایه‌داری ملی مورد نظر آن‌ها نیز نمی‌تواند علیه منافع اولیه کارگران به پیش رود. چه در غیر اینصورت شرایط بحران و نا امنی عمومی از یکسو و عدم امکان یا مقاومت خرده بورژوازی در پیوستن به صفوف طبقه کارگر از سوی دیگر بطور مداوم بر علیه پیشبرد یک اقتصاد صنعتی ملی عمل خواهد کرد.

امید واقع‌گرایانه به تحول و بنای یک اقتصاد صنعتی ملی و مستقل منوط به آن است که از یکسو طبقه کارگر و زحمتکشان ایران سازمان یابند و بطور مستقل بر سیر رویدادها تاثیر گذارند، جناح رادیکال بورژوازی ملی بتواند دیگر جناح های بورژوازی ایران را در پشت سر خود قرار دهد و بالاخره نیروهای میهن دوست در دستگاه دولتی که تعداد آنان کم نیز نیست بتوانند وضع پیچیده کنونی را درک کنند و اراده خود را بر اتحاد و اتکاء به طبقه کارگر و مجموعه مزدبران و زحمتکشان و بخش تولید کننده بورژوازی قرار دهند. یعنی مسیری جدا از تخیلاتی که پیرامون طبقه متوسط ایران به آن دامن زده می‌شود.

در اینصورت میتوان یک ائتلاف عظیم اجتماعی، یک جبهه متحد ملی بوجود آورد که بتواند بورژوازی تجاری و وابسته را مهار کند، از ایجاد و رشد بورژوازی بزرگ جلوگیری کند، بورژوازی ملی تولیدی را تقویت کند، با الگو، مناسبات و فرهنگ مصرف وابسته لایه های غیرتولیدی قشرهای متوسط وداع نماید و چارچوب سهم آنان را از درآمد ملی کشور محدود و معین کند و سرانجام به خواسته ها و نیازهای قشر تولید کننده یعنی کارگران و زحمتکشان و مزدبران یدی و فکری پاسخ مناسب دهد.

جنبش دوم خرداد، بیم ها و امیدها– **پرسیده می‌شود که با همه این دشواریها و سمت نظریات و اندیشه هایی که امروز در جامعه ایران تبلیغ و ترویج میشود آیا این نتیجه دور نیست که جنبش دوم خرداد مجموعه ای از بیم ها و امیدهاست که شاید کفه بیم آن بر امید آن غلبه داشته باشد؟**

به یقین نمی‌توان وجود بیم و امید را در جنبش دوم خرداد انکار کرد. اما کدام جنبش، اصلاح یا انقلاب اجتماعی است که از بیم و امید یعنی از "تضاد" خالی باشد؟

مسئله اساسی این است که جنبش کنونی مردم ایران را نمی‌توان و نباید از شرایط تاریخی شکل گیری آن جدا کرد. شرایطی که ویژگی آن برقراری قدرت انحصاری نیروهای راست و آماده سازی یک فاجعه تاریخی برای میهن ما بود. تنها با یادآوری و در قیاس با اوضاع قبل از دوم خرداد است که می‌توان یقین یافت **بدبینانه ترین چشم انداز جنبش کنونی مردم، که به جنبش دوم خرداد شهرت یافته، برای کشور ما، از خوش بینانه ترین چشم انداز بدون دوم خرداد باز میلیون ها بار خوش بینانه تر است.**

طبقه کارگر ایران حق داشت که با تمام نیرو در جنبش دوم خرداد علیرغم همه بیم و امید ناگزیر آن شرکت کند و از آن پشتیبانی نماید، چرا که سرنوشت طبقه کارگر ایران با هزاران رشته به این " امید " بسته شده است. جنبش دوم خرداد بدون پشتیبانی، گذشت، آگاهی، صبوری و فداکاری طبقه کارگر هیچ بختی برای موفقیت نخواهد داشت. همه این پشتیبانی، آگاهی و فداکاری همچنان باید در خدمت این جنبش قرار داشته باشد.

اشاره- روزنامه "نویس دویچلند"، ارگان حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان با یک روزنامه نگار اسرائیلی بنام "گیدیون اشپیرو" پیرامون مواضع اسرائیل در برابر تشدید جنگ در جهان انجام داده‌است. اشپیرو در سال ۱۹۳۵ در شهر برلین آلمان متولد شد و در در چهار سالگی به فلسطین مهاجرت کرد. او بعدها به ارتش اسرائیل پیوست و درجنگ‌های سال‌های ۱۹۶۷،۱۹۷۳ و ۱۹۵۲ شرکت داشت. در سال ۱۹۸۲ در اعتراض به حمله اسرائیل به لبنان از ارتش این کشور خارج شد و روزنامه نگار شد. او بعدها کمیته دفاع از "موردخای وانونو" را تاسیس کرد. فردی که برای نخستین بار اسناد مربوط به تولید سلاح اتمی در اسرائیل را دراختیار مطبوعات انگلستان گذاشت و به اتهام افشای اسناد محرمانه اسرائیل دستگیر، محاکمه و زندانی شد. این گفتگو را ادامه می‌خوانید:

نقش اسرائیل در جنگ‌افروزی جهانی

ترجمه: م. باران

س- «جنگ ضد ترور» در افغانستان به احتمال زیاد به د یگر کشورهای منطقه نیز سرایت خواهد کرد. عده‌ای نگران شروع جنگ جهانی سوم هستند. به نظر شما نقش اسرائیل در این جنگ چیست؟

ج- برای من به عنوان یک اسرائیلی، قبل از هرچیز این سئوال مطرح است که خطر ناشی از اسرائیل را چگونه می‌توان مهار کرد؟ اسرائیل کشوری است دارای بمب اتم و حکومتی دارد دست راستی. ما هم مانند ایران دارای یک قشر مذهبی هستیم که هم رادیکال هستندو هم مرتجع و روز به روز هم نفوذشان بیشتر می‌شود. البته این پدیده‌ایست که امروز شما در اروپا احتمالا با آن آشنائی کامل ندارید. از طرف دیگر "شارون" در راس حکومت است که فرد خطرناک و جنگ طلبی است. او زمانی می‌گفت که چاه‌های نفت عربستان سعودی را بمباران خواهد کرد.

س- نظر مردم اسرائیل در باره ضربه اتمی چیست؟

ج- در این باره رسما در اسرائیل صحبت نمی‌شود و دولت‌های اسرائیل همیشه تولید و وجود سلاح‌اتمی در اسرائیل را انکار کرده‌اند. البته ما می‌دانیم که در صحرای NEGEV تحقیقات همه جانبه روی راکتورهای هسته‌ای انجام می‌شود و شالوده آن بر این اساس ریخته شده که در صورت وجود سلاح اتمی در یکی از کشورهای منطقه، سریعا توانائی مسلح شدن را داشته باشند.

س- اسرائیل با چه استدلالی مدعی است حق دارد بمب اتم در اختیار داشته باشد؟

ج- تلاش اسرائیل برای ساختن بمب اتمی در دهه پنجاه شروع شد و راکتورها ساخته شد. در ابتدا ادعا شد که آنها کارخانه نساجی هستند. بعدها وقتی ماجرا افشاء شد دولت اسرائیل متعهد شد که این مراکز را جهت کنترل در اختیار هیات‌های بین‌المللی بگذارد، که تاکنون جامه عمل به خود نگرفته‌است. تا دهه هشتاد مشخص شده بود که اسرائیل حدود ۳۰ کلاهک اتمی دراختیار دارد. در سال ۱۹۸۶ فردی بنام " مردخای وانونو" که در مرکز رآکتورهای اتمی اسرائیل کار می‌کرد اسناد مربوط به ساختن بمب اتمی در اسرائیل را دراختیار نشریه ساندی تایمز گذاشت. این اولین سند معتبر و غیر قابل انکار در باره ساخت بمب اتم در اسرائیل بود.

س- دولت‌های اسرائیل بعد از این افشاگری حاضر شدند وجود و تولید بمب اتم در اسرائیل را تائید کنند؟

ج- هرگز، زیرا سیاست رسمی دولت‌های اسرائیل تا بحال تغییری نکرده‌است. آنها همه چیز را از افکار عمومی پنهان می‌کنند و این درحالی است که براساس اطلاعات ما، تا سال ۱۹۸۶ اسرائیل بیش از یکصد کلاهک اتمی دراختیار دارد. اسرائیل حتی در آن سالها، در برابر فرانسه، چین و انگلستان یک قدرت اتمی محسوب می‌شد. تخمین زده می‌شود که تعداد کلاهک‌های اتمی اسرائیل از آن زمان تاکنون دو برابر شده باشد.

س- بر سر آن شخصی که اسناد تولید بمب اتمی در اسرائیل را در اختیار نشریه ساندی تایمز گذاشت چه آمد؟

ج- او را دستگیر کردند و بعنوان خیانت به وطن به ۱۸ سال زندان محکوم کردند. بیش ز ۱۱ سال او را در سلول انفرادی نگه داشتند و رسما اعلام کردند که وی را زمانی آزاد خواهند کرد که عقل خود را از دست داده باشد. بعدها دیگر کسی دنبال کار او را نگرفت و اساسا در اسرائیل در باره اینگونه مسائل صحبتی نمی‌شود.

س- احزاب موجود در اسرائیل در باره تولید سلاح اتمی در این کشور چه نظری دارند؟

ج- از افراطی ترین تا به اصطلاح دمکرات‌ترین آنها خواهان ادامه تولید سلاح اتمی در اسرائیل هستند. حتی حزب MERTY که شبیه حزب "سبزها"ی اروپاست! هیچ کدام از این احزاب تاکنون اعتراضی نکرده‌اند. "جاسی سارید" دبیراول این حزب وزیر محیط زیست در دوران رابین بود. در آن زمان مسئله زباله‌های اتمی در مرکز DIMANA در اسرائیل مطرح بود و اینکه چه خطراتی از این بابت محیط زیست را تهدید می‌کند. او قول داد که هیچ خطری از این ناحیه محیط زیست را تهدید نمی‌کند.

س- البته این جای تعجب نیست. حتی "سبزها"ی کشور آلمان هم از این نوع مواضع بسیار داشته‌اند.

ج- البته این باعث تاسف است. مثلا فیشر وزیر خارجه کنونی آلمان ۱۴ سال پیش برای رهائی "VANUNU" تلاش کرد و از دولت اسرائیل خواست تا تولید سلاح اتمی را متوقف سازد، اما سبزهای کشور شما که اکنون در حکومت هستند تعهدهای سابق خود را زیر پا گذاشته‌اند وحتی سال پیش سه زیر دریائی اتمی برای اسرائیل فرستادند. همینجا یاد آور شوم که اسرائیل هرگز قرار داد منع تولید سلاح‌های اتمی را امضاء نکرده‌است.

س- آیا از این بابت اسرائیل در سطح بین‌المللی زیر فشار قرار گرفته‌است؟

ج- این یک تناقض بین‌المللی است. مثلا عراق بخاطر عدم نظارت بین‌المللی بر تلاش‌های این کشور برای تولید سلاح اتمی زیر بمباران قرار گرفت، در حالی که در مورد اسرائیل چشمها را بسته‌اند. گوئی رادیواکتیوته یهودی مضرات کمتری دارد! دراین مورد استانداردهای مختلفی ارائه می‌شود و آن اینکه هر کس به نقض حقوق بسر در اسرائیل انتقاد کند متهم به یهود ستیزی می‌شود و سر راه برداشته می‌شود!

س- به نظر شما در مورد اسرائیل چه رویه‌ای باید اتخاذ شود؟

ج- همان رویه‌ای که در مورد رژیم آپارتاید اتخاذ شد. یعنی یک محاصره بین‌المللی. اسرائیل باید بداند که تا زمانی که به اشغال سرزمین‌های

فلسطینی ادامه می‌دهد و مادامی که به سیستم آپارتاید اعتقاد دارد و به آن عمل می‌کند نباید در دنیای متمدن جای داشته باشد و یک کشور دمکرات محسوب شود. تولید سلاح اتمی دراین کشور باید متوقف و ممنوع شود. از این بابت می‌توان نگرانی ایران را درک کرد که معتقد است اسرائیل نباید تنها کشور دارای قدرت اتمی در منطقه باشد. در حقیقت این اسرائیل است که مسابقه تسلیحاتی را در منطقه دامن می‌زند!

حریق افغانستان، به کدام کشور همسایه زودتر سرایت خواهد کرد؟

طاق‌شال کشمیر

بوی خون و باروت می‌دهد!

شعله‌های جنگی که امریکا در افغانستان آغاز کرده‌است، نخستین خیمه‌ای را که در همسایگی افغانستان در بر گرفته کشمیر است! خیمه‌ای چند صد کیلومتر دورتر از مناطقی که هواپیماهای امریکائی و انگلیسی آن را بمباران می‌کنند. خبرگزاری‌ها، از بالا گرفتن درگیری‌های خونین خانگی بین پاکستانی‌ها و هندی ها در کشمیر می‌دهند و روزنامه‌های هندوستان موقعیت کشمیر را موقعیتی نیمه جنگی گزارش می‌کنند. این اخبار تنها چند روز پس از سفر ژنرال "پاول" وزیر خارجه دولت بوش به هندوستان و در راه بازگشت از دیدارش از پاکستان منتشر می‌شود. وزیر خارجه امریکا هم در دیدارهای سیاسی‌اش در پاکستان و هم در دیدارهای مشابهی که در هندوستان داشت، با صراحت خبر از حل مسئله کشمیر به سود دو کشور هندوستان و پاکستان داد. دو کشوری که بر سر حاکمیت بر کشمیر با یکدیگر اختلافی دیرینه دارند و تاکنون چند بار عملا بر سر این منطقه با یکدیگر وارد جنگ شدند. مسلمانان کشیمر متمایل به پاکستان و هندوهای کشمیر متمایل به هندوستان هستند و اکنون این خطر وجود دارد که امریکا نه این تمایل و نه آن تمایل را پذیرفته و راه‌حلی را که به مقامات هند و پاکستان وعده آن را داده، همانا استقلال کامل کشمیر از هر دو کشور هندوستان و پاکستان باشد! استقلالی که جز با دخالت مستقیم نظامی امریکا در امور داخلی کشمیر و اعلام حمایت از دولت مستقل کشمیر ناممکن است.

به این ترتیب، کشمیر دومین تخته پرش نظامی امریکا در لشکر کشی اخیرش به افغانستان می‌تواند بشود و این درحالی است که همه بهانه‌های توجیه وتبلیغ ضرورت مداخله نظامی در کشمیر در اختیار رسانه‌های تصویری متمایل به سیاست نظامی اخیر امریکا درجهان قرار دارد: نفوذ گروه‌های وابسته به طالبان در کشمیر و مداخله در جنگ‌های محلی این منطقه و حضور مسلمانان مسلح و آموزش دیده کشمیری در کنار طالبان در افغانستان. آنها نیز از مدارس حقانی پیشاور پاکستان بیرون آمده‌اند و بصورت بریگادهای اسلامی در کنار طالبان عمل می‌کنند!

دولت پاکستان چنان در گیر تحولات در افغانستان است که عملا نه فرصت و نه امکان انعکاس اخبار مربوط به رویدادهای نظامی اخیر در کشمیر را دارد. این درحالی است که خبرگزاری‌ها و نشریات هندوستان، ضمن انعکاس نگرانی دولتمردان این کشور از گسترش جنگ در کشمیر می‌نویسند: در یک ماه اخیر هندی‌ها و پاکستانی‌های کشمیر هشتاد بار به روی یکدیگر آتش گشوده‌اند. مطبوعات دو کشور محتاط تر از گذشته نسبت به این برخوردهای نظامی واکنش دیپلماتیک نشان می‌دهند و جزئیات اخبار مربوط به این جنگ‌ها را منتشر نمی‌کنند، اما عدم انعکاس کامل رویدادهای نظامی به معنای نادیدن واقعیت جنگ رو به تکامل در کشمیر و کشاندن دو کشور هندو و پاکستان به یک رویاروئی نظامی با یکدیگر نیست!

مطبوعات هندوستان از واکنش‌های هندی در داخل خاک پاکستان دفاع می‌کنند و با توجه به موقعیتی که پاکستان بدلیل حمایتش از طالبان درآن گرفتار آمده از بردن نام عملیات جنگی نیز پروا ندارند. آیا آنچه که این مطبوعات منتشر می‌کنند، نظرات پشت پرده مقامات دولت هندوستان است؟ شتاب حوادث پاسخ این سئوال را در زمانی بسیار کوتاه خواهد داد!

این شتاب زمانی قابل درک است که بدانیم مطبوعات پاکستان نیز از پاسخ نظامی به هندوستان دفاع می‌کنند.

رقابتی از سر بیمناکی!

کشمیر به لقمه‌ای دندان‌گیر می‌ماند که میان سفره‌ای که هند و پاکستان بر سر آن نشسته‌اند. هر دو برای دراز کردن دست خویش و برداشتن این لقمه از سر سفره با هم رقابت دارند، آنچنان که کوچکترین حرکت یکدیگر را، حتی برای لحظه‌ای از نظر دور نمی‌دارند.

در جریان سفر ژنرال "کولین پاول" وزیر خارجه امریکا به پاکستان و مذاکراتش بر سر آینده افغانستان، هندوستان به تحریک‌های مرزی خود با پاکستان افزود و زمانی که ژنرال پاول وارد دهلی‌نو شد، پاکستانی‌ها به تحریکاتی مشابه در مرزهای دو کشور دست زدند. این نمایشی بود برای چانه زنی با ژنرال امریکائی و نشان دادن خود به عنوان طرف برتر در مذاکرات با رقیب!

این جدالی و رقابتی است که در طول دوازده سال گذشته به ادعای مجاهدین کشمیری ۳۰ تا ۷۰ هزار کشته از خود بر جای گذاشته‌است. این درحالی است که سابقه مناقشه بین هند و پاکستان بر سر منطقه "ماهاراشاراک" به نیم قرن گذشته باز می‌گردد. مناقشه‌ای که با آزمایش

هسته‌ای پاکستان در سال ۱۹۹۸ ابعاد بسیار خطرناکی به خود گرفت. واشنگتن بسیار پیش‌تر از حوادث اخیر نیویورک و لشکر کشی به افغانستان و استقرار نیروهای نظامی امریکا در همسایگی هند و پاکستان از کشمیر بعنوان بحرانی‌ترین منطقه جهان یاد می‌کرد. مناقشه‌ای که بریتانیای کبیر هنگام عقب نشینی در برابر جنبش ملی و استقلال طلبانه هندوستان، چون زخمی خوب نشدنی از خود به یادگار باقی گذاشته و اکنون در کنار ارتش امریکا خود برای حل و فصل آن به سود خویش و متحد نزدیکش امریکا به منطقه باز گشته‌است.

هند و پاکستان هر دو ادعای مالکیت بر تمامی منطقه کشمیر را دارند. پاکستان از پایان سال ۱۹۸۰ از کنترل این منطقه توسط مجاهدین مسلمان حمایت کرده‌است. پاکستان متکی به تجربه‌ای که از آموزش گروه‌های مذهبی افغانستان در مدارس مذهبی این کشور آموخته، از این تسلط بیمی به دل راه نمی‌دهد. همانگونه که از تسلط طالبان بر افغانستان بیمی به دل خود راه نداد و همراه آنها وارد خاک افغانستان شد تا آن را به ایالتی در کنار ایالات دیگر پاکستان تبدیل کند. ابتدا مسلمانان بسیاری در اردوگاههای پاکستان تربیت شده و سپس راهی کشمیر شدند و سپس با برقراری حکومت طالبان در افغانستان کار این آموزش و اعزام به کشمیر به طالبان واگذار شد تا به سبک خویش مسلمان برای آینده کشمیر تربیت کنند. آن استقبالی که هندوستان بصورتی بسیار شتابزده از سقوط دولت طالبان در افغانستان و حتی همکاری با ارتش امریکا در این زمینه از خود نشان داد، در واقع فراری بود به جلو برای رهائی از چنگال طالبان کشمیر!

در تمام سال‌های گذشته، برای آنکه به رخنه طالبان در کشمیر اعتراف نشود، هندوستان هر گروه و دسته‌ای از دوره دیدگان کشمیری در افغانستان را که دستگیر کرد، آن را تروریست‌های نفوذی و متجاوزین مرزی اعلام کرد.

بمباران افغانستان توسط هواپیماهای امریکائی که آغاز شد، مطبوعات هندی فرصت یافتند تا با صراحت بنویسند بیش از ۳۵ کشمیری-پاکستانی در جریان بمباران کابل کشته شده‌اند. آنها اعضای عضو گروه شورشی کشمیری-پاکستانی "حرکت المجاهدین" اعلام شدند که با سازمان القاعده اسامه بن‌لادن همکاری تنگاتنگ دارد. مطبوعات هندوستان آنها را شورشی می‌نامند و مطبوعات پاکستان مبارزان راه‌آزادی کشمیر. پاکستانی‌ها آنها را مجاهد می‌نامند و هندی‌ها تروریست!

اینکه مطبوعات و دولت‌های این دو کشور مسلمان کشمیری طرفدار طالبان را چه می‌نامند آنقدر اهمیت ندارد که نقش این مسلمانان در کشاندن پای نیروهای نظامی امریکا به کشمیر دارند! کاری که معملین و راهنماهای آنها در افغانستان کردند!

پیشرو ترین و مترقی‌ترین نیروهای سیاسی افغانی معتقدند با تجزیه افغانستان، نقشه منطقه دگرگون خواهد شد و تجزیه طلبی و استقلال خواهی بسیار گسترده‌تر و خونین‌تر از یوگسلاوی آغاز خواهد شد. استقلالی خونین که به دین و ناسیونالیسم هر دو آلوده‌است!

پاکستانی‌ها سرسختانه برای تسلط بر کشمیر می‌کوشند و برای این منظور مشوق طالبان برای تربیت میلیشیای مسلمان کشمیری بوده‌اند. آنها معتقدند بر اثر غفلت دولت‌های وقت پاکستان و نفوذ هندوستان دو بنگال شرقی و غربی از پاکستان جدا شده و کشور مستقل بنگالدش بوجود آمد. هندوستان در آن دوران از نیروهای ملی و مبارز بنگالی حمایت کرد و پرچم استقلال بنگالدش را به بدست "مجیب الرحمان" رهبر جنبش استقلال بنگالدش سپرد. آن حمایت هندوستان از پشتیبانی معنوی قدرت دیگری در منطقه نیز برخورد دار بود: چین!

بنگالدش به استقلال رسید اما رهبری مجیب‌الرحمان ادامه نیافت

و جنبش استقلال طلبی از ظرفیت‌های مثبت و ملی خود بسرعت تهی شد. رهبری که عکس مائوتسه‌دون را بالای میز کاری نصب کرده بود و با قتل فجیع او و خانواده‌اش، نه تنها انتقام این استقلال گرفته شد، بلکه تقابل شرق و غرب بنگالدش را برای رویاروئی‌های خونین آینده زمینه ساز شدند!

با آنکه این حوادث به سال‌های آغازین دهه ۱۹۷۰ باز می‌گردد و اکنون سه دهه از آن گذشته‌است، پاکستان می‌کوشد که جلوی آن رویداد و استقلال کشمیر را بگیرد و آن را با تقویت ارتجاع مذهبی در کشمیر به اختیار خود درآورد. شاید بمب اتمی ساخت پاکستان بلند پروازی‌هائی نظیر تسلط بر افغانستان و کشمیر را به این کشور داده باشد، اما پیش و بیش از بمب اتمی، عزم ارتجاع طالبانی و پول وهابیون عربستان سعودی است که زمینه این تسلط و پیوند را فراهم ساخته است! قطع پیوند عربستان و پاکستان و چرخش‌های جدید در سیاست‌های استراتژیک انگلستان و امریکا سرنوشت افغانستان و کشمیر را می‌توان به گونه‌ای غیر از آرزوهای بلند پروازانه پاکستان وعربستان رقم بزند و این همان نگرانی اساسی حاکمیت عربستان سعودی و ارتش پاکستان است، که می‌کوشند واقعیت را درک کرده و خود را با منافع و سیاست‌های جدید و استراتژیک انگلستان و امریکا در منطقه هماهنگ کنند. کاری که سابقه‌ای به قدمت ۵ دهه دارد!

هم پاکستان و هم عربستان روی فشار امریکا بر هندوستان برای واگذاری کشمیر به پاکستان و یا تامین استقلال آن و قبول حکومتی زیر نفوذ این دو کشور امید بسته‌اند و آینده کشمیر بخشی از چانه‌زنی‌ها بر سر حکومت آینده افغانستان با امریکاست. هندوستان گریبان امریکا را بر سر ادعای این کشور برای مبارزه با تروریسم گرفته و مبارزه با تروریسم پرورش یافته در افغانستان را بدون مبارزه با تروریسم کشمیری تربیت یافته در افغانستان بی معنا می‌داند. نتیجه این کشاکش‌های سیاسی هرچه باشد، یک نکته در اوضاع بسرعت در حال تغییر منطقه قطعی است و آن اینکه:

طاقشال کشمیری بوی خون و باروت می‌دهد!

Rahe Tudeh No. 112 Nov. 2001
Postfach 31 16 18, 10653 Berlin Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany
۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا
16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $
تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰۳-۵۱۳۵۸۴۴
آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**
آدرس ای‌میل: anore@gmx.de

ستون پنجم امریکا در ج۰ا کیست؟

آنها که انقلاب آزادیخواهانه، عدالت جویانه و استقلال طلبانه مردم ایران را تا ورطه شکست کشاندند و کشتن سلمان رشدی را معیار مبارزه با امپریالیسم کردند، حالا در رقابت با طالبان و اسامه‌بن‌لادن می‌خواهند توطئه شکست انقلاب را قطعی کنند! توطئه‌ای که می‌تواند تمامیت ارضی کشور ما را با مخاطرات جدی روبرو سازد. این مخاطرات آنقدر که به تحولات داخل کشور وابسته‌است به خیزهای بزرگ و خطرناک امریکا و انگلیس برای تجزیه کشورهای منطقه بستگی ندارد. در واقع آنچه که امروز در ایران خطرآفرین است نقش ستون پنجم‌های امریکا و سیاست‌هائی است که نقش ستون پنجم را در داخل کشور ما برای امریکا ایفاء می‌کند.

همگان می‌دانند و حتی برخی فرماندهان سپاه پاسداران در سخنرانی‌های اخیرشان آشکارا گفته‌اند که توپ و تانکی که در ایران فراهم شده و موشک‌های میان بردی که ساخته شده در برابر تهاجم نظامی امریکا و ناتو هیچ شانسی برای دفاع نظامی از کشور ندارند۰ بنابراین یگانه سلاح برنده‌ای که می‌تواند در برابر هر تهاجمی به دفاع از تمامیت ارضی کشور برخیزد حمایت وسیع مردم از حکومت و تقویت احساس ملی و پیوند ملی است۰ حال آنها که هنوز بر شعار فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" پای می‌فشارند، مردم را شلاق می‌زنند، زندان‌ها را پر می‌کنند و رای و اراده مردم را به هیچ گرفته‌اند سلاح وحدت ملی را تیز می‌کنند و یا نقش ستون پنجم دشمن را در کشور ایفاء می‌کنند؟ وقتی رهبر آشکارا می‌گوید که می‌تواند دستور بدهد بقول وی "جوانان غیور" حساب بقیه جوانان را کف دستشان بگذارند سیاستی ملی را دنبال می‌کند و از رویاروی قرار دادن جوانان با یکدیگر فاصله می‌گیرد تا سلاح برنده وحدت ملی و تحکیم پیوند دولت و مردم تقویت شود؟

آن مردمی آماده دفاع از کشور خویشند که نه تنها بدانند چه بر سر کشورشان می‌آید، بلکه در تصمیم گیری‌های ملی سهم داشته باشند و از تصمیم خود دفاع کنند و این ممکن نیست مگر با حضور اندیشه‌ها، رایزنی‌ها و بحث علنی و آشکاری که مردم نیز در آن سهم داشته باشند۰ وقتی رهبر، به بهانه ضرورت بحث کارشناسی در پشت درهای بسته، توصیه بر بی‌خبرنگهداشتن مردم را در اصفهان توصیه می‌کند، زمینه دفاع ملی از کشور را فراهم می‌آورد؟ آن بحث‌های کارشناسی که ایشان از آن طرفداری می‌کند همان بحث‌های کارشناسی نیست که برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" را با دهها میلیارد بدهی خارجی روی دست مردم گذاشت؟ مشاوران و رایزنان ایشان در بحث‌های کارشناسی همان‌ها نیستند که یورش به ملی–مذهبی‌ها، بستن مطبوعات، سپردن قوه قضائیه به دست عده‌ای روحانیونی از عراقی بازگشته و بر صدر نشاندن روحانیون حجتیه در ۱۰ سال حاکمیت ایشان را توصیه کردند و به اجرا گذاشتند؟ این فساد، فحشاء، غارت، رشوه‌خواری، آقازاده پروری و فقر کم نظیر در کشور ما از درون همین بحث‌های کارشناسی در نیآمد؟ این کارشناسان همان‌هائی هستند که در مجلس خبرگان نشسته‌اند و یا روزنامه کیهان را اداره می‌کنند و تشکیلات امنیتی مخفی را زیر نظر بیت رهبری سازمان داده‌اند؟

می‌پرسند، اگر **حضور نظامی امریکا** در منطقه بیشتر تقویت شود و حتی دخالت نظامی در امور داخلی ایران با بمباران مناطق حساس نظامی ایران همراه شود مواضع جناح راست (جبهه ارتجاع و غارت) می‌تواند تضعیف شود۰

آنها که چنین سئوالی را مطرح می‌کنند و یا چنین اندیشه تلخ و غیر ملی را در سر دارند این واقعیات علمی و تاریخی را فراموش می‌کنند، که هرگز زیر چتر فاشیسم، آزادی به ارمغان نخواهد آمد۰ فاشیسم، فاشیسم را تقویت می‌کند و با آن پیوند می‌یابد۰ همانگونه که پیش از آغاز جنگ دوم جهانی رضاخان چشم امید به هیتلر دوخت و هیتلر نیز برای عبور از پل پیروزی بر اتحاد شوروی رضاخان را از تبار "آریا" و هم خون خود تشخیص داد۰ بنابراین، عملیات نئوفاشیستی که امریکا رهبری آن را عهده دار شده، متحدان محلی خود را جستجو خواهد کرد۰ این جستجو و این اتحاد با طبقه کارگر و زحمتکشان ایران صورت نخواهد گرفت، بلکه طبیعی‌ترین متحد نئوفاشیسم، غارتگرانی هستند که برای حفظ منافع خود حاضر بر هرنوع سازش ضد ملی با قدرت برتر خواهند شد و از سیاست‌های آن در داخل کشور خویش پیروی می‌کنند۰ یعنی همان کاری که موسولینی در ایتالیا، فرانکو در اسپانیا و دیگر فاشیست‌ها در ژاپن و یونان کردند۰ خیز بلندی که در جمهوری اسلامی ایران برای بستن فضای محدود سیاسی برداشته شده، از جمله برای همین همسوئی است، که می‌تواند مطابق خواست امریکا با یورش به دگراندیشان مذهبی، اصلاح طلبان درون و حاشیه حاکمیت و موج جدیدی از دگراندیش کشی در کشور بیانجامد۰ اگر سخنان رهبر در اصفهان در مخالفت با احزاب سیاسی، زمینه چینی برای یورش به مطبوعات و نیمه احزاب کنونی در جامعه ایران باشد، گامی در جهت تکامل همسوئی سیاسی با نئوفاشیسم به رهبری امریکا برداشته شده‌است نه گامی در جهت مبارزه با امریکا!

نظامی کردن اوضاع ایران به بهانه حضور امریکا در افغانستان و جلوگیری از شرکت مستقیم مردم در تعیین سرنوشت خویش و سرنوشت کشوری که در آن زندگی می‌کنند و آن را وطن خود می‌دانند جز این چه معنائی می‌تواند داشته باشد؟

واقعیت اینست که امروز، برای دفاع از میهن و مقابله با توطئه‌های نظامی و غیر نظامی نئوفاشیسمی که به چهار سوی مرزهای ایران رسیده و در جستجوی روزنه‌ای برای رخنه ناگهانی به داخل ایران است، هیچ راهی جز مقابله با ستون پنجم نئوفاشیسم امریکا در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی و سیاست‌های هموار کننده آن نیست۰ این سیاست‌های همان سیاست‌هائی است که خروج مردم از صحنه سیاسی کشور را دنبال می‌کند و دولتمردانی را تشویق می‌کند تا به بهانه **خطر نظامی** فضای سیاسی کشور را بسته و در پشت صحنه مذاکرات و زدوبندهای غیر ملی را از روی سر مردم پیش ببرند۰ بنابراین **مبارزه با این ستون پنجم جدا از مبارزه با خطر خارجی نیست۰** جنبش عمومی مردم ایران هیچ چاره‌ای ندارد جز آنکه مبارزه را در دو جبهه داخلی و خارجی گسترش دهد۰ به هیچ وجه نباید اجازه بسته شدن فضای سیاسی کشور را داد، بلکه برعکس باید دامنه افشاگری‌ها و فاش‌گوئی‌ها را وسعت بخشید۰ دفاع از میهن و از تمامیت ارضی ایران تنها در سایه آگاهی، بسیج و سازمان‌یابی مردم ممکن است۰ این سازماندهی، آن سازماندهی نیست که رهبر از آن بعنوان "جوانان غیور" نام می‌برد و مردم عملکرد آنها را در تمام جنایات ۵ سال اخیر دیده و از آنها نفرت دارند، بلکه همان سمت و سوی شناخته شده تحزب و **تقویت تشکل‌های مردمی و جبهه‌های توده‌ایست۰ تقویت شوراهای شهر و روستا، تقویت تشکل‌های دانش‌آموزی و دانشجوئی، پافشاری بر انسجام و سازمان‌یابی واحدهای کارگری و فراخواندن بدنه و بخشی از فرماندهان نظامی غیر وابسته به مافیای ثروت و قدرت برای پیوستن به جنبش مردم برای دفاع از میهن است!**

آدرس و شماره حساب بانکی در ص ۴۳